سباوون

Ketabton.com

دختر شایسته سال انتخاب شد

(c) ketabton.com: The Digital Library

فروشگاه عبدالستار "نور"

انواع تلویزیون های رنگه ، سیاه و سفید

ترموز های خورد و کلان و سایر سامان آلات برقی مورد نیاز خانواده .

را از کمپنی های معروف جهان وارد می نماید .

مراجعه کنید و انتخاب کنید

آدرس : بازار زیر زمینی هوتل پلازا

قرطاسیه فروشی سید احمد شاه

قرطاسیه خوب و ارزان ، اقسام کتاب و کتابچه ، انواع قلم های خودکار و رنگه و ده ها قلم جنس دیگر مورد ضرورت تان را به قیمت های مناسب و رضایت بخش عرضه میدارد .

نمبر تیلیفون ۲۶۷۷۶

آدرس : منزل اول فروشگاه بزرگ افغان

مسیج ویدیوکست

گلفروشی سنبل

قرطاسیه فروشی ناصر سیرتی

قرطاسیه و مجلات را به فروش میرساند . همچنان اسناد را پوشش پلاستیکی مینماید .

آدرس : چوک پروژه میدان و چوک جاده میوند

شرکت وارداتی و صادراتی نذیر خیل لمتد

انواع تایر و پرزه جات هرگونه موتر را بدسترس مشتریان و نیازمندان قرار میدهد .

آدرس : چوک شهر جلال آباد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

فروشگاه روز

فروشگاه روز برعلاوه اقسام سامان ولوازم مورد ضرورت خانواده ها
انواع لباسهای مردانه زنانه وطفلانه هرنوع بوت های مردانه
زنانه وطفلانه وهرگونه لوازم دوخاسی آخرین مدل از مشهورترین
کمپنی های جهان تازه وارد نموده وبه قیمت مناسب به مشتریان گرامی
عرضه میدارد

آدرس: فروشگاه روز شهر مزار شریف شمال
روضه مبارک

ستاره پوتیک

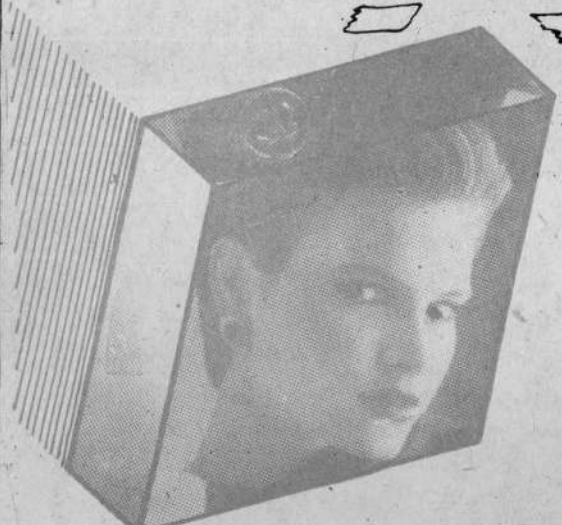

همه وسایل مورد نیاز خانواده ها
درزنانه وبا کیفیت .
عطریات تازه رسیده

آدرس: زرغونه میدان شهرنو

کورس هنری مشفق

درمضامین خطی، رشامی، نقاشی، گلدوزی، تیاتر و فلم فتنی آلات موسیقی
شرقی و غربی از قبیل هارمونیه طبله آکاردیون وجاز به هرشونده شاگرد میپذیرد
آدرس: کارته ۴ چهارراهی بین بیسه نوریا ودارالعلم بلخ

(c) ketabton.com: The Digital Library

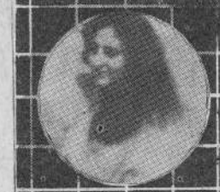

ه پوری

۱۸ مخ

عرفان و تصوف

صفحه ۱۲

بناپیری لنډ داستان

۲٤ مخ

صفحه (٥٠)

صفحه (٦)

سباوون

شماره دوم و سوم ماه ثور وجوزا سال ۱۳٦۹

نشریه اتحادیه ژورنالیستان ج ۱۰

زیر نظر هیات تحریر :
یارن شفیعی
محمود حبیبی
عبدالله شادان
رهنورد ریاب

مدیرمسوول : دوکتور کاظم طنین
تیلفون : ٦۱۳۹۱
معاون : آصف سروت
تیلفون : ٦۲۷۰۲
سوچیورو : ٦۱۸۷۸
ارتباطی : ۰۴، ۴۸، ۳۹

خطاطی : کبیر امیر رئیسی تانمی
ارت وگرافیک : حمید حلیمی و حمید مسعود
تایپ : احمد شاه نصیری وزلمی "پویل"
مهتمم : محمد گل

ادرس : مکروریون سوم بلاک (۱۰۶) مقابل تعمیر مجتمع دولتی حساب بانکی (۴۰۲۳۳ ـ ر ـ ۸) د افغانستان بانک .

اداره مجله در تصحیح و تنقیح مطالب دست آزاد دارد ، مضامین وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد نظریات ارایه شده صرف نظر نویسنده میباشد .

تولوته په زړ

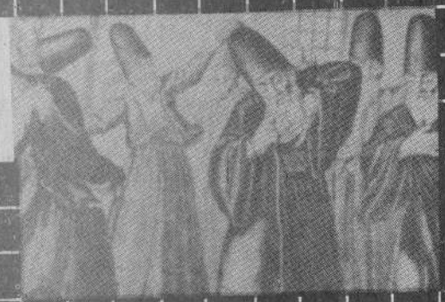

جاوید راهی و نیره راهی

صلیب احمر

صفحه (۸)

آپریشوند

صفحه (۳٤)

صفحه (٥٤)

(c) ketabton.com: The Digital Library

دختر شایسته سال انتخاب شد

تقدیم بهارک فارغ صنف ۱۲ لیسه عایشه درانی • ۱۸ سال دارد و بیالر است • لسان انگلیسی را بیشتر پسند میشود • چند ماه است استیورد س ـ شرکت آریانا است •

میگوید :

زمین از فضا زیبا معلوم میشود اما زیبایی زمین وقتی بیشتر است که انسان آنرا در خود زمین می بیند و روی آن زندگی می کند • من بهار را دوست دارم بیشتر رمان پلیسی میخوانم • آرزو دارم آرامش در وطنم تا مین شود •

من پرسم اگر استیوردس نمی شدید ؟

میگوید :

انتخاب دوم نداشتم فقط تصمیم داشتم استیوردس شوم و بس •

- پس خیلی مصمم هستید •

ـ تقریباً بلی •

(c) ketabton.com: The Digital Library

در کابل دختر شایستهٔ سال انتخاب شد. انتخاب دختر شایسته تعبیر های گوناگونی به همراه داشت وهمزمان باادعاها ومخالفت های بیش وکم. سوالهای زیادی هم درمطبوعات، هم در محافل مردم و حتی در جلسات پارلمان مطرح شدکه آیا انتخاب دختر شایستهٔ سال در چنین فرصت کار ثواب بود؟

میتوان با برخی از ین نظریات موافق بود. مساءلهٔ مهم اینست که شایسته بودن را چگونه تعبیر کنیم. درشرایط ما، در شرایط جنگ و عنعنات خاص جامعه میتوان چنین انتخاب راماخذه کرد. اما معیارهایی برای انتخاب دختر شایستهٔ سال در افغانستان میتواند مطرح باشد.

با معیار هایی که در کشور های اروپایی وجود دارد درتفاوت است متاسفانه برداشت عمومی در جامعه طوری بودکه گویا در کابل ملکه زیبایی انتخاب شده است.

معیار هایی که برای انتخاب دختر شایستهٔ در کابل مد نظر باید باشد، روی مساءله زیبایی نمی چرخد بلکه بیشتر در جهت عفت و اخلاق افغانی و اسلامی تحصیل، کار و برخورد خوب متمرکز میباشد. چه معیار هایی در انتخاب دختر شایستهٔ سال مدنظر بوده؟

— یکی از مسؤولین توضیح نمود که تحصیل کار و خصوصیات خوب افغانی معیار اصلی بود، دختر شایستهٔ سال قدسیه بهارك یکی از چهره هایی بودکه توانست با این معیار ها مطابق باشد.

ادارهٔ مجله سباوون معتقد است که انتخاب دختر شایستهٔ سال در شرایط خیلی ها داغ کنونی تاجایی کار قبل از وقت بود و از سوی دیگر ادعاها ی مستحق و نامستحق برخی از جوانان دیگر که خویشتن خویش را شایسته تر میدانستند نیز بحث-هایی اضافی رادرین وآن دفتر و مقام ایجاد نمود. ولی به هرحال نمیتوان بانظریات عمومی جامعه و مردم و نماینده گان مردم در پارلمان موافق نبود. آنچه مطرح شده حتی از نظر خانواده ها دختران انتخاب شده در مقام های ممتاز قابل تایید نیست. بهتربود گردانندهٔ گان این برنامه توضیح مفصل تر در مورد شایسته بودن ارایه میداشتند تاتفاوت با کلمه ملکه زیبایی میداشت.در برنامه و محفل تدویر نیز باید خصوصیات افغانی مد نظر گرفته میشد چراکه مثلاً دختری درشرایطی که پدر یا برادرش رادر جنگ از دست داده نان آورد خانواده است و تحصیل خویش رادر مقام ممتازی دنبال مینماید ووابسته به خانواده متوسط یادر سطح پایین اقتصادی است، چگونه درین انتخابات کاندید میشود، درمعیار ها چه ارزشهایی برای این کته گوری دختران وجود دارد و همینسان.

بادر نظر داشت انعکاسات منفی انتخاب دختر شایسته میتوان به این نتیجه رسیدکه باید برای شایسته بودن دختر افغان معیارهای جدید و متناسب با احوال جامعه در نظر گرفت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قربانیان جنگ بدون استثنا از وارسی و مواظبت صلیب احمر برخوردار می شوند

نوشته کامله "حبیب"

صلیب سرخ در کابل

"صلیب سرخ" نام موسسه جهانی است که در سراسر جهان همینکه حادثه و مصیبتی روی میدهد، به کمک و دستیاری انسانها می شتابد.

کابل و پشاور در این روز ها ازامداد این موسسه وسیعا برخوردار است.

میخواهم انسانی ترین و با ارزش ترین وظایفی راکه تیم دوکتوران وسایر گروپ های کاری این موسسه به افغان های مستند و درد مند انجام میدهند و بدانیم که در افغانستان، چه وقت فعالیت صلیب سرخ آغاز شد.

جهت جمع آوری معلومات به دفتر مرکزی صلیب سرخ واقع شهرک سوا، جمعه کردیم مسوول نشرات حاضرگردید و معلومات کافی در اختیار ما بگذارد. وی توضیح داد که شفاخانه صلیب سرخ در اکتوبر ۱۹۸۸ در کابل ایجاد شد که از شروع تا پایان سال گذشته ۲۸۸۰ نفر از کمک های این شفاخانه مستفید گردیده اند.

وظایف کمیته بین المللی صلیب سرخ کدام ساحات عمده را احتوا میکند؟

- این کمیته در چار ساحه عمده فعالیت دارد که عبارت اند از کمک های طبی به مجروحین جنگ، پروگرام ارتوپیدی، ملاقات با محبوسین جنگ، تعز بر قراری مجدد ارتباط بین اعضای جدا شده خانواده ها در زمان جنگ که فعالیت آن در پنج قاره جهان در بیش از ۸۰ کشور جریان داشته و این کار را به صورت بی طرفانه به نفع قربانیان تمام جانبین مناقشه بدون التفات به این یا آن سازمان، قبیله، گروپ و یا خانواده انجام میدهد.

کمیته بین المللی "آی سی آر سی" به خاطر قربانیان مناقشه کدام اقدامات را رویدست گرفته است؟

"آی سی آر سی" به خاطر قربانیان مناقشه تاکنون اقدامات ذیل را رویدست گرفته است.

نماینده گی در کابل و ۲ شعبه آن در هرات و مزار شریف.

نماینده گی در پشاور و یک شعبه آن در کویته.

سه شفاخانه جراحی برای مجروحین جنگ در کابل - پشاور و کویته.

دو مرکز ارتوپیدی برای تولید و نصب اعضای مصنوعی در کابل و پشاور.

دو مرکز تداوی اعضای فلج شده (پراپلیجی) در پشاور که فعلا توسط هلال احمر پاکستان فعالیت های آن پیشبرده می شود.

ده کلنیک کمک های اولیه در نقاط نواحی شهر کابل، که این خدمات در همکاری با جمعیت افغانی سرخ مساعدت صورت میگیرد.

دوازده شعبه کمک های اولیه در پاکستان، مدارس در مسجد جنوب - شرقی با افغانستان جهت منظم ساختن کمک اولیه به مجروحین.

کمیته بین المللی صلیب سرخ چسان گونه توانست وظیفه مدا خله در درگیری های مسلحانه را به دست آورد؟

- کشور هایی که در سراسر جهان

لطفا ورق برگردانید

(c) ketabton.com: The Digital Library

با قرار دادهای ژنو موافقت کرده اند
این رسالت را به کمیته بین المللی صلیب
سرخ داده اند . قرار دادها مصراً
خواستار آن اند که طرز رفتار در طول
درگیری های مسلحانه انسانی باشد .
۱۶۱ کشوری که قرار داد ها را امضا
کرده اند این رسالت را به صلیب سرخ
داده اند که از جنگ زده گان حمایت
و به آن ها کمک نمایند .

همچنان دولت های شامل این قرار-
داد متعهد گردیده اند صلیب سرخ تا از
زخمی های "دوست و دشمن" یکسان مرا-
قبت بنماید . از سلامت جسمی و روحی
مردم ، شرف و حیثیت آن ها ، حقوق خا -
نواده گی ، اعتقادات مذهبی و اخلاقی
آن ها حمایت نمایند .

شکنجه ، رفتار غیر انسانی ، اعدام

دوکتوران و نرس
نیرو و انرژی شان
مصیبت رسیده گا

ها و کشتار های دسته جمعی ، انتقال
مردم ، گروگان گیری و غارت اموالی را
که کیفیت نظامی دارند ممنوع سازند
اجازه دهند که نمایندگان کمیته بین
المللی صلیب سرخ از زندان های
اسیران جنگی و زندانیان غیر نظامی
باز دید کنند و بدون حضور شاهد با
زندانیان به گفتگو به پردازند .

بعد همراه با مسوول نشرات دفتر
مرکزی صلیب سرخ به شفاخانه صلیب
سرخ میرویم .

وقتی به شفاخانه صلیب سرخ واقع
پل سرخ میرویم همه اتاق های شفاخانه
را مملو از مریض می بینم . دوکتوران
و نرس ها همه مصروف معاینه و پرستاری
اند فضای شفاخانه طور یست که
میتوان در خلال آن یک تلاش محسوس

به خاطر بهبود وضع مریض را درک کرد .
در پنجا ضجه ها و ناله های زخمی ها
نسبت به هر شفاخانه دیگر کمتر است .
زیرا کمبود ادویه محسوس نیست . و
دوکتوران هم همیشه به مریض میرسد
مانند خست چشمدید خود را از اتاق -
عاجل بر میداریم درین اتاق زخمی
هایی قرار دارند که همین اکنون آورده
شده اند .

نرس موظف این اتاق "اوکی هایدن"
نام دارد که جوانی است ۳۲ ساله .
از صلیب سرخ فنلند آمده است . از
مدت ۶ ماه به اینطرف در افغانستان
است (۱۰) سال سابقه کار دارد ، به
وظیفه اش سخت علاقمند است خوش
صحبت و خوش برخورد است .

وی در مورد مریضانش میگوید :

های صلیب سرخ
را در خدمت
ن قرار داده اند

میکوشم بالاتر از توانم کار کنم . آخر
سوال مرگ و زنده گی انسانی مطرح
است . من کابل را دوست دارم . مردم
آنرا دوست دارم و هوای کابل را که
مثل هوای کشور خودم است دوست
دارم . من برای دو ماه به کشور خود
میروم این رفتن برای تجدید نیرو نیز
جهت رفع ضرورتهست " .

از او می پرسم : چه فکر میکنید ، -
وقتی دوباره برگشتید باز هم تعداد
زخمی ها همین گونه سر سام آور و
وحشتناک خواهد بود ؟ با باورمندی
میگوید :

" امکان دارد تعداد زخمی ها
کمتر ازین باشد " .

محبت به وظیفه و مسلکش همه ذرات -
وجودش را پر کرده است . من اینرا از
نوع برخورد او با مریض در می یابم .
زیرا خسته گی را نمی شناسد فقط میکوشد
مریض را نجات بدهد . مهربانی و -
همدردی بزرگترین شوق و هیجان
زندگی اوست .

اتاق عاجل را ترک میگویم . در -
دهلیز به زنی بر میخوریم که شاید
در حدود ۳۷ ساله باشد .
نامش "سو جیخری" است .

ضمن صحبت در می یابم که ۲۰ سال
سابقه کار دارد ، ۲۰ سال در کنار
زخمی های جنگ گاه در این کشور و گاه
در آن کشور . وی از نیوزلند است
سال گذشته در پشاور بوده است
از او در مورد کارها و دشواری ها پرس
میپرسم . میگوید : "کار طبابت
یک آزمایش است آزمایش پس مهم و پر-
مسولیت . من قبلاً هم در پشاور با
افغانها کار کرده ام ."

نظر او را در مورد این مساله که می
پرسم که زخمی های جنگ در افغا -
نستان کی ها و در پشاور کی ها اند .
بدون تامل میگوید : از وقتی من
درین شفاخانه استم اطفال و زنان -
زیاد اند ، ولی در پشاور زن ها و اطفال
کم اند . من در چهره این زن تلاش
انسانی و حس همدردی را به وضاحت
می بینم . در دستانش گرمای شفا و در
نگاهش صداقت و در کلامش صمیمیت است .
به همه اتاق ها سر میزنم . مریضان
را از نزدیک می بینم و طرز وارسی
انسانی دوکتوران و نرس ها را خود -
مشاهده میکنم . این دوکتوران و نرس
ها در قلوب هموطنان دردمند ما جا
گرفته اند .

درین شفاخانه هر نوع ادویه در اسرع
وقت به استفاده مریض گذاشته میشود .
تعداد پرسونل شفاخانه به ۱۵۰ تن
میرسد . دوکتوران به سه گروپ تقسیم اند
گروپ اولی متشکل از سه نفر است
جرمنی ، فنلندی و سویدنی .
گروپ دومی سه نفر که هر سه آن از -
ناروی اند .
گروپ سومی دو نفر اند که یکی آن از
سویدن و دیگر آن از برپتانیا می باشد .
ناگفته نباید گذاشت که یک جراح افغانی
نیز با این دوکتوران کار مشترک دارد .

لهنا میلی یکی دیگر از نرس های این
شفاخانه است . او قبلاً در صلیب
سرخ ناروی کار میکرد ، ۲۲ سال دارد
۳ ماه میشود که به افغانستان آمده
کار با زخمی های جنگی همانقدر که
برایش درد ناک است جالب نیز است
وقتی لبخند مریض به عنوان سپاس نثارش
میکرد .

آن وقت احساس رضایت از کار را در
سیمایش مشاهده می کنم .

از او می پرسم آیا کار با زخمی ها
برایتان دشوار نیست ؟

جوابی که از او می شنوم خورسندم می
سازد میگوید :

کار با جنگ زده ها همانقدر که تاثر
بر انگیز است افتخار آمیز نیز است
همچنان می گوید :

شفاخانه ما هیچگاهی با فقدان اد-
ویه رو برو نشده است . آنچه که
مرا بیشتر نیرو میدهد بودن نرس های
افغانی در کنار ماست . من مردم افغا-
نستان را همیار دوست دارم . زیاد
دلم میخواهد که همه ولایات افغا-
نستان را ببینم . من مدت سه ماه دیگر
را در اینجا خواهم بود . آرزو میکنم که
وقتی دوباره به افغانستان برگردم
نشانی از جنگ نباشد و دیدن زخمی
ها قلبم را به ستوه نیاورد . زیرا جنگ
روحاً انسان را خسته میسازد . "

مسوول بانک خون "ایوا" نام دارد
وی از مدت ۶ ماه به اینطرف در کابل
است وظیفه اش را خیلی دوست دارد .
او میگوید :

" ما هیچگاه به قلت خون مواجه
نشده ایم ولی طوریکه در اروپا آنرا
استعمال میکردیم درینجا نمیکنیم زیرا
خون را مانند دیگر ادویه جات نمیتوانیم
از خارج بخواهیم "

به همه اتاق ها سر می زنم . ازمیان
چهرکت های مریضان برایشان راه باز می
کنم در نگاه های مریضان اظهار سپاس
از دوکتوران و نرس ها را به اشکا
می بینم . مریضان راضی اند پایوا ز
های مریضان دعا میکنند . در یکی از
اتاق ها زنی که از اثر اصابت راکت در
بازو و بطن خود زخم برداشته و اکنون

بقیه در صفحه (۹۱)

(c) ketabton.com: The Digital Library

خویش و بیگانه

تنظیم ونگارش
دود - حجرالاسود

انسان از طلوع تاریخ تاامروز همین دم پیوسته در پویش هستی با همه رموز و کنوز آن، مسافر خسته گی ناپذیری - بوده است که ، پس از نخستین در تنگه در سپیده دم زندگی خویشتن علامت راهداری باورش رابه دست (راست یا چپ) علم کرده وهمی رخ سوی راهی نموده که باید پیموده شود . از همینجاست که سفرهای دشوار گذار آدمیت یا "نقطه یی" و پر از مقاطعه هاست ، یا "خطی" و باریك و یاهم "حجمی" و پر بار .

بدون شبهه هیچیك از این مسیرها، خط مستقیم " این کوتاهترین واصل فاصله ها بین دو نقطه " نیست ، چی گونه میتوان خویشاوندی و همپیوندی آن همه منحنی های پیچ در پیچ و منکسر های شکن در شکن رهگذارها رابصنا به؟ پی آمد های الزامی (و یاغیر الزامی) راه ها به انکار نشست ؛ مگر نه اینست که شاهراه یکیست و بیراهه ، - فراوان ... و مگر نه همینگونه بوده است که گر سنه گان مایده و پیوند دهنده معاهده، راهی رفته اند و تشنگان آب بقا و ساز مانگران مقا طعه راه دیگر ؟ خواهنده گان ساقه ها ، طریقی گرفته اند و جویندگان ریشه ها طریق دیگر ...؟

... وآما ان سفر پربار ، با لنده و حجمی ...

سفر ما ورای حدود ابعاد اقالیم جغرافیایی و فا منده تر از سیرافقی ابعاد متعارف فی زمینی . سخن از سفر عمودی و معراجیست ، همانی که پیشوای مسلمانان قونیه مولینا و مخدو مناجلال الدین محمد بلخی " رومی " شبی برا یش خواب " نردبان آسمان " رادیده بود ؛ ابوالمجد مجدود حکیم سنایی غزنه یی " بُعد راقیه " را .

سخن از عرفان و تصوف ، این جلوه ها و نمود ارهای جاودانه گی روح انسانیست . راهی که شناخت هستی را از شهراه " سرگذشت - سرنوشت " مسی آغازد و به بی انتهایی " ازلیت - ابدیت " با گره "معنویت" پیوند میابد.

انسان در هر دو حالتش چه جوینده (اگر یابنده بوده یانه) و چی بی تکاپو (اگر بازنده بوده یانه) همواره خواسته و نخواسته ، اگر از سویی شاهراه سرگه را پیموده ، از سوی دیگر روح مضطرب و ملتهب او همواره ژرفنای آنشفان قوغ پرسشی هایی را در نور دیده است که:

از ابتدایی باور های بشری (به هر نحو و دلیلی که بوده) تا برترین - معتقدات ، هرچه رابه نیایش نشسته - تکانه نیرو مند و ضرو رپش ، نیاز خود - جوش پاسخ طلب معنوی این "رمز نهانی" بزرگ بوده است :

" من " در هر دو سویم ، آنسوتر از " من " چیست ؟ به کوتاه سخن " غیب " . برای دست یافتن به پاسخ

(c) ketabton.com: The Digital Library

درون سینهٔ من دگگا عکاسیست * تو همچو قبلهٔ معبود در مقابل من

یک سفر عمودی

چنین پرسش گلوگیر ، باید سفر عمودی داشت ، نه افقی . به عزم معراج آماج باید رفت و زود رفت ، بدون آن که به کفش و رهتوشته اندیشید . یا بر هنه بایست مگر سنه رفت ، کلاه شکسته رفت و همواره رفت رفت و خستگی نشناس .

قدم به قدم بایستی همین را دانست که " او " یعنی "خلوص" ، خلوص یعنی "یکتایی" ، یکتایی یعنی "یکتویی" ، وازاین — بیشتر را اگر گفت باید دیگراز آموخته شدن به دار نهراسید ؛ چنانکه " وی " نهراسید .

باری برگردیم به خاستگاه سخن . میگویند دوگونه خیال وجود دارد : نخست " خیال افریننده " که ما از آن همه تاء دو ستاورد داریم :

یکی " تعمیم و انتزاع علمی " برمبانی تدوین معارف از باز تاب بلا فصل و — مستقیم هستی با تمام جلوه هایش در — ذهن آدمی .

دیگر قدرت تصویر سازی هنری بر اساس باز تاب هستی با آمیزه یی از اشتراک جدایی ناپذیر عامل اند — یشه با عوامل روحی — روانی — عاطفی (وحتی خونی) و دوم " خیال ماورایی " یا " انسانی که ما از ان چهار دستا — ورد داریم :

همه گی یشه هم بسته ، همپیوند و از یک ریشه :

— علوم سریه .

— مذهب و کلام .

— فلسفه مرز تخیل و تعقل .

— عرفان و صوفیگری .

اینک با کوتاه سخنانی ، به الفاظ بسیار فشرده پیرامون سه مقولهٔ نخستین بدون آن که پای ادعای بررسی مشروح و یا کم از کم وارسی برخی از جزئیات این مباحث عظیم و مشترک باشد ، به گونهٔ پیش درآمد بر بحث " عرفان و صوفیگری " سطوری چند را با تکیه بر اقوال و تاریخ رقم میزنیم :

الف — علوم سریه : مجموعهٔ اعمال آداب ، تشریفات و مقرراتیست با ایما به وجود یک جهان سری و نامشهود ماوراء طبیعی و نیرومند تر از جهان مشهود محسوسات .

این تعالیم در برخی از فرقه ها رخنه بسیار عمیق داشته و بنهان هایی آگاهی های تعبدی و عقیدتی را سنگ تهداب مینهند . مختصراً به ذکر چند تا از اصطلاحات آن مانند : "عنایت ازلی" ، " اشراف برخواطر" ، نیل به مقامات و کرامات " ، " تسخیر شمس " " طی الارض " ، " طالع و اقبال " بیجا نخواهد بود .

عرفا " اعتقاد بی تزلزل و داشتن موهبت خاص " را شرایط دست یافتن به این علوم میدانند . مثلاً خواجه رندان (شمس الدین محمد حافظ شیراز) میفرماید :

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند
وانکه این کار ندانست ، در انکار بماند

و یا مولوی جاودان یاد وقتی میفرماید :

انبیا عامی بدندی گرنه از الطاف خاص
بر تن هستی آن ها کیمیا میریختی

و نیز حضرت مولانای بزرگ در مثنوی شریف هفت جا میفرماید که " بندگان خاص خدا " قدرت اشراف بر خواطر و ضمیر خوانی دارند .

باری حکیم زمانه ها ، البیرونی در ((التفهیم فی صناعه التنجیم)) به تأثیر ستاره گان و احوال آنان در گونه گونی زنده گی و احوال بشر ، حکم میکند و — مینویسد :

" ستاره گان را همیشه اثرات و فعایل از چیز هاست که زیر آنانست ، از پذیرنده گان . "

ب — مذهب و کلام :

مذهب به تفسیر و تعبیر اندیشمند — همروز گار و همزبان ما " تلاش انسانیست به هست آلوده ، تا خود را پاک سازد و از خاک به خدا باز گردد " طبیعت و حیات را که دنیا مینامند ، قداست بخشد ، و اخروی کند ، چه قدس فصل مذهب است و لبّ خلاصهٔ جوهری آن . "

و برای آنکه " دنیا و اخری " تعابیر نارواییی بر ندارند ، رأساً میافزاید :

هرچه نزدیک ست و دم دست و نازل و سودمند — دنیا و آنچه برتر و دورتر و متعالی و ارزشمند — اخری .

در مذهب تاریخ خلقت ، جهان پیدایش انسان و سرگذشت را همانیانی که برای آشنا کردن او با " راز " به وجود آمده اند منعکس است ؛ در اینجا مشیت ناشی از اراده الهی و قضای — محتوم ، جهان را میگرداند و این — مشیت لاهوتی در قالب عقل و منطق ناسوتی نمیگنجد . پیغمبران ، ائمه مقدسان و اولیا الله برگزیده گان و — معصومان بیانگران هستند . اطاعت ثواب است و سرکشی گناه . از عالم ذره تا روز رستاخیز بشر در معرض همین امتحان شگرف قرار دارد .

در پرتو احکام مذهب این نکات نیز توضیح میگردد : عالم چی گونه پدید شده و صانع آن کیست ؟ کاینات ، خورشید و ستاره گان را که آفریده ، برای چی آفریده شده اند ؟ انسان از کجا آمده و هدف از خلق وی چی بوده است ؟ این سلسله را در شماره آینده دنبال نمایید

(c) ketabton.com: The Digital Library

از مسوولیت جنایت

نوشته: صباح رهش

نمبر اول

سایه مردان مسلح با تفنگچه و کارد در زیر نور کمرنگ مهتاب پدیدار میشود. تنه دیوار کمی، فقط کمی از سایه ها بلند تر است. پارس سگها در منطقه پنجصد فامیلی خیرخانه به گوش میرسد مردان مسلح بیشتر به حد کافی با لای پلان قارت منزل مهتاب صحبت کرده اند. حالا دیگر همه چیز را حرکات سرهای پیچیده شده شان به همدیگر افاده میدهند. هرسه شان نظامیان کارديده یی استند. ازارد و پولیس واز استخبارات. این ها تمام دانش مسلکی شانرا اینبار وقف یک جنایت میکنند.

مرد تفنگچه به دست ((نمبر اول)) از سر دیوار بالا میرود. کمک دو همدستش در بلند شدن بر دیوار با عجله یی صدا است. با احتیاط و زیرکی و عجله خود را آنطرف دیوار پرت میکند. لحظه کوتاه بعد از افتیدنش در حالیکه خود را آرام میگیرد اطمینان از اصولیت کارش حاصل میکند و چون موش جالاک خود را به دروازه حویلی رسانده و بی صدا در حویلی را باز میکند. دو نقاب پوش دیگر مطابق برنامه یی که پیشتر از آن آگاه بودند داخل حویلی شده دوباره در راعقب خود میبندند. ــ ((نمبر اول)) با اشاره دست به دو همدستش میفهماند که دنبالش بیایند. هرسه نقاب پوش نزد یک دروازه دهلیز میرسند باکمی درنگ، از خواب بودن اعضای خانه مطمین میشوند. ((نمبر اول)) با اطمینان برای باز کردن دروازه دهلیز، دست به کار میشود که عملیاتش نتیجه نمیدهد واز جانبی هم وقت از پلانی که پیشتر تثبیت شده است. نهایه زیاد تر به مصرف برسد. ساعت یازده شب است و دوجفت چشم از زیر نقاب فعالیت (نمبر اول) را تعقیب میکنند آن ها نیز در حالیکه قبضه های تفنگچه هایشان رامانند دندان های شان میفشرند با هیجان اطراف را مینگرند. نمبر اول ترجیح میدهد چنگک کلکین را بشکند. درد وضربه موفق به باز کردن کلکین میشود. مهتاب زن بیوه وپولدار که با اطفالش در منزل بود از خواب میپرد وباشنیدن صدای دزد ها برای به افتوا گرفتن دزد ها نام مردی راکه هیچ در آن خانه نیست، میگیرد. بلند چیغ میزند. (نمبر اول) مطمین است که او یک زن جالباز است... هرسه نقاب پوش مسلح در حالی که در صدای شان نیز جعل کاری میکنند و (نمبر اول) مهتاب را در حالیکه تهدید به مرگ میکند، هدایت میدهد که خاموش بماند... مهتاب واطفالش را در یک اتاق گرد می آورند (نمبر اول) مانند صاحب خانه بی تکلیف در حضور مهتاب و فرزندانش چهارصندوق را از جاهایی که توسط مهتاب جابه جا شده است. بیرون کشیده باز نمودن هرکدام آن یک یک ــ ملیون افغانی پول را داخل خریطه خود مینمایند. سپس از داخل یک بکس دیگر پنجصد هزار افغانی را بیرون کشیده و از این بکس افزون بر پول یاد شده، معادل پنجصد هزار افغانی طلا ونقره را نیز صاحب میشوند. مردان جنایتکار با چهار ملیون و پنجصد هزار افغانی وبسته طلا ونقره در حالیکه همه اعضای خانواده را تهدید و بسته مینمایند، بدون سروصدا، با پای پیاده، آن جا را ترک گفته، روانه خانه بی که پیشتر تعیین شده است. میگردند....

ساعت ۹ صبح آخر جدی تیلفون دفتر خارندوی خیرخانه زنگ میزند از آن سوی سیم، یک خانم در حالی که خیلی ناراحت است وخود را مهتاب) معرفی میکند، از واقعه سرقت چار ملیون و پنجصد هزار افغانی و یک مقدار زیور از منزلش (واقع در پنجصد فامیلی خیرخانه) توسط مردان نقاب ــ پوش مسلح گزارش میدهد....

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمبر اول کیست؟

خانم مهتاب در مورد هیچ یک از افراد مشکوک نیست واما او اشخاصی را که از موجودیت پول وجواهرات در منزلش آگاه بوده اند معرفی میدارد .

خارندوی به آن جا میرود . تمام آثار جرمی مانند نشان انگشت وجاپای را تثبیت میکند ابارات خارندوی حالا باید دیگر تمام حدسیات اویراتیفی شانرا مورد ارزیابی قرار دهند ، کارمند جنایی وقتی مهارت وبلدیت دزدها را در حادثه ارزیابی میکند به صورت قطع حدس به گمان مبدل میشود که دزد باید از جمله نزدیکان خانواده سرقت شده باشد . هیچ باند وباندزدی چنین توانایی را ندارد که حتی از مخفیگاه های پولی وجواهرات یک خانه ، تا این حد آگاه باشد ، پس مرد (نمبر اول) کیست ؟

حالا دگر احصاییه های سری محلی پولیسی ودوسیه ها وانگیت های ارتباطات فامیل مهتاب در ظرف کمتر از نیم ساعت مورد مطالعه قرار میگیرد .

ـ اهالی وهمسایه های مهتاب میتوانند مورد شک پولیس قرار بگیرند .

ـ یکی از اعضای داخل خانواده ، مهتاب

ـ یکی از اقارب وخویشاوندان مهتاب

میتواند مورد سوءظن (بدگمانی) قرار گیرد .

در مطالعات عاجل ارتباطات قومی و خویشی مهتاب ، دستگاه خارندوی بسر کاکای فامیل را مورد شک قرار میدهد ، (گل محمد) را که در یک قطعه نظامی وظیفه نظامی دارد مورد پیگرد قرار میدهد . اما اوراجی طور باید به بازرسی گرفت ؛ اگر او واقعاً دخیل در این قضیه باشد ودستگیرش انشاء شود همدستانش فرار میکنند .

کارمند خارندوی مخفی به قطعه (گل محمد) مراجعه میکند اوخود را یکی از همسایه های مهتاب معرفی نموده جریان سرقت منزل مهتاب را برایش میگوید . خارندوی بازیرکی در پوشش یک دلسوزی از پسر کاکای فامیل سرقت شده میخواهد تا به منزل مهتاب برود . گل محمد با افسر خارندوی در حالیکه از این خبر سخت ناراحت معلوم میشود ، از ساحه وظیفه بیرون میشود اشاره شفری افسر خارندوی به همکارانش که در موتر آن سو تر منتظر استند ، میرساند که هدف را دستگیر کرده اند .

موترکنار آن ها میایستد . وکارمند جنایی گل محمد را به موتر دعوت میکند ، هردو سوار میشوند وموتر به حرکت درمی آید .

سایه ها خورد تر از اصل ها استند وآفتاب میرود که آرام آرام عمودی تابیدن گیرد هنوز جاشت نشده است ....

دقایقی بعد گل محمد خود را در حوزه خارندوی میابد او از آن زمان که خط حرکت موتر تغییر خورده بود تا حال حرفی نگفته بود خاموشی کارمندان خارندوی بی جواب بود نشان نسبت به نگاه های پرسش آمیزش اورا در فرو دالی از ترس و هیجان افگنده بود . امر جنایی خارندوی خیر خانه تا حال جز مطالعه کرکتر گل محمد وحدسیات اویراتیفی چیزی به دست ندارد . گل محمد داخل شعبه میشود اوبرای یک احتجاج آماده گی گرفت ، اما امر جنایی مجالش نداده ، بی مقدمه میپرسد :

ـ پول های خویشایته کجا برده ؟

ـ کدام پول و ....

ـ دگه همرایت کی ها بودند ؟

گل محمد با آماده گی وتغییر لحن با صراحت میگوید .

ـ ((... امر صاحب شما به اشتباه تان ملتفت خواهید شد ؟ به چی طور ازخو ـ

بقیه در صفحه (۹۵)

(c) ketabton.com: The Digital Library

گنجینه‌ها

حکیم ناصرخسرو بلخی

و

نخستین کتابخانه

تهیه کننده: سنگ صبور

آنروز آسمان بدون اینکه به کوچه یی خم شده باشد، انگار ((به جای همه نومیدان میگریست))، شاید به گفته ناصرخسرو - آن شاعر بیمرگ ((ابرهایش غنای تبخیری هیرمند را داشت، که سرشک هایش به زلالیت شبنم، ترنم شیشه ای - میآورد ۰)) وشاید هم ((چشم مجنون به ابر اندرشده بود ۰))

ومن راهی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی (واقع تایمنی) گردیدم ۰ از بیرون درب کتابخانه، کانون اندکترین صدایی به گوش نمیرسید، اما وقتی در را گشودم، در آرامش وسکوت فضای کتابخانه جمعی از جوانان را مصروف مطالعه یافتم ۰

به یکتن از کارمندان کتابخانه که جوان باتهذیب وخوش برخورد بود، گفتم که میخواهم ازجانب مجله ((سباوون)) گزارشی درباره این کانون تهیه نمایم ۰ اومرا یاری رساند تا پرسش هایم را باشخصیت گرانمایه محترم الحاج سید منصور نادری سرپرست فرقه شیعه اسماعیلیه و بنیادگذار کانون فرهنگی حکیم ناصرخسرو بلخی، طرح نموده وآنچه راهم اکنون پیشرو دارید تقدیم خوانندگان مجله نمایم :

(c) ketabton.com: The Digital Library

محترم الحاج سید منصور نادری ممکن است اجازه بفرمایید تا پیرامون کانون و ابعاد جاری کارکرد هایش، با شما صحبتی داشته باشم.

— پس از شروع به نام خدا و پیش از یاد چیز دیگری، موفقیت کم نظیر اداره مجله سباوون را که باتوجه به پاره ای از جهات ذوق عصری نسل جوان تروطن، ضمن نشر مطالب متنوع جالب، میلان کم سابقه آنان را به مطالعه حد اقل ((مجله)) جلب کرده است، به همه مسؤولین ودست اندرکاران آن تبریک عرض مینمایم وازخدای توانا توفیق بیشتری به ایشان می طلبم.

* خواهشمندم اندکی پیرامون انگیزه های ایجاد وپس منظر فرهنگی این کانون صحبت نمایید.

— پرسنده عزیز (به ارتباط پرسش های شما (که نسبت وجود مصروفیت های درینگ ناید برخود، ناگزیر متاسفانه بایست از ایجاز کار بگیرم) گفتنی میدانم که ایجاد تمدن وفرهنگ مباهات آفرین انسانی، دادن رشد سالم انسانسالاری به ابناء بشر ومجاهدت در امر انکشاف و تعالی ابعاد مادی ومعنوی جامعه انسانی ونیز تلاش درجهت برباد دادن ویران — سازی اهداف ارمانی پیشگفته، تنهاوتنها به دست خود انسان ها صورت می گیرد. برتری اقدام به یکی از دوگونه تلاش متناقض یاد شده بود پگرش بداهتی دارد که ما را از استدلال درهمین زمینه بی نیازی سازد.

امروزهمه ما شاهد این حقیقتیم که تمامی ناکامی ها وبدبختی ها یا ازعدم درک مطالب یاد شده ویاازاثر خود کامه گریها، کامجویی هاوبی مبالاتی به انسان ومقام اوناشی شده است، رویدادی که به همه حال اسف انگیزاست.

بنابرآن باتوجه به حقایق فوق، با انتباه از داعیه تاریخی ونظر به نیازی که درجهت خدمت به اولاد وطنم احساس میشد، به توفیق خداد رصدد شدم تا به هدف برآورده سازی مقدماتی آنچه درامر تمدن وفرهنگ امروز وفردای جامعه ما ثمربخش است، به نوبه خود قدم بردارم، ازین رو نخستین گام توفیق در راه این آرمان را، درتاسیس وفعال ساختن ((کانون)) سراغ کردم که در امر اشاعه نور علم، ادب وفرهنگ سالم نقشی ایفاکند.

همانا دراسد (۱۳۶۷) ازخدای مهربان این توفیق نصیم شد تابامرض این داعیه به پیشگاه ارباب فضل ودانش وفرهنگ کشور لبیک تاییدی وهمکاری داوطلبانه ایشان را در زمینه حاصل ویااستفاده ازمشوره های مستقیم ایشان به تاسیس ((کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی)) نایل آیم.

* وجه تسمیه این کانون چیست؟

تسمیه ((کانون)) به نام حکیم ناصر خسرو بلخی ناشی ازچند ین دلیل بود و

— آنچه ماضمن اهداف کلی خود ازتاسیس کانون فرهنگی بدان اندیشیده ایم حکیم ناصرخسرو به حیث یکی از فرزانه گان بزرگ قبادیان بلخ درحدود یکهزار سال پیش از امروز اندیشیده وبه آن عمل کرده بود.

— حکیم ناصرخسرو به حیث نستوه فرزند این خاک که زاد ومرگ آن در دامان میهن خود مان روی داد وازهمین سرزمین به حیث شخص جامع الاطراف به حق مقامات حکیم، فیلسوف، متکلم، شاعر، ادیب جهانگرد وفرهنگی دیندار را ازآن خود ساخت وبه زبان مردم خود از اشاعه دانش ادب، دین وفرهنگ تا آخرین لحظات زنده گی دمی بازنه ایستاد وکارنامه های عظیم پرباری ازخود به یادگار گذاشت.

— حکیم ناصر خسرو بلخی از امتیازات ویژه، نظیر نخوردن نان به نرخ روز، جبین نسودن به آستانه زور وزر، جدل با منکر، امربه معروف ومردانه مردن برخوردار بود که بهترین جواب این مشخصات ممتاز او درکارنامه های ((قدمی — اخلاقی)) او انعکاس یافته است.

توجیهات یاد شده ونظایر آن همه مجموعاً زمینه یی را فراهم آورد تابه مشوره ارباب فضل ودانش، ادب وفرهنگ کشور کانون فرهنگی مورد نظر به نام نامی حکیم ناصر خسرو بلخی مسمی گردد.

* ((کانون)) ازلحاظ ساختارتشکیلاتی چی گونه نظم دهی میشود؟

— درجوکات تشکیل این کانون — شورای مرکزی به حیث عالیترین ارگان رهبری امور مربوطه فعالیت دارد. افزون برآن — کمیسیون اجرائیوی — کمیسیون امورفرهنگی — کمیسیون امورنشراتی — کمیسیون امورصحی — کمیسیون اعمار ابنیه وآبدات تاریخی — کمیسیون امورمالی و((گروه داور)) در تشخیص آثار مستحق کاندیدجوایزسالیانه حکیم ناصرخسرو بلخی درین کانون مصروف خدمت اند.

* آیا کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی دارای نشریه مشخص است؟

— دراواخر سال گذشته ازجانب این کانون، پیشنهادی دایر به تقاضا و استیذان نشریه ای به نام مجله ((حجت)) به مقامات محترم دولتی صورت گرفت که قرار معلوم خوشبختانه مورد تایید قرار گرفت ونقریب به کارنشراتی خود آغازخواهد کرد.

* اگر امکان داشته باشد، خوانندگان مجله را درجریان پروگرامایشان — وظایف وفعالیت های کانون قرارد هید.

— فعالیت های کانون فرهنگی ناصر خسرو ازیدوتاسیس تاکنون به گونه بلاوقفه ودایم التزاید آن در ابعاد متنوع کاملاً مربوط به احیا، انکشاف واشاعه دانش وفرهنگ ما... نمیکنم، شرح همه آنها درحوصله این مصاحبه باشد. با آنهم نسبت لطفی که درشنیدن ابعاد کار این کانون اعراز میفرمائید، به بخشی ازفهرست فعالیتها ووظایف آن اشارت میکنم:

۱— تاسیس کتابخانه درمرکز کانون به ظرفیت سه هزارجلد از کتب دینی، ادبی، تاریخی وعلمی که همه روزه به روی همه بازاست. به منظور فنامندی بیشتر قراراست به زودی هیاتی از کتابشناسان این کانون به خارج از کشور سفر کنند وکتب معتبر دیگری رابه مصرف این کانون خریداری وبه کشور انتقال دهند.

۲— تعیین جایزه های سالانه به نام جایزه حکیم ناصرخسرو بلخی. علاقه مندان دریافت آن ها، میتوانند آفریده های شان را در پهنه های ادبیات (شعر، داستان) فلسفه وپژوهش های دیگری که مربوط به معارف انسانی واسلامی باشد، کاندید نموده، پس از تصویب گروه داور در تشخیص مستحقین، جایزه خود رادریافت دارند.

۳— تاسیس نماینده گی ولایتی کانون فرهنگی حکیم ناصرخسرو در شهرمزارشریف.

۴— اقدام به اعمار ومحراب مسجد جامع به ظرفیت یکهزارنمازگزار در شهر کابل ودیگری به ظرفیت هفتصد تن نمازگزار در دره کیان که کاراولی (٪۸۰) پیشرفته ودومی به پایه اکمال رسیده است.

۵— اعمار آبده یادگارحکیم ناصرخسرو بلخی درخیابان حکیم ناصرخسرو در شهر مزارشریف.

۶— تعهد اب گذاری واقدام به اعمار آبده مولینا جلال الدین محمد بلخی.

۷— تاسیس شفاخانه درمان معتادین تریاک ومشتقات آن به ظرفیت ابتدایی سی بستر که ادویه عصری در اختیار داشته وجمعاً بیست تن کادر پرسونل طبی (سرطبیب — دکتور — نرس — کارکنان اداری وخدماتی) دارد.

این شفاخانه نخستین ویگانه شفاخانه نوع خود درکشوراست که خوشبختانه به تعداد اضافه از دوهزاربیمار مبتلا به اعتیاد تریاک ومشتقات آن رادرمان نموده وباکسب صلاح مرخص ساخته است وطبق تازه ترین گزارش از ولایت بدخشان، تیم صحی کانون که مصروف تداوی معتادین در آن ولایت میباشد تاالحال هزارنفر معتاد را (از اهالی ولسوالی های شغنان واشکاشم) ازین وتیره مهلک نجات داده است.

۸— تاسیس دستگاه های قالین بافی به نام این کانون درشهرکابل ودره کیان که تولیدات آن هم اکنون به خدمت سالون های مساجد وسایرابنیه مربوط به

بقیه درصفحه (۹۵)

(c) ketabton.com: The Digital Library

د نړۍ زاړه ښارونه

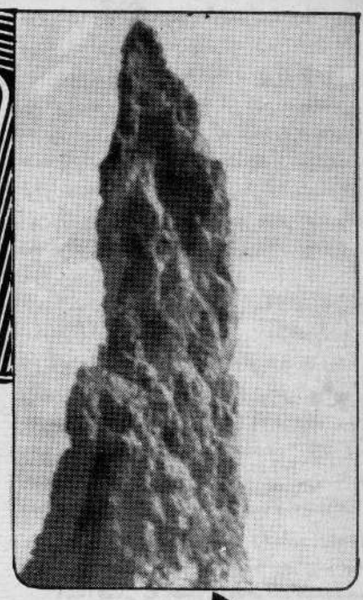

د سمندرونو غرونه

د سمندر رونوبه تل کې نه یوازې ډول — ډول بحري حیوانات ژوند کوي بلکه رنګارنګ نباتات لوي څنګلونه ډول ډول — بوټی او ګلونه هم وجود لري او همدا راز د تعجب وړ خبره نه ده چې ووایو به سمندرونوکې غرونه هم شته اوبدي غرونو کې له مسو اوسپنې څخه نیولې ترسرو زرو او نورو قیمتي ډبرو او فلزاتو پورې طبیعي ثروتونه هم ټغښتي دي.

د سمندر لاندې غرونوترټولو اوږده او پراخه سلسله د منځنۍ اطلس دفتر و نو سلسله ده چې له ایسلند څخه پیل کیږي او د اوبو لاندې د جنوبي قطب په لور د وام مومي. دغه غرنۍ سلسله له یوې خوا د اروپا او افریقا اوله بله پلوه د شمالي اوجنوبي امریکا په منځ کې واقع شوې ده.

ترټولولوړه څوکه یې د برتغال د اروپر د بیکوبه نامه جزیره ده چې د سمند رله سطحې څخه ۲۱۰۰ مترو لوړ والی لري. لدې څوکې نه وروسته د افریقا او برازیل ترمنځ واټن کې د سنت پل به نامه ستري ډ بري دي چې سترګوته رسیږي. اوهمدا رنګه د هاوایي به جزیروکې د ((ماااوناکه)) به نامه لوي او زغورځونکې غرونه دي چې د سمند رله سطحې څخه یې لوړ والی ۴۲۰۰ مترته رسیږي.

دا هغه غرونه دي چې زیاته برخه یې د سمند رونوبه تل کې واقع ده او لږ نو ځایونو کې یې خوکې د سمند ر د اوبوسطحې ته رسیږي اوکله کله له سمند رونوڅخه ډیر لوړ واقع شوي دي خو اصلي لړۍ یې د اوبو لاندې غزیدلې ده.

ستوری یادآسمان مشاهده

ستوري په لایتناهي فضائي هغه اجسام دي چې محلاتي حرکې ته هم رارسیږي اوشمیرې تراوسه پورې د پوهانو لخوا ندي اټکل شوي اوبنايي هیڅکله هم اټکل نه شي کېدې چې په لایتناهي فضائي باید د یوشمیر ستورو واټن نسبت محکمې ته لږ او د یو شمیر نورو واټن ډیرزیات دي. هغه ستوري چې واټن یې له محکمې څخه ډیر زیات دي له محکمې څخه نه شي لیدل کیدای.

یوشمیر ستوري د ثوابتو په نامه یادیږي. دغه ستوري حرکت نه لري او برخپل محاي ثابت ولاړ دي. یوشمیر نورې حرکت لري اود لمر پرشاوخوا اویا به ازاد ډول به کیهاني فضائي حرکت کوي.

په شمسي منظومه کې د ثوابتوشمیر ډ یر زیات دي نو د پیژند لوا وتثبیتولو به مقصد د ستوروپیژند ونکولخوا دغه ستوري بر ۲۷ ډلو ویشل شوي دي. یوزیات شمیر د دغو ستوروبه ستر ګونه لیدل کیږي. علت یې دادي چې له محمکې څخه به لیرې واټن کې واقع شوي دي.

له محمکې څخه د لمر واټن د ستوروپیژ — ند ونکولخوا یوسلوننهوس ملیون کیلومتر ه اټکل شوي دي. بدي ډول د لمر رناد شلو د قیقو به واټن محمکې ته رسیږي.

د نورسرعت

— د نورد حرکت سرعت په یوه ثانیه کې د ري سوه زره کیلومتره دي. که چیرې به د ري سوه زره کیلومتره واټن کې د رنا منبع ولیږل شي یوه ثانیه وخت لازم دي ترڅو ولیږل شي.

د فزسرعت:

— د فزسرعت په یوه ثانیه کې ۳۳۳ مترو تثبیت شوي دي. یعنې که چیرې د ري سوه د ري د یرش مترو واټن لیرې کوم غږ یا صوت تولید شي یوه ثانیه وروسته به هغه غږ واټن کې اوریدل کیدای شي.

کهکشان:

— کهکشان د یوزیات شمیر ستو رومجموعه ده چې لمر هم د هغو په ډله کې شامل دي. په کیهان کې ډیرکهکشانونه وجود لري چې هریوې په متوسط ډول — دوه سوه ملیارده ستوري لري.

د دغو ستورولە ډلې څخه یوشمیر لکه لمرفوند دي نور تولید وي او تود وخه خبرو ي ځیوشمیرنورله نورانی اوتود وخه تولید ونکو ستورڅخه زیا اوحرارت اخلي چې محمکه هم له هغوڅخه د ویمه ډلې څخه شمیرل کیږي.

تراوسه پورې د ډیرومجهزو او مدرنو د وربینونو وسیله د نري یوشمیر پوهان اوفضا خیرونکې بدي نه توانیدلې دي چې په لایتناهي فضایي له ملیارد څخه زیات کهکشانونه وپیژني.

د دغوکهکشانونویوشمیر زموږ لکهکشان څخه یوملیارد نوري کلونه واټن لري. او د یو شمیر نورو واټن تردي هم زیات اټکل شوي دي.

گاتا

برخې یعنې ((گاتا)) اونورو برخو ترمنځ شته دادي چې گاتامنظوم شکل لري او د اوستانورې برخې د نثر په ډول دي او — نثري شکل لري.

د یاد ولو ړ ده چې اکثره کتابونه چې د آریائیانو د ژوند انه لومړنیوتاریخي د وروته منسوبیږي د نظم اوشعر په شکل دي او د وخت په تیریدو سره یې خپله شعري بڼه له لاسه ورکړي اومنثورشوي دي.

د اوستاد کتاب خلورمه برخه چې د — ((پشت)) به نوم یادیږي اوس هم د شعري کیفیت اوروح لرونکی دی او د اسې ښکاري چې دغه برخه هم په لومړي سرکې په بوره ډول منظومه وه.

د ((گاتا)) کلمه به لغوي لحاظ د سرود په معنا ده چې په اصل کې گاث او به پهلوي ژبه کې گاس تلفظ کیده او بیا وروسته به دري ژبه کې تري ((گا)) جوړ شوي دي چې د مکان او زمان د ظرف به حیث استعمالیږي.

((گاتا)) له پنځو منظومو څخه جوړه شوي ده. هره منظومه له یوشمیر ځېرکو څخه متشکله ده چې د ((ها)) به نامه یادیږي. هره ((ها)) به یو شمیر قطعو اوتوټو ویشل کیږي چې هره توته د — ((وجس تشتی» اوهره مصرع د «افسمن)) به نوم نومول شوي دي.

په مجموعي ډول ((گاتا)) له ۲۳۸ — توټو او ۸۹۶ مصرعو څخه جوړه شوي ده او د یوه محانګړي لیکنې سبک لرونکی دي.

د هغوکتابونوله ډلې څخه چې ډیر تاریخي قدامت لري او د بخوانی بلخ به سیمه کې د هغه زمان د ستر پوه اونومیالی شخصیت ((زراتشترا)) یا ((زرد شت)) له خوالیکل شوي یوهم د ((اوستا)) به نوم کتاب دي چې د ((ویدا)) له کتاب څخه وروسته یې د دویم آریایي کتاب په حیث پیژند لاي شو.

(اوستا) په پنځو برخوویشل شوي دي چې دغه پنځه برخې به لاندې ډول دي:

۱— یسنا
۲— ویسپرد
۳— وند یداد
۴— یشت
۵— کوچنی اوستا.

د اوستا د لومړي برخې اوه لسر څپو کې چې له یسناڅخه عبارت دي. د ((گاتا)) په نامه نومول کیږي. دغه برخه د اوستاتر ټولو پخوانی او اصیله برخه ده. پوهان عقیده لري چې دغه برخه د زرد شت له خپلو خبرواوینه ونوڅخه جوړه شوي ده او خپل اصالت یې ساتلی دي.

پوهان عقیده لري چې اوستایه خپل پخوانی شکل کې لکه د ویدي سرود ونو غوندې منظوم وو خود وخت په تیریدو سره یې اکثره برخې په اوسنۍ یعنې منثور شکل اوښتې دي اوهغې تغییرات پکې منځ ته راغلی دي. ویل کیږي چې دغه تغییرات عمدتا د ساسانیانوپه دوره کې په اوستاکې پیښ شوي دي.

هغه ستر توپیرچې د اوستا د لومړنی

(c) ketabton.com: The Digital Library

تاج محل زیباترین بنای جهان

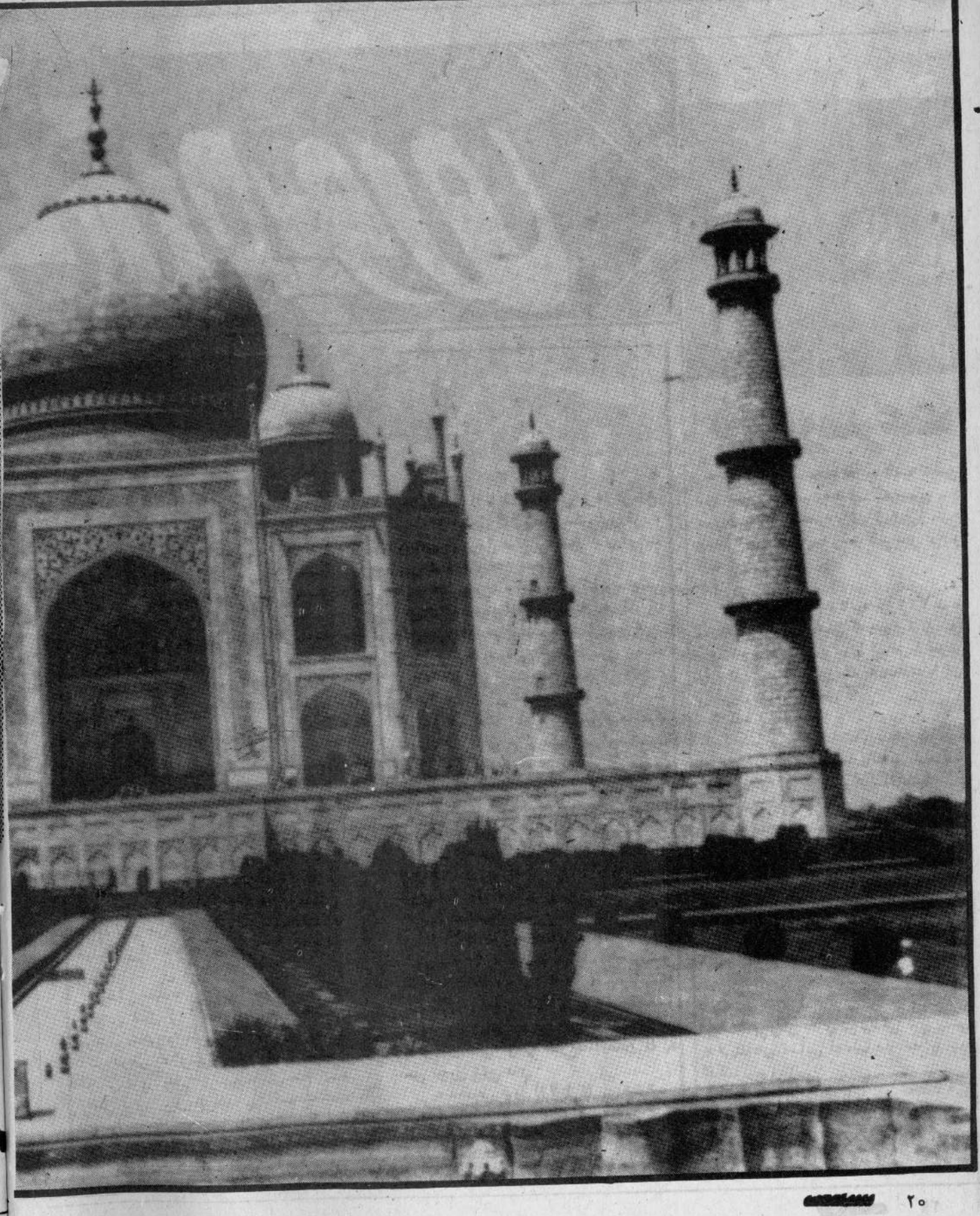

دوکتور ظاهر طلعین مدیر مسوول مجلهٔ سباوون بنابر دعوت دولت هند از تاریخ ۲۰ حمل تا ۸ ثور از شهر های دهلی بمبئی واگره دیدن نموده و ازانجا رایور های برای مجلهٔ سباوون واخبار هفته تهیه نموده اند که اینک درین شماره رایور تاژ از اگره را به نظر میرسانیم :

گزارش اختصاصی سباوون

درگرمای ۴۰ درجهٔ سانتی گرید سفراز دهلی جدید به آگره پرزحمت است . فاصله یی که چهارو نیم تا پنج ساعت راد ربر می گیرد وجادهٔ باریکی که هر لحظه احتمال تصادم ترافیکی در آن وجود دارد اما به هرحال مسافرت به هند ، بدون دیدار از آگره جایی که یکی از زیبا ترین دستا ورد تمدن جهانی یعنی تاج محل و دیگر بناهای تاریخی قرار دارد ، ناکامل خواهد بود .

صبح روز ۲ می ۱۹۹۰ موتر حامل ما دهلی را به قصد آگره ترک نمود . حوالی ظهر جاده های مزدحم آگره را یکی پی دیگر عقب گذاشتیم و در هوتل زیبای آگره توقف کوتاهی به عمل آوردیم . در هوتل با مهماندار محلی آشنا شده و مستقیماً راه بناهای تاریخی را در پیش گرفتیم و دیدار شهر آگره را از تاج محل آغاز نمودیم .

***

تاج محل مقبره است که شاه جهان فرزند جهانگیر و نواده اکبر بزرگ از سلسله مغلها ، بمقبولیکه ظهیر الدین محمد بابر بنیانگذار آن است برای همسرش ممتاز محل برفراز رود خانهٔ جمنا بنا نهاد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲۲ هزار کارگر طی ۲۲ سال تاج محل را بنا کردند

شاه جهان که به هنر ها علاقهٔ زیاد داشت در بیست و یکساله گی باآنکه از همسر سابق فرزندی داشت بـا ممتاز محل دختر ایرانی ازدواج کرد. ممتاز در هجده سال چهارده فرزنـد به دنیا آورد و درسی و نه ساله گـی هنگامی که آخرین کودکش رابه دنیـا می آورد درگذشت. شاه جهـان به یاد کار همسرش و بیاد باروری ممتاز محل ه تاج محل را اعمار نمود. ایـن بنای عالی که از مرمر خاص ساختـه شـده یکی از کامل ترین شهکار های معماری جهان است سه هنرمنـد طرح ساختمان آن را تکمیل نمودند: استاد عیسی ایرانی ه جیرونیمـو ویرونیو ایتالوی و او ستین دو بـرو از فرانسه. برای اعمار این بنـا صنعتگرانی چیره دستی را از بغـداد و قسطنطنیه و دیگر مراکز اسلامی بـه هند دعوت نمودند.

برای ساختن تاج محل بیست و دو هزار کارگر ه بیست و دو سال کـار اجباری نمودند. سنگ مرمری کـه در ساختمان تاج محل به کار رفته ه تحفهٔ مهاراجهٔ جیپور برای شاه جهـان بود. کیفیت مرمر به کار برده شـده چنان عالیست که نور خفیف چراغ دستی در یک نقطه در حجم وسیعی داخـل قطعهٔ مرمر را روشن می کند ه مانند چراغی که در عقب شیشه یی گذاشتـه شود.

هنگامی که ما از دروازهٔ ورودی قصر که دو طرف با دیوار های بلنـد کنگره دار امتداد میابد ه گذشتیم بنای تاج محل در برابر ما قرار داشت

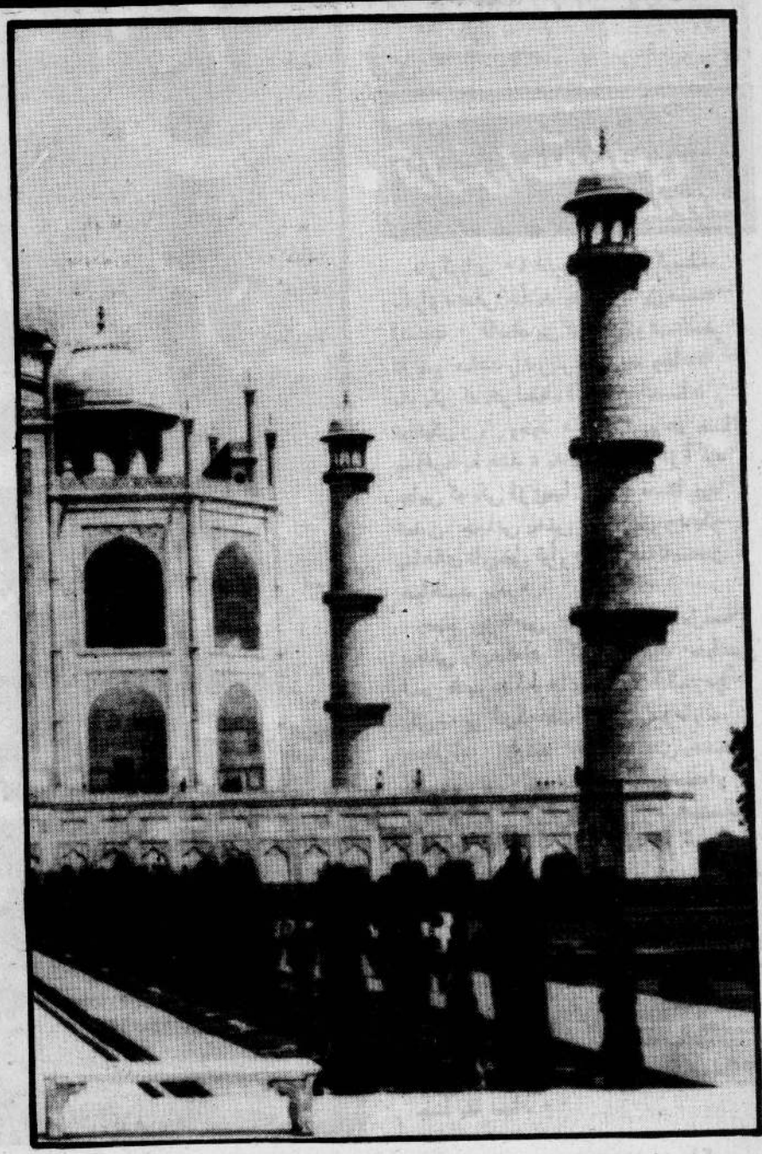

ل تاج محل را بنا کردند

که بر تلواره یی از سنگ مرمر ایستاده و اطراف آن را دو عمارت زیبا و منا ره ها استوار گرفته است. از فاصلهٔ دروازه تا عمارت تاج محل باغ وسیعی است که در میان استخری قرار دارد که تصویر تاج محل در آن باز تـاب میابد و در فاصلهٔ چند متـر از میان استخر حالا فواره های آب بلنـد شده و هوای باغ را طراوت می بخشد.

خود بنا از مرمر و لاجورد و سایـر سنگ های قیمتی ساخته شده که دوازده پهلو و چهار مدخل دارد. در هر گوشهٔ منارهٔ باریک قد بلند کرده وسقف بنا از گنبدی تشکیل یافته که بر فـراز آن میله یی جا دارد. بر دیوار بنـا آیاتی از قران کریم نقش شده است.

در داخل بنا مقبرهٔ ممتاز محل و شاه جهان قرار دارد که درینجا هنگام ورود دو مقبره به چشم می خورد، که اطـراف آن با دیوارهٔ مشبک وهشت ضلعـی که از مرمر تقریباً شفاف ساخته شـده احاطه نموده است. روی مقبره هـا جواهرات و سنگ های قیمتی به صفحـه مرمر سفید جا گرفته است. اما مقبره های اصلی در طبقهٔ پایین قرار دارند که برای مشاهده آن باید پلکانـی را به پایین رفت. در این عمارت زیبـا جای فارتگری دزدان محلی وارو پایی که کوشش نمودند جواهرات فراوان رااگر عمارت بدزدند باقیمت و منجمله دروازه ورودی که روی آن باطلا مزین شده بود و حالا از طلای آن خبری نیست ه زیرا یکی از سلا طینی سکه پنجاب آن را ربوده است و همچنان الماس کوه نـور که از فراز مقبرهٔ شاه جهان بر کنـده شده و حالا به موزیم لندن برده شده.

ارتفاع بنا ۸۶ متر است و در دو طرف آن یک مسجد و یک اقامتگاه شاهـی قرار دارد. دو برج عمده در مدخـل بنا به دو طرف دیده می شود.

بعد از دیدار تاج محل همراه بـا مهماندار راه قلعهٔ آگره را که مرکـز سلطنت جهانگیر، شاه جهان و اورنگ زیب بود در پیش گرفتیم قلعهٔ آگـره در نقطهٔ مقابل تاج محل قرار دارد.

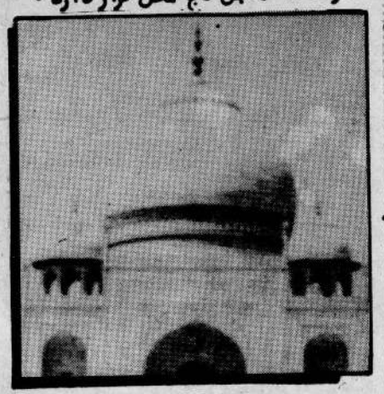

ریدفورد یا قلعهٔ آگره بیشتر از سنگ های سرخ رنگ ساخته شده که در اطراف آن حصار های محافظتـی و خندق ها جا دارد. در این قلعـه میان باغ ها مسجد مروارید ه مسجد گوهر ه تالار های بارعام و بارخاص و کاخ سریر قرار داشته است. همچنان ساختمان هایی مانند حمام های شاهی ه تالار آیینه ه کاخهای جهانگیر و شاه جهان ه کاخ یاسمن نورجهان و برج یاسمن جلب توجه می کنـد.

همانگونه که قلعهٔ آگره از عظمـت یک تاریخ سخن می گوید ه تراژیدی ها و مبارزات خونین شاهان مغول برای تصرف تاج و تخت سلطنت بیاد مـی آورد.

با مرگ ظهیرالدین بابره فرزنـد ش همایون به قدرت رسید. او از دست شیر شاه سوری شکست خورده ولـی سرانجام ده سال بعد مجدداً وارد هند شد و تخت سلطنت را پس گرفت همایون هشت ماه بعد درگذشت و جایش را پسرش محمد که بعد ها به اکبر شهرت یافت گرفت. اکبر در تاریخ هند بنام اکبر بزرگ شناخته شده ه مردیکـه از سلطه بر یک بخش کوچک هند به فرمانروای سر تاسر هند و ستان مبدل شد.

میراث بزرگ اکبر به جهانگیر رسید کـه در بیداد نام داشت و در حرمسرای او شش هزار زن وجود داشت که شریک حیات خصوصی او بودند. پسرش شـاه جهان باری کوشش نمود تا پدر را ازواه بر دارد ه اما موفق نشد و با مـرگ جهانگیر از محل اختفای خود درد کن برآمد و خود را امپراطور اعلام کـرد و برای آسوده گی خاطر تمام برادران خود را کشت.

همین شاه جهان است که تاج محـل را بنهاد گذاشت و حتی ساختمان هـای جد ش را ویران کرد تا بجای آن از خود یاد گار بجا بماند ه اما شاه جهـان با قیام پسرش اورنگ زیب مواجه شـد. اورنگ زیب بر نیرو های پدرش پیروز شد و شاه جهان را اسیر کرد و در قلعهٔ آگره وی را اسیر نمود. مدت نه (۹) —

بقیه در صفحهٔ (۲۵)

(c) ketabton.com: The Digital Library

د یوه یوخه له بناره لرې کلیوالی سیمې ته مولوي کډه کړې وه. هغه کوټه چې موږ بکې اوسیدو. د یوه گراج پرسر په دوهم پوړ کې وه. په لوید یځې اوجنوبي خواووکی یې د وې لویې ارسی گانې وې - چې د شاوخوا براخه او زړه وړونکی منظره او فضا ترې د هغو له بنکلې لرلید سره د کوټې له منځه لید ل کیده. شاوخواشنې ورشوگانې، چمنې محکې، بتیان، ویالی او د لته هلته یویل ته نژدې د گاونډ یانو کورونه و. د کلی له برسره بیا ان د نژدې غره ترلمنی پورې کروندې او چمنونه وچې دې ټولو یوه له یوه په زړه پورې منظره جوړوله.

خود گاونډ یو که کورونوخخه یوازې یوکور ترنورو زیات زموږ کوټه نژدې و. د ا زموږ د لوید یځې خواد گاونډي کوروچې زموږ له کوره یوخوقد مه لرې په د وه پوړ یزه توگه جوړ شوي واوچې زموږ د کور له ارسۍ څخه به دې ورخوا وکتلی، نوبه لومړ ي نظر د گاونډي د کور په دویم پوړ کې یوازې یوه د روازه تر نظره کیده چې د کومې کوټې په ختیځ خوا د یوال کې یوې وړ ې یامبتی خواخلاصیده.

خود گاونډي د کور د ا د روازه د ورځو ورځو برله پسې کتلو وروسته د اسې یوخه عجیبه راته ښکاره شوه. ځکه تل به ترلې وه ۱۰ ان د شپې له مخې مې هم نه ولید لې چې د ا د روازه د ي چا خلاصه کړ ي وي. د اسې ایسیده چې ښایي دلته دي د گاونډ ي کومه اضافي کوټه وي چې د نه استفادې له امله یې د روازه ترلې ده. خو خو ورځې پسې مې کتل چې نه، هسې هم چې ماگیلې وه نده، بلکه د ا د روازه لږ ترلږه د ورځې یووار د څه شیبې له پاره خلاصیږي. د لومړ ي ځل له پاره مې یوه ورځ کله چې سبا ناري کاوه. په زیاتي حیرانتیا سره د ي ته پام شوچې د اهرکله ترلی د روازه سره بیرته شوه. د دي د روازي خلاصید ل خداسته ولې د ومره راته په زړه پورې و لکه چې ان زړه مې ورسره وغوړ ید ه. د د ي د روازي د اناخابې را خلاصید ل مې ښه فال وگڼلواود اسې ډاډ مې په زړه کې پیدا شوچې لوی خداي مهربانه دي، ځکه چې د اترلی د روازه مې پس له مود و مود و خلاصه ولیده له نو د اسې به د ژوند د زیات شمیر کارونوا و جنجالونو د حل لارې هم زما پرمخ پرانستل شي.

د د ې د روازي خلاصید وڅه د اسې ژور ه اغیزه راباند ې وکړه چې نه مې شو کولی له هغې څخه بلی خواسترگی واړ وم. خوهسې چې سترگې مې د د ي خلاصې د روازي په

خوابرنډې باتی وي، یوناڅاپه مې ولیدل چې د اسې یوه حسینه بیغله پکې را ښکاره شوه چې ان له زیاتې ښکلا څخه یې زما په سترگو برېښند ه ښنگړ ه رابریوته. د هغې تورو ملالو فتو سترگو، جگې بزې، سپین مخ له پرمخ او انگورا مور ند وتورو حلقه خوړ لو زلفو سره د یوه تنکي او نوي راغوړ ید لي حسن د پیر رنگینه بسرلی سازکړ ي و. په تیره بیا د هغې گلابي رنگه پنجابي جاموا و هغه نازکه گلابي تیکري چې له خبلو خو رو ویښتو او صراحي غاړ ې څخه یې راتاوکړې وه، هغه یې گرد سره د گلاب د گل په څیر ښکاروله. د بیغلې د ې آسماني حسن مې د اسې په سترگو خوا ږه وغړول چې اوږ د ې شیبې مې سترگې د هغې نازنین صورت ته باته وې. څه شیبه پس هغې هم زه ولیدم او خو واره نابیره راسره سترگی په سترگی

شوه. بیایې هم په کوټه کې د ننه په څه کار سرښکته کړ ، خوهرڅه شیبه پس به بیالکه بریښنا را ښکاره شوه. په زړه کې مې د - حسینې بیغلې د نازنین حسن لید لو د اسې یوخه خوږ ي ولولې راوپارولې او څپل شو ي وید ه عواطف یې پکې راویښ کړ ل چې زه یې ار ویستم که هرڅنگه کیږ ي، بیا او بیا د هغې خواوگورم. د د ې له پاره چې ما - شومان او میرمن مې راته متوجه شوي نه وي، لو ژر ژر مې خپل چاي وڅښه او بیا هم هلته چې ناست وم، د خپلې د ریشې په اغوستلو بوخت شوم. د بیغلې د ې لید لو کتلو، د اسې یې واره اوترهوره کړ ې وم چې ان - کله آیینې ته ود ریدم، ومې لید ل چې حتی د کمیس تکمې مې هم وړ اند ې او وروسته ترلي د ي.

زړه نازړه خولې څه په بیړه تللوته چمتو شوم اوچې خپل لاسی بکس مې واخست او

بیامې د روازي خواته وکتلی. نووې لید ه چې بیغلې هم له یوې خوږ ې موسکا سره د روازه پسې پورې کړه اوزه هم د خپلې نوکرۍ خوا روان شوم. هیڅ ونه پوهید م چې د د ې د روازې خلاصید واوله هغې څخه د یوه تنکي اورنگین حسن لید لو برما څه وکړ ل، روند اوکوڼ یې کړم، عقل او هوش یې راڅخه واخستل. خوله یوې د بړې، خیالي اوهوسناکې د نیاگۍ سره یې آشنا کړم. د نجلۍ جادوگر حسن مې په زړه کې نوي نوي اند یښنې راویښې کړ ې او زه یې په راز راز خیالونواوچرتونوسرکړم ان د ومره چې ورو، ورو مې له د ه او هغه څخه د گاونډي د کورنۍ د پیژند نې په باب یوڅه معلومات پید اکړ ل او راته څرگند ه شوه چې د اد یوه سود اگر کورد ي چې بخپله میاشتې میاشتې بخپلوکاروبارپسې ورکه وي.

بخو به د ې کورکې یې بوډ ا پلار له د ووځتو بیغلو خوېند و اود سود اگر له هغې یوې ښځې سره چې یوازې د وه د رې میاشتې پخوایې کړ ي وه اوسیږ ي. ماد ا بوډ ا خو ځل لید لی وچې لکړ ه به یې په لاس اوپه ډیر کړ اواو توخید و ستمید وسره به په لارې تـه.

ماته د اسې ښکاره شوه چې د ا به د بوډ اله بیغلو لونو څخه کومه یوه وي. خوما به خپل ټول ژوند کې د اسې زړه رابښکونکې، د - د نیاله ټولو گلانوړنگین اوله ټولوسرلیوتنکی اوتاند ه حسن هیڅیرې هم نه ولید لی.

د اشان د گاونډي د کور د ابورې د روازه زما د پاره د لویو او سرکښواوبه یوڅه گناووگرڅ و هیلو، هوسونو او امید ونود رگاه شوه. د د ې د روازي خلاصید ل هسې و لکه چې زما پرمخ د یوه بل نوي، په زړه پورې اوښکلي ژوند لاره پرانستل شوي وي.

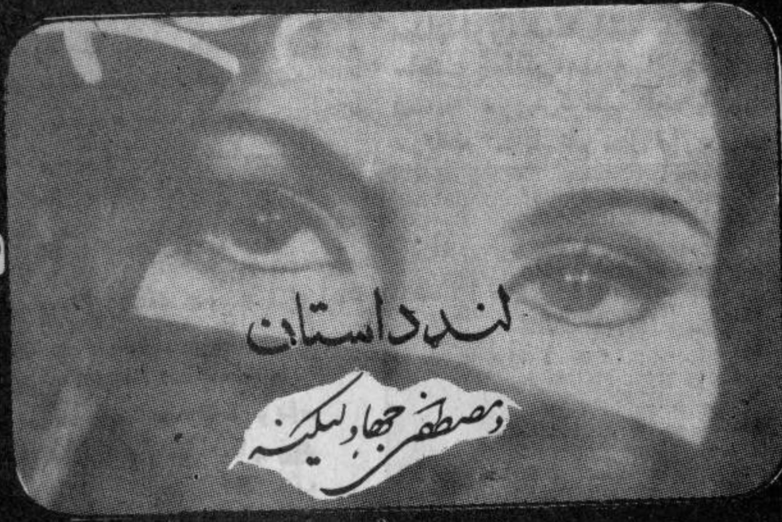

ښاپېرۍ

خوک گورم چې سبا بیاهم هغه د اسې د روازه خلاصه شوه او سم له د ې چې زه په ناري کولو وم، یوځل بیا د حسن میره په د ې - د روازي کې را ښکاره شوه او زما سترگې یو ځل بیا د هغې د نازنین صورت د ځلند ه سپوږ مۍ پلوشو سره وپس پښولې. خونن مې د بیغلې په کتو راکتوکې تر پرونه زیاته تود وڅه لید له.

زموږ د اپېبه پته لید نې کتنې زیاتې شوې او ید ې یوه شپه چې نه د ا یوازې زه په حسینه بیغلې نه یم مین شوې بلکه د هغې په زړه کې هم ضرور څه شته. په د ې لړکې د یرې ورځې وروسته کله چې مې یوه ورځ بیا د ریښی اغوستله اوغوښتل مې چې نوکرۍ ته ولاړ شم، په زیاتې حیرانتیا سره مې پام شوچې د یرې په څیر حسینه بیغله راته څه اشارې شانې کوي. یوځل بیا مې

لاس له پښو ورک کړل اوهسې چې زړه مې سختې توبکې وهلې، له کوره ووتم. اوپه هغه لورې روان شوم چې هغې په اشارې راته ښود لی و. اوچې کله لږ څه وړ اند ې د یوې آړې او متروکې کلا ترخواڅه شیبه ود ریدم، نو که گورم چې بیغله هم په یوه ځنارې رنگه چادرې کې را ښکاره شوه. د - هغې په لید لو یوځل بیاالکه په دام کې نښتې مرغۍ زړه په ترپکوشو. بیغلې د رانژدې کېد وسره سم په د یرې حیاناکې ښې اوله لډې موسکا سره سترې مه شې راسره وکړه او ورو، ورود کلي څخه برد کروند واو ورشوگانو په خوا روان شوو اوهلته د سپرلیشو ممسورو کروند و په پولو ورسم شوو، چیرته چې کراره کراره وه او تر د یرو لرو ځایونو هم خوک نه ښکارید ل.

هغه ورځ ان ترلږ د ې غرمې پورې سره وگرځید و. د گلالي بیغلې پستو اووړ ومینه

تاگو خبروله لنډ ولنډ وخند اگانو سره چې په ځنگلونوکې د بلبلو د چغید و په څیر راته زړه خوښونکي ښکارید ه، ماته گرد سره د ا څرگند ه کړ ه چې په رښتیا هم د حسینو نجونویارې څومره خوږ ه او ژوند بخښونکې وې. بد ې ورځ هغې په خپلو ټولو خبر وکې یوازې خپله مینه ژولې ژولې راته څرگند ه کړ ه، خوزیاتره یې له ما یوښتنې وکړ ې: کله د ي واد ه کړ ې؟ ... څوما شوما نده ې د ي ... څه کارکوې ....

اوما د هغې پوښتنوته له ځواب ویلوزیات د اډ اډ هم ورکړ چې د هغې سوزلند ه مینې مې د زړه په تل کې ځاي نیولی د ې، اود هرڅه باوجود یې له ماڅخه بیځي بـل ښنا د م سازکړې د ې. خونورمود مینې خبري اوافسانې د اسې خوږ ې شوې چې ومې لشکراي له هغې ځخه نورڅه زیات

معلومات ترلاسه کړم. د اشان لید لې کتنې مو ورو، ورو سره زیاتې شوې او د بیغلې مینې د هرې ورځې په تیرید وسره لانیهات خپلې منگولې زما پرزړ ه اوذهن خښولې. د اسې شوې وم چې نورې له هغې او د - هغې له سوزند ه خوخوږې مینې پرته د هیڅ شي په باب فکر نه کاوه. په د یډلر کې هغې خپل نوم هم راوښود ه اود هغې کورنۍ په باب چې هغې پکې ژوند کاوهم یوڅه معلومات راکړ ل. هغه ښاپیرې نومید ه، څومره ورنوم. هغه په رښتیا هم ښاپیرې وه. دغه راز هغه د بوډ ا، لور نه بلکه د هغه نوې ناوې اونگوروه. چې میرمې فلې څه پته ښکاره سود اگرې کوله. د اسې وبل کید ه چې هغه په هند ې تیرولسو کلونوکې له هرې لارې چې و، ښې زیاتې پیسې پید اکړ ې وې. خوږ یو سخت اوبه

بیسواو شتومنی سرې و، د اسې ښکارید ه چې یوڅه عیاش د ې هم وې. ځکه هغه مځکې ترد ې د وه نورې ښځې هم کسرې یوې او ښاپیرې یې د ریمه ښځه وه. هغه به یوځل یو د وه ورځې کورته راغی، بیابه ولاړ اوبه میاشتو میاشتو ورک و.

خود ښاپیرې نه یوازې خپل میړ ه غلی هیڅ نه خوښید ه، بلکه هغه یې ډیر زیات بد ایسید ه. او د هغه په نسبت یې زیاتې کرکې تنکې زړه وړ له کړې و. ان د ومره چې کورته یې د ښاپیرې له راوستلو پسې یو ځل هم د هغې خلاصه تلد ه ونه لید له اوان به راز راز بهانواو پلمو سره ښاپیرې د اسې ترې ځان ژغورلی وچې غلی ان یو ځل هم د د ې مجال نه وموند لی چې د هغې د حسن اووصال له سمسوریاغ څخه د مراد گلونه غنچه کړ ې. خود اچې ښاپیرې ولې خپل میړ ه د ومره بد گانه لاهم سم نه پوهید م.

یوه ورځ چې له ښاپیرې سره مې له غرمې وروسته بیاهم له کلي څخه د وتلو کروند و تر خوله لید لو کتلو وځد ه ایښې وه، په هواکې ناڅاپي ښکلي اوځتیک بد لون راغی. خر و ورېځو، تالندي بریښنا، په هرک باران او هغو لړ وچې به شاوخوافرونو را ښکته شوي وې، خپل ځاي زغرې لمر اوشنه پراخه اسمان ته چې ورېځې ورو، ورو پکې لکه واوره په سمند رکې حل کید ې، بریښنود. په کروند وکې غلمو اوپه پولوکې ونواو گیاوو چې باران یې په خند وکې د مرغلرو امیلونه جوړ کړ ې و د لمر په پلوشوکې لکه د شنو وریښمو په څیر ځلاکوله اود پسرلني باران څخه وروسته راولاړې شوي وږ مې ته په ناز اومکیز ماتید ل رامانید ل، اولاپه د ې ننداره مې سترگې نه وې مړې شوې چې که گورم - ښاپیرې هم له خپلې ځنارې چادرې سره را ښکاره شوه او پوله په پوله زما په خوا راغله.

د انوهغه ورځې وې چې نورنوما هم نشو کولی د ښاپیرې د د ې سوزند ه اوېي باکه مینې په وړ اند ې یې ټویبره پاته شم. لورې له تولې د نیاڅخه یوازې د هغې په لید لو سترگې خوږ ید ې اوکله به مې چې هغه لید له نوبیا به مې په هیڅ شي هم چرت نه واهه او د هغې په خاطر به هره قربانۍ راته آسانه لاڅه چې ضرور برېښید ه. د - ښاپیرې مخې ته ورغلم او هسې چې هغې به موسید لی اولکه د نوې غوړ ید لي گلاب ښنې خپله چادرې له مخې اړ وله، سره سترې مه شې مووکړ ه. څومره ښکلې ورځ اوڅه بختور ساعت و. بوځاې ښاپیرې لږ څه هم پولې ونسوید ه، نژدې وه چې ولوېږ ي، خو

(c) ketabton.com: The Digital Library

مایی زر لاس وتیوه او رابورته می کړه . د — هغی د مرمرین لاس مطبوعی تود وخی می ان زړه راتود کړ او هسی چی می لاهم د هغی لاس یخبلو لاسونوکی نیولی و ، بیاهم به وږو ، وږو به بولو ګرځید واود مینی خوالـه مو سره کول . بنابیري بدي ورځ لانوري — بوز نونکی اوحیوانونکی کیسی راته وکړي . هغی راته وویل چی خرنګه د هغوي کلی کوربه جګړو کی ویران او لوټه لوټه شوا و د کورنۍ فړي خولا پریږده چی ان د هغوي غوا ، غواګانی او پسونه چرګان هم ژوندي پاته نشول . خو ګوره چی نصیب او قسمت خنګه بنابیري له دي ناتاره ژوند وساتله . هغه د پښتی په شپوکی د خپلی تروړ کـړه بنارته تللی وه . د بنابیري تروړچی بـه بنارکی یی ژوند کاوه ، میړه او یواځنـی خیالی زلمی زوی یی په جګړو کی وژل شوي و . نوخنګ چی تردي وروسته بنابیري هـم بل داسی کوم دوست او سرپرست نه درلود ، نو هغه وچی د خپلی تروړ کوره یی استوګنـه غوره کـړه . د بنابیري تروړچی لاهم — لحوانه وه ، پته په پته په دي پسی ګرځید ، چی که وکړای شی لحان ته خوښ د ژونـد شریک پیدا کړي . خو داچی هغی هیڅ هم نه درلود ل نو د هیڅا باملرنه یـی چندان لحان ته نشو را رولی . هغی کـه خه هم چی ان لحینی کسان یی ترنظـر لاندي هم کړي و ، خو بدي هم پوهیـده چی د یی وزلی ګوندي کولوته هیڅوک هـم زړه نه ښه کوي . خوله هغی سره د بنکلی بنابیري پوښاي کید و ، هغی ته خه نـوي فکرونه اوتازه اند پښتی وربید اکړي . نـو هغه وچی د خومیاشتوله تیرید و وروسته یی همداشتمن خوښیاش سود اګر پید اکړ او د لسولکو روپیو په اخستلویی بنابیري لنډ به لنډ ویري خرڅه کړه اوهغه هم د مـازې نیکاح په تړلو سره بنابیري خپل کورتـه بوتله . خپلو دوو یخوانیو بنځو تـه یی چیرته په بنارکی یوکوربه کرا ، ونیـوه . او بنابیري یی له خپل پلار اود ورپیغلو خویندو سره یخپل همدي پلرنی کورکـی استوګنی ته اړ ویسته . خو غنی هغـه نوي شتمن شوي سود اګروچی ان د بنا— بیرې به خیر د غوږ یدلی ناوي له مینی یی هم زیات شتواوپیسوته نظر درلود ه . نـو داوچی بنابیري له دي تولو پیښو څخه به خبرید وسره د خپل میړه به نسبت سخته کړکه پیدا کړي وه . دي کرکی د هري ورځی په تیرید و لازیات د بنکلی بنابیري په زړه کی ریښی لځغلولی اوهغه یـی د غنی خان به مقابل کی به یوي توتی کرکی بدلوله . غنی د پیسو مینی اود خپلـی سود اګري پتو اوښکاره معاملود اســی

بوخت کړي وچی ژوند ، کور ، بنځـی او ان ناوي بنابیري یی هم تري هیروله هغه چی د ډیري د نیایه ورکړي سـره یی کړي وه .

د بنابیري تروړهم چی د هغی به بلور لو سره یوڅه پیسی تړلاسه کړي وي ، تردي وخته یی د لحان په خیر یوکوند سـړي سره ګوتی خوزي کړي اوهغه یی یخپلی دام کی را ایساره کړي و . خوکله به چی بنابیري هرد وه دري ورځی پسرد هغـی کوره ورته اوهغی ته به یی د خپل ژونـد تا و تریخوالی خرګند اوه نوتروربه یی هـم چی لحان د هغی په وړاندي یو ډول — ملامت ګانه ، بنابیري ته ډاډ ورکاوه او هغه به یی دي ته هڅوله چی د لحان د ژوند لو له یاره څه لاره پیدا او څه چاره وپلټي . تروړچی له هغی سره دا ډیـه هم کړي وه چی بدي برڅه کی به ټوسه وسه له هغی سره مرسته کوي . اود ا — شان زړه به یاي کی د بنابیري په ژوند له سره تړیاپه نه پوره خبر شوم له دي — ترڅو پیښو او کیسو څخه په خبرید وسره می په زړه او د هغه کی سرسامونکـی او د پښتو لعلي وینو اوان د ډیري اوګوانې احساس راته پیدا شوځو اوس زما اوښا — پیري مینه داسی اندازي ته رسید لی وه چی فکر کوم نور د وار و پلټونکولی هغـه هیره اولمن یی خوښ کړ ، خوچـی بنابیري بالاخره خپله وروستۍ غوښتنه او خبره هم راته وکړه اوله ما څخه یی وغوښتل تردي مخکی چی بیا یی میړه راشـی ، د هغی د زمورلو لپاره څه لاره چاره وسنجوم . خوبنابیري هم بدي پوهیږه ، چی زه یاباید له خپله کوره ښځـی او ماشومانوڅخه لاس واخلم اوله هغو ي تیرشم اویاهم داچی بنابیري د هغـی له سوزنده مینی سره هیره اوحان تري په خنګ کړم خونه زما په زړه کی د — هغی لیونی مینی داسی اور لګولی وچی هرڅه می کولی شول ، خو بنابیري مـی هیرولی او پریښودلی نشو . تردا مخه بنابیري ، د وه دري ځله د خپلی تـرور کوره هم بوتلم . داسی راته بنکاریده چی زه خپل ژوند د بنابیري له مینی قربانوم او داسی څه عجیبی اوترخی پیښی می په ژوند را روانی دي چی زه یی مخـه نشم نیولی اویاهم نه غواړم د هغـو مخه ونیـم .

د بنابیري تروړچی زما اود هغـی ترمنځ له سوزنده او غوږ یدلی مینـی پوره پوره خبره وه ، هرڅله یی په ډیره مینه زما ټود هرڅلی کاوه اوزه یی د دي تـه هڅولم چی ژر تر ژره یی د خورزي د — ژوند د ژغورلو له پاره چی سم ورسـره زما پخوانی عادي ژوند هم بربادیـد ه څه فوځ کاروکړم اوله دي نوي غوږ یدلی ګل سره نوي او رنګین خوشحاله ژوند لـه سره پیل کړم . بدي توګه د بنابیـر ي مینی زه یخپل تول ژوند کی له ډیـر پیچلی سوال سره مخامخ کړم . رازرا ز او زړه لرې زونکی سود اګانی یی را وا— چولی اود لویاند پښتونیه سمند رکی پـی لاهو کړم . د بنابیري او د هغی د تروړ د افغوښتنی هغه وخت لازیاتی بیړنـی شوي چی هغوي ته جا خبر راوړ چی قنی خان څو ورځی پسرله ملکه بهر لـه خپل اوزده سفر څخه راستنیږي .

بدي کی یوه ورځ بیاهم د بنابیري پـه غوښتنه د هغی د تروړکوه ولاړ و . خو دا وار می د هغوي د وار و ترمنځ د څـه پتی خوښی ، ترشونډ ولاندې خند اووا و خه پټو خبرواو اشاروکنایواحساس وکـړ . خه شیبه پس هم د بنابیري تروړ د خپـل نوي میړه سره د وعدي اپښود لو په پلمه له کوره ووته اوولاړه او بنابیري هـم دروازه پسی وتړله اوبیانو پس له دي — چی یوښه دمزي چاي یی رادم کړ او د یوڅه خوږ واو میوي سره یی راوړ ، نـو راغله اوبه بیغمه زړه راسره کیناسته او شیبه پس هسی چی می خواته ډیـره زوږي ناسته وه د لومړي ځل له پـاره یی به ژیاتی مینی لومړي خپل سر پـه ولی راته کیښود او هسی چی نابیره یـی خپلی تنګی ګلابی شوندې زما شونـدو و ته راوړ اندې کړي . لحان یی یی واکـه زما په غیږه کی راواچاوه ، اوزه هم لکـه داچی لیونی شوم نود اسی می په تو — سیه لی مینی د هغی په وړي خولګو او ګلابی اغنو څوله ولګوله اود اسی می پـه غیږه کی تنګه کړه چی د هغی د تنګی زړه یی واره تریدل می د خپل زړه لـه تودکو سره پوځاي احساساوه . خویـد ي اورنه او سوزنده حالت کی می بنابیري وروبرڅ لاس راتیرکړ اوهسی چی خپل نازنین سر اوصورت یی په زنګانه راتـه تکیه کړ ، له یوي خوږي موسکا سره یـی راته وویـل :

— سلیمه ! ... ته می ډیرخـو ښیزي !! ... مینی دي لیونـی کړي یم ...

یوه شیبه دي هم نشم هیرولی خواياتـه به د ومره وکړي چی موږ سره ډیر خوږ او د مینی ډک ګډ ژوند ته ورسیږو ! ... ستادي په خپلی میړانی قسم وي ، چی مه می پریږده ، دغنی په خیر د د وه — پښو لرونکی لیوه خوراک شم ... هـو سلیمه ! که یوه شم چی له هغه ســره

(c) ketabton.com: The Digital Library

ژوند خولاخه چې د يوي بلې شپې تيرولو ته اړ کيږم ، نو پاڼه اوسه چې سمد ستې به يوه کپه زهرو خورم اوځان به ووژنم ... همدا می فيصله ده سليمه ! ... نوره — خوښه ستا .. زه چې شيبه مخکې د بنابيري د وصل په هوس کې نيني نيني — شوې وم ، د بنابيري په د ي خبرو يوځل بيا لږ خه په سرشوم . زه به رښتيا هم له پيرلوي اوپيچلي جنجال څخه مخامخ وم . د بنابيري د مرګ د ډوبې له مينې نه وچې مايه به څه کوله شوې به هغې باندې د خپل ګرانبيت اندازه ولګوم . آيا داکمه وه ، چې د اسلامي بنابيري می د اسې يو بې ځيال لوټ مزي سره لکه د ګلو د وس به غوږ ګې برته وه .

نو ماهم هسې چې د هغې په خورو ښو کې ګوتې وهلې او د هغې په لوڼ ګله نازک صورت می لاس ايسته . نومې خپله وروستي فيصله ورته خرګنده کړه چې د فنې تر راتلومخکې به هغه يوه لوي کلي ته ، چې خورې هلته اوسيږي ، وروسم بيا به له هغه ځايه خپله لاره باسو . ان هغې ته می دا ډاډ ورکړ چې د هغې په خاطر کولی شم خپل کور ، ميرمنې او اولاد ونوته شاکړم او تر ي تيرشم .

د د ي خبرو له اوريد وپس لکه د اچې ايله اوس يې زړه لګيدلی وي ، له ميږې می راباخيده اوهسې چې بادا — می سترګې يې په خنګ راوړ ولې اولاس يې زمايه لاس کې ونيو ، نويې له زړه — خخه د وروستی شک د لري کولو له پاره راته وويل :

— رښتيا وايې سليمه ! ؟ . . . قول د ي ؟؟ اومابيا هم په موسيد وسره ورته وويل :

— هو بنابيري .... زه به ستاله پاره له هرخه تيرشم ... هرخه به وکړم .. خو تابه پري نه زدم چې ليوان د ي — وخوري ... خپل ګرد ژوند به د ي له سره نه ګار کړم اوخوچې ژوند د ي يم لکه د ليمويه خير به د ي ساتم .... بس له د ي چې له هغې سره می د تللو د وروسته ، نيټې اوځاي په باب ټيکه وعده کيښوده ، نو د هغې هم پوره زړه ولګيده اوبنه پاڼه شوه او هغه وخت يې ايله دا راته خرګنده کړه چې تروسې د د ي په غوښتنې نن شپه خپل کورهغوي ته ور پرې ايښې اوبخپله هم خپل ميړه ته ورغلی ده ، او اوس چې داسې ده نوزه ستا اوستاپه واک کې يم . اوله د ي خبرې سره سم يې نري اوله بنګړو ډک کې ليچې او مړوند ونه راځخه راتاوکړل اود اسې يې په فنجره کې ټينګ کړم اوبه خوله يې خوله را ولګوله چې ماويل له ډيره خوند کباب او لولپه شوم .

هغه شپه می ترسبا پورې د اسې ځان د بنابيري د وصل په سمندر کې غوپه کړ چې هډونورمې هيڅ شانې ارمان هم په زړه کې پاته نشو اود جنت مزې می د دنيا پر سرولېدې . خوله د ي سره د ا هم راته په ډاګه شوه چې هغې په رښتيا هم له ميړه سره د همخوابې پر وخت لکه خنګه چې لازمه وه ، ځان د — هغه غوښتنواو لاس په ته وسپارلی نحکه بنابيري تر همدې شيبې هم لا بکره له بنابيري سره سم د ردې وروسته د ريده وخت چې اوليدل بدي ورځ بنابيري پوښل ، جاد وګړو ښکلا موندلی وه . بارخ ګاني يې د ډوډۍ خوړنې نسبت زيات اوسيدن اوښتون . سپين ږيرې هم زياته سرخي راوړې وه اوسترګې پخوانۍ شوخۍ ځړکت له لاسه ورکړ . د اسې راته بشکاره شوچې وخه ډوک اميد وارې جيلدې د هغه روح خوږيدلی وي . موږ بنايي سبا شپه به لوړخوږ ولګيږي . وي له هغې سره د تللو وروسته خبرو اوښتو خبرو اوښتو کولو وروسته هغه وخت کره اوبخپله هم د خپل د ي عمر له پاره ځان جمتو کولو په خاطر کوته ولاړ او له خپلې ميرمنې څخه می وغوښتل چې زما د پاره سفر ته د تللو له پاره جامې او نور شيان په يوه بکس کې راته چمتو کړي . هغې ته می د اسې پوهانه کړي وه چې موز د خپلې موسسې له خوا کوم بلل ولايت ته د څه مود ي له پاره لږ .

شپه به د ډيره ناراحتي راباند ي تيره شوه ، ټکې خوب هم رانغې ، ترسبا پورې له يوې خوا د بنابيري د سوزنده مينې اند پښنو اوله بل پلوه له کور ، ميرمنې او اولاد ونوڅخه د تل له پاره د جلاکيد و غمونو پرسراخستی وم ، خوهر څه چې و ، شپه تيره شوه .

سبا ژر ژر رابورته شوم او د ناري له کولو پس د د ريشې په اغوستو لګيا شوم . خو د وي سترګې می د ګاونډي د کور د روازې ته پاته وي چې کله به خلاصيږي اوبنابيري به تري له کوره څخه د وتلو له پاره ماته اشاره کوي . موز همداسې سره ويلی و . خو انتظار اوزد شو او — د روازه خلاصه نه شوه . ميرمن می پوڅه شکمنه شوه .اوس چې هرڅه تيار د ي اونا وخته کيږي هم ، نوزه ولی نه ځم ؟؟ به پاي کې هم له يوه اوز د ه انتظاره وروسته د روازه خلاصه شوه اوبنابيري يکې په ډيري ترهيد لی بنې راښکاره شوه . خوسم له د ي چې فوښتل يې ماته په اشاري څه وايې چې کتل می د يوې فتنې ، خوتورنجونې خيري لرونکې سړي يې خواته راغې ، ماشاوروار وله ، خو د ستړګوله اړ خه می به کتلوسره ولېد ل چې سړي بنابيري له نريوالوز وونيوله اوبه د اسې زورسره يې د کوتې پرمخې ډغورلموله چې ان د فورمحيد وآواز يې زما تر غوږ ې شو ، اوله د ي سره يې د روازه هم به ډيرشدت سره ووهله او بوري يې کړه . په زړه می سختې غوسې منګول ښخه کړه اوبدي کې می واوريد ل چې سړي بنابيري وهي . د اسې چې د چيغو ناروا اوژړا آوازې ښه اوريده . اوس نو پوه شوم چې د اسې يې ضرورې غنې د ي ، چې بنايي نن شپه ناخاپي راغلی وي .

خولکه د اچې د سړي زړه د يد د روازې په تر لونه وي پاڼه شوي . نوشيبه ګړي پس يې خټک ، ميخونه اود لرګيو ټکړي راوړي او د روازه يې د اسې کلکه ټکوله چې هډو بيا هيڅکله هم هغه خوک خلاصه نه کړي . د د ي ترخو پيښې په ليد لوسره د اسې شوم لکه چا چې د ډولي د نيا ځمونه اوکړ اوونه زما ټکړي کې راا چولی وي . نومې د خپلې ميرمنې او ټيرو د اشتباه د لري کيد ولې پاره ځان به ښارځې وواهه او د اسې می خپل تکليف هغوي ته زيات ونبود ه چې هډو هغوي د اراسره ومنله چې سفر ته ځم تللی . خوبه زړه می يوخد اي خبرو هغه ورځ می تر بيګا پوري هرڅه چې وکړل هيڅ د اسې چاره می ونه موند له چې زه د ي بايد څه وکړم اوبه څه توګه د ي بنابيري وژغورم . پخپلې د ي ناتوانې سخته غوسه راغله . خو آياماځه کولې شو ؟ آياځان اوخپله مينه می رسواکړي واي ؟ بله می هيڅ لاره له صبراوانتظار ايستلو پرته نه ترنظره کيده .

په سبا يې نوکري ته ولاړم ، خوله غرمې سره سم بيرته کورته راغلم . که ګورم چې يوه لاري ولاړه ده او د وه تنه سړي او خوما شومان تري د ګاونډي کورته ګالې چلوي . لکه چې د بنابيري د وي کورته نوي ګومه ګډه راغلی وه اوچې کله می له هغوي څخه د د ي کورد پخوانيوا وسيد — ونکو پوښتنه وکړه . نو د ايې راته وويل چې هغوي نن لس بجې له د ي ځايه ګډه وکړه اود اکوربې موز ته په ګرو راکړ . خو د اهغوي ته نه وه معلومه چې د کور

پاتې په (۹۱) مخ کې

(c) ketabton.com: The Digital Library

صداي خوش دانستن صفت قطريست كه همه انسانها صاحب آن نيستند . اما شناخت و اداي درست و دقيق كلمات وبيان خوب صفاتي اند كه انسانها بعد تلاش و تجربه آن را كسب مي كنند . حرف هايي داريم با نيره راهي گوينده خوب راديو تلويزيون كه با هم ميخوانيم:

* خواستيد گوينده باشيد وچي كنيد ؟

— خواستم گوينده باشم وكلام زيبا را زيباتر برسانم . باشد كه به آن معراج برسم . جوينده يابنده است .

* چه بيش پرداخت هايي براي يك گوينده لازم ميدانيد ، وخود باچي ها وارد عمل شديد ؟

— صداي زيبا ، لحن فصيح باطنين دلنشين ، آشنايي كامل باواژه ها و بهره داشتن كافي از سواد ، البته نه در سطح خواندن ونوشتن . بل بالاتر ازآن و ... در مورد خودم زياد نميدانم اصلاً قضاوت آدمها در مورد خود شان ، هميشه صادقانه نيست ، خوشبينانه است . اگر بگويم با همه باور ميكنيد ؟

— اگر بگوييد بلي ، يك تصادف دلنشين ..... براي من .

* به نظر شما دانستن موسيقي كلمات براي يك گوينده بالفطره نيازحتمي است ؟

— اگر بخواهد خوشگو وخوش كلام باشد ، حتماً ، اما د... ر يافتنش واقعاً هنريست ارزنده وبس بها .

* سوژه مطالب مورد خوانش ، بانحوه صداي گوينده بايست آشتي پذير باشد . شما چي گونه مي انديشيد ؟

— ايكاش در اين مورد نظر بورد بوسر ان بدايركتران را مي پرسيديد ، زيرا آشتي پذيري صداي گوينده با سوژه مطالب آنقدر ضروريست كه بگويند وموسيقي ويژه وفضا دادن لازم به برنامه يي .

* براي گوينده شدن در راديو وتلويزيون چو معيارهايي وجود دارد . شما با آن جوراستيد ؟

— به نظر من معيارهايي كه در راديو وجود دارد خيلي دشوارتراست تا

لطفاً صفحه برگردانيد

گفت و شنودي با جاويد دهمي ونيره وسفرزندگي كه صبح ها با هم در تلويزيون

من تنها، تو تنها

اما جاويد ونيره با هم راهي اند

جاويد راهي آوازخوان خوبيست كه توانسته است كارهايش را تحت عنوان ((باران)) آغاز كند . به نظر من جاويد راهي تا ازبر باران بدر آمد ، راه خيلي درازي است . كه آخرين هنگامي ((بازآمد آن بزرگان سيا)) . صداي اميد گفته مي باشد . به آرزوي گامهاي بلند راهي در اين سفر گفت وشنود كوتاهي داشتيم كه ميخوانيد :

* از كجا آغاز كرديد ؟

— سال ۱۳۶۰ آغاز كارهاي هنري ام ميتواند باشد . مدت سه سال به همكاري فرهاد دريا تحت نظر انجنير محمد صديق قهار اساسات موسيقي را فرا گرفتم . سال ۱۳۶۳ وقتي ارکستر باران كارهايش را آغاز كرد من عضو اين ارکستر شدم . فكر ميكنم در روز گيرنده همه حرفها در مورد آغاز كار باشد .

* نخستين آهنگ تان كدام است ، وآخرين كدام ؟ چي تفاوت ها ميان اين دو شمار كرده مي توانيد ؟

— نخستين آهنگم ((من تنها تو تنها)) از ساخت هاي فرهاد دريا وآخرين آهنگم بنام (بازآمد آن بزرگان سيا) ساخته (مهجر) ميباشد . به نظر من كار هر هنرمند در آغاز ناپخته است . چه از نگاه آواز — شعر ، كمپوز وغيره جهات . اگرچه تا حدي اعضاي گروپ هنري باران در تهيه و انتخاب شعر و كمپوز سعي به خرج ميداده اما يك نكته قابل ملاحظه مدرن شدن وسايل موسيقي وضبط صوت مي باشد . كه اين خود درجه گونه گي يك آهنگ تا حد زيي به سزا دارد ، به نظر من در كنار ساير ميزات يك آوازخوان ، آنچه دست اورا به موسيقي چيره مي سازد ، همانا تجربه اندوختن است كه هنرمند همه نظرهاي فراگرفته اخيرا در صل بياده مي سازد و — طبيعيست كه حركت وعمل انسان را به منزل مي برد به اين رقم تفاوت هايي قسمي ميان آهنگ نخستين وآخرين من كه تا هنوز سرود ام ، مي بينيد ، يكي از دلايل آن دريافت تجارب بيشتر در موسيقي مي باشد .

* چرا عصر ((باران)) كوتاه بود ؟

— اين سوالييست كه همه جا با آن مواجه استم . نه تنها من بلكه تمام اعضاي گروپ شايد به اين حرف معتقد باشند كه هر گروپ ويا گروه هنري بعد از يك مدت راه بيمايي هنري از هم ميباشد . چو

لطفاً صفحه بگرداييد

(c) ketabton.com: The Digital Library

گروپ هاي ((بونی ام – بيم فلايت – – – دولی دوتس هالندي – جهاربراد رـ مدرن تاکينگ و ... که از هم جدا شده وکارهاي شان به صورت تك تك و فردي پيش ميرود . درين مورد دلايل گوناگون وجود دارد . مهمتر ازهمه دوري کرکترها ، عدم شناخت درست ازهم ديگر . وبالاخره بي تفاوتي اعضا درمقابل کارگروهي ورقابت هاي ناسالم آهسته آهسته گروپ را ازهم پاشيد .

* آهنگ هاي زير ((باران)) تانراکي مي ساخت ؟

– ا زاوايل آهنگ هاي گروه را فرهاد دريا تهيه وترتيب مي نمود . مثلا : من تنها توتنها – بازدل ميتهد برايت – اي داد و بيداد – ره صرباچشم ترميزند دل – باز نگاهي بکن وشمار ديگر از ساخته هاي فرهاد دريا ست .

* موسيقي شرق ياموسيقي غرب – کدام يك جوابگوي احساس تان است؟

– همينکه گفته اند موسيقي غذاي روح است حرفيست بجا . گاهي يك آهنگ غربي و گاهي شرقي جوابگوي احساس بوده وروند زنده گي طوريست که نميشود به صورت مشخص گفت اين يا آن . اما بيشتراز همه موسيقي کلاسيك ((شرقي)) ميشنوم وهر آن- پارچه غزل – کلاسيك وغربي که خوب خوانده شود زيبا ست .

* يکي از شيوه هاي تداوي مريضان رواني معالجه بيماربه وسيله موسيقي بوده است . اما امروزبراي ماموسيقي بي رامي شنوانند که درست برعکس آن تاثير مي گذارد ، شماچي نظرداريد ؟

– ميخواهيد بگويد که شنونده حسي شنوايي اش را ازدست ميدهد ؟ راست راست بعضي هنرمندان ماازبي تفاوتي کارميگيرند . که نه تنها مداواي درد بيماران نيست بل درد شان راافزونی ميبخشد . شخصاً به اين نظرم که هنرمند يکه ميتواند کم ازکم دريکسال چند آهنگ خوب تهيه وترتيب کند راه علاج آنست که دريکسال يك آهنگ خوب ثبت کند ((از کميت کم کن وبه کيفيت بيفزا))

* موسيقي جاز وموسيقي شرق ، از لحاظ ساختمان صوتي وضرب هاونيزازلحاظ ارتباط وتناسب حروف وحرکات ومخارج حروف وتلفظ آن باهم يکي نيستند . بنابر ان براي هنرمند افغانی که مي خواهد سازغربي بنوازد ويا آهنگ هاي غربي بخواند ويا چيزي ازمجون اين هردو ، شماچه چيزهاي راالزمي ميدانيد ؟

– براي آنکه مردم زبان هنرمند رابدانند باید چیزی برایشان عرضه گردد که خود را در برابر آن بیگانه احساس ننمایند . زیرا اگر آنطوربود ، به خودي خود اثر هنري مطرود مردم مي گردد . وقتي از – مردم صحبت مي کنيم ، منظورما طايفه وگروه وجمعيتي نه بوده بلکه افرادي اند که درکشوروا حد زنده گي دارند . به نظر من آن شمار هنرمندان ماکه به سازوآواز غرب رو مي آورند بايد تفاوت ها وهمگوني هاي ((اگروجود داشته باشد)) دوزبان را از لحاظ ساختار بدانند ونيز از سازهاي – غربي به صورت اساسي ان شناختي داشته باشند . درغير آن چيزهايي که ساخته يا اجرامي گردد تفاوت پيدا نکرده و درخت هامرا با اصل خواهد داشت .

من معجون اين دوموسيقي راديك پارچه افغاني تا آنجا قبول دارم که اگر آواز را از پارچه بردارم ، بايد شناخته شود که سازيك پارچه افغانيست نه غربي .

* براي من چيزي تعجب اور بود ، وقتي يکي از آوازخوانان جازگفته بود ، ((ما ازموسيقي فولکلور الهام گرفته ايم)) ومن هيچ نشانه وهيچ اثري از فولکلورد آن آوازخوان ودرپارچه هايش نيافتم . مي شود ، شماانديکي بيرامون موسيقي فو – لکلور ماصحبت نماييد تاآوازخوان محترم بدانند به کجا رفته ودرکجا استند ؟

– بايد مختصرگفت : فولکلور ياد انش هوا م

جاويد راهي :
بي تفاوتي اعضا درمقابل کارگروهي ورقابت هاي ناسالم اعضاگروه باران را ازهم پاشيد

نيره راهي :
ظرافت شعربا بديت خبرجور در نمي آيد

که قسمت عمده آنرا فرهنگ مردمي تشکيل ميدهد ، به مفهوم وسيع آن شامل کليه پديده هاي اجتماعي ، آداب ورسوم وآگاهي هاي عوام وتجارب هنرهاي مردميست . عنصر عمده اين دانش به ادب عاميانه يا زبان عادي روزمره مردم – ارتباط ميگيرد . مثلا : وقتي شعر پاترانه فولکلوريك رامي شنويم حبلا درنگ از يك عشق پاك وآتشين ، از وفاداري عاشق دلبا – خته ، از سوز وگداز وسايرتمايلات اجتماعي آگاه مي شويم . وبايد گفت که عمده ترين عنصر کلتور مردم را ادبيات آن تشکيل ميدهد . درآهنگها ، دربرخورد ها گفتارها وبالاخره درمعاشرت خويش نبايد کلتور خود رافراموش کرد . از آداب ورسوم وتجربه هاي عوام بايد آموخت بسراز آن اين همه حرفها رادرخود حفظ کرد .

پس اگرد رهنرمندي اين صفات را ديديم به يقين که فرهنگ اصيل است . درغيرآن باکدام جامه درميان مردم خواهيم درآمد ؟

* باآنکه درکشورهاي ديگر موسيقي کلاسيك روزتاروز درعرج است ، اما درکشورما به – فانوسي مانند است که درتنهايي وانزوا مي سوزد . شما عدد ليلش راد رچي يافته ايد ؟

– به نظر من دليل عمده اين است که براي ضبط وپخش آهنگهاي مبتذل از طريق راديو – تلويزيون درقدم اول توجه صورت مي گيرد . شماخود گواه استيد که

بقيه از صفحه (۲۹)

نيره راهي ...

تلويزيون ، گوينده راديو بايست جنا ب صداي دلنشين داشته باشد که توجه شنونده را به خود جلب کند وخود را بشناساند . اما در تلويزيون تا آنجاکه مي بيلم چهره زيبا درقدم اول – بعد وتااندازه يي نيز صداوسواد ومهارت کلام که به نظرمن تنها روي فوتوژنيك (Photogenic) بود نطاقی نبايد اتکاء داشت .

* وقتي زبان براي گفتن وجود دارد ، حرف زدن بانيمي ازوجود ، براي يك گوينده تلويزيون چقدرضروراست ؟

– نه آنقدر که باژست ها وحرکات نا – مناسب خود ذهن گوينده را از فضاي متن وبرنامه منحرف ساخته وخود را به معرض نمايش قرار دهد . اما تااندازه يي دربعضي ازمتن هامثلاً موقع خواندن يك شعر خوب حالت نگاه ، آنهم در صورتيکه مسخره نباشد خيلي برپذيرش شعر مي افزايد .

* به نظر شما ، هرگوينده ، يکلمه توراست؟

– هرگز ، به هيچوجه ، کاش ميشد . همه اينرا ميدانيم که صداي هرگوينده صرف توانايي آنرا دارد که بخش ويژه مناسب باصداي خود را اجراکند هيچ گوينده خبرخوان توانايي يکلمه کردن را ندارد ، زيرا ظرافت شعر باجد يك خبرجور درنمي آيد .

* پگان گوينده راديو وتلويزيون شعروسايرآفريده هاي ادبي را آنگونه بي تفاوت وبي آهنگ ميخوانند که گاهي آفريننده اثر فکرمي کند : کاش اين اثر را ايجاد نکرده بودم ، فکرمي کنم در اثر کوتاه فکري ميان دو يکلمه تورو سخن گوي عادي هيچ تفاوتي رانمي شناسند . اينها چي گونه مي انديشيد ؟

– چي کنم وقتي شماورنالیست ها همه راتشويق ميکنيد وآني را که بي آهنگ و بي تفاوت ميخوانند بي جهت ستايش مي کنيد گله شما بجاست .

شما در مصاحبه هاتان هم لحن را به دست مي آوريد وهم دل باورانيي رنجانيد

* آيا ميتوانيد بگوييد که کي ؟ اگر گفتيد آفرين تان .

– اينکه شماتاهنوزنشناخته ايد ، يکبار ديگر ازشما مي طلبم به برنامه هاي ادبي (اگر اشاره نزد يك کرده باشم ميگويم : به برنامه هاي ادبي روزهاي پنجشنبه وجمعه) راديو گوش فرا دهيد .

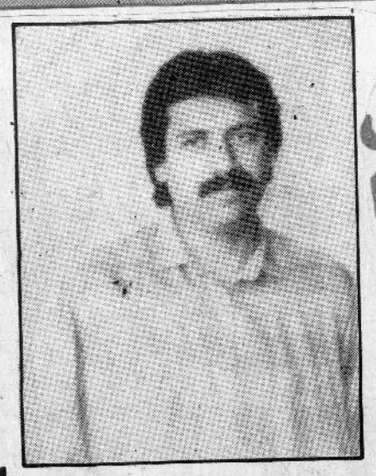

جاويد راهي :
بي تفاوتي اعضا درمقابل کارگروهي ورقابت هاي ناسالم اعضاگروه باران را ازهم پاشيد

نيره راهي :
ظرافت شعربا بديت خبرجور در نمي آيد

دراين اواخر باتاسف درکشورعزيزمان درعرصه موسيقي کلاسيك توجه – چندانی صورت نه گرفته . خود ميدانيد که درسايرکشورها زمينه آموزش وفراگيري موسيقي وسيع است وهمگاني . سالها قبل کورس موسيقي کلاسيك توسط استادان – مجرب هندي پيش برده ميشد که بعد ازختم دوره ماموريت شان درافغانستان دروازه کورس هم بسته شد . صرف دراين واخر برنامه موسيقي کلاسيك از طريق تلويزيون هفته يکبار نشر ميگردد که آنهم نظر به خواست واصرار علاقمندان آن بوده . به نظرمن همين ها دلايل عمده بود .

پس بايد دراين راه کوشيد براي حفظ موسيقي کلاسيك شرقي تلاش به خرج داد . ازراه نشر رساله ها ، ايجاد کورسها وغيره امکانات . همچنان درسهاي راديويي مرحوم استاد سرآهنگ که بهترين رهنمود براي راهيان موسيقي است بايد به طور منظم دربرنامه يي گنجانيده شده ازطريق راديو به نشر برسد .

* بيوند شعروموسيقي راچي گونه يافته ايد وجهت تداعي وآميزش بهتراين دوباهم کدام نکته ها رابراي خود قابل درنگ مي دانيد ؟

– شعروموسيقي لازم وملزوم يک ديگرانـد . وانتخاب شعرخوب براي آهنگ آنقدر مهم وضروريست که آب براي تشنگان . حال خود بسنجيد وبدانيد ضرورت شعرخوب را ، دريك آهنگ . به نظرمن هنرمند درانتخاب شعر آهنگش آنقدر کوشا باشد که با بخش سرودش شنونده به تشويش نيفتد . شعري را برگزيند که باا حساسش واقعاً جوراييد نه آنکه درتضاد باشد . درتنصيف وکمپوز اندپشه کند و بعد همه راد ريك پيوند عالي به خورد شنونده هايش بدهد . آوازخوان بايد شعر رابشناسد . يعني موسيقي شعر را بداند . زيرابعضي اشعارباوجود شکل و مضمون خوب از کيفيت عالي موسيقي شعري برخوردارنيستند . ازهمين جاست که انتخاب يك چنين شعر براي آهنگ ثقالت هايي ايجاد مي کند ، که طبعيست بر روان کلي آهنگ تاثير دارد .

* شما يك پارچه آهنگ خوب را ازکدام زاويه انتخاب مي کنيد ؟

– زماني ميتوانم يك آهنگ راعالي وخوب بگويم که داراي شعروکمپوز خوب وعالي بوده درپهلوي اين دو شرط اساسي و – لازمي رسايي آوازهنرمند است ازنگاه ضبط درغير آن شنونده رامحتاج خاموشي خواهد ساخت .

* به کدام آوازخوانان ارادت وعلاقه داريد .

– آوازخوان خوب را همه هنردوستان عزيز مي دارند . ارادت من به طور ويژه به هنر والاي مرحوم استاد سرآهنگ، کوه بلند موسيقي وآواز وي ميباشد وشنيدن آوازاحمد ولي لحظات خوشي رابرايم ميسر ميسازد .

* گفتي باگفتني هاي ديگر ....

– تامين صلح وآرامش درکشور بلا کشيده ما افغانستان . خشك شدن اشك درچشم ها و شگفتن گل لبخند برلبهاي عزيزان بزرگترين آرزوي من است .

Ketabton.com: The Digital Library

درخشش یک استعداد دیگر روی سن

تیاتر آفتاب

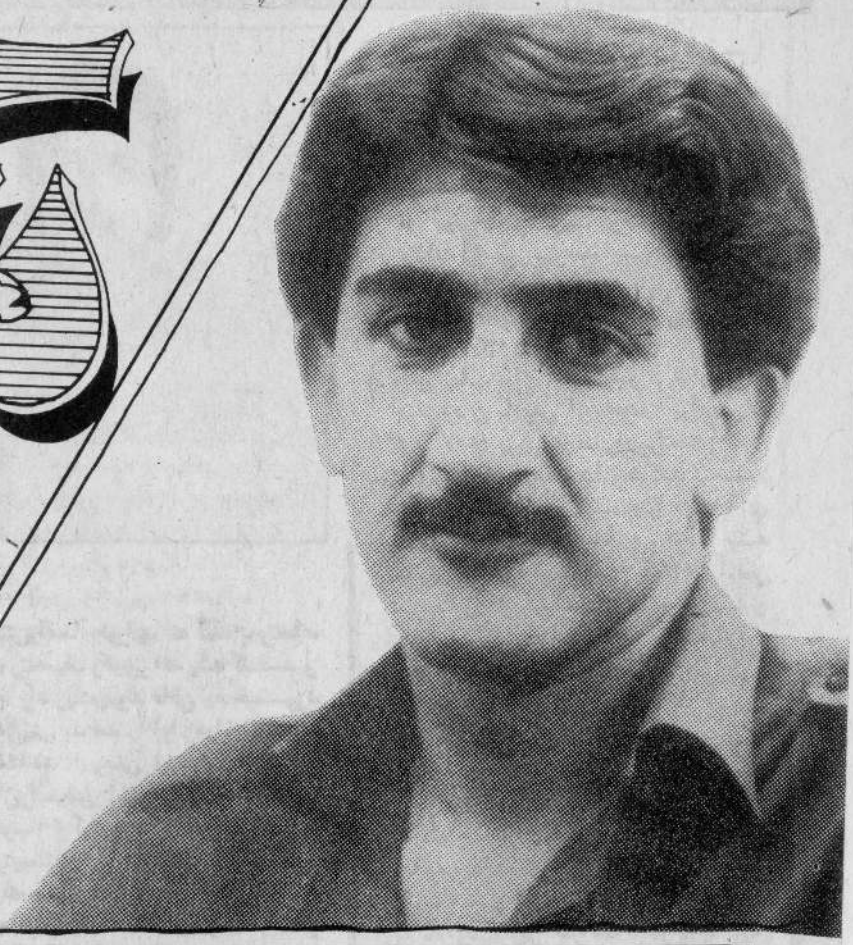

مصاحبه از مورچل

کارهنرمند اززنده گی اوجدانیست. برای اوتیاترنه ازجایی وزمانی آغاز میشود ونه به جایی وساعتی تمام می شود ... نعیم ((سدوزی)) از شمار چنین هنرمندان است. زیرا وقتی اورا جدا ازسن میبینی به خوبی درمییابی که هنراو بازنده گی او، حرکات او و صحبت او عجین گردیده است. اما نعیم (سدوزی) کجابود، ازکجا آمدو چی گونه یکی ویک بار به شهرت رسید؟ باانبوهی ازپرسش هاپیدایش کردم اما باد شواری. چند ین روز سرگردان بودم، تا سرانجام اورایافتم. در صحبت کردن خیلی شتاب داشت ومن بامشکل، ازگفته هاي اویاد داشت برمیداشتم.

من چند سال پیش به چکوسلواکیا رفتم پس از ٦ سال تحصیل اساسی در بخش کارگردانی، در اموتورگی وسینوگرافی دوباره به کشور برگشتم. درگذشته ها نیزکارهاي کوچکی داشتم ـ از سال ٥٦ زمانیکه شاگرد لیسه استقلال بودم. کارنمایش ونمایش بازي را بار نخست آغازکردم. اول تر از تیاترشروع کردم. ازتیاترکوچك دونفري، سه نفري بعد داخل تروپ خود لیسه شدم. در سال ٥٧ مسوولیت همین تروپ به من سپرده شد. تحت نظریك کارگردان فرانسه یی در لیسه استقلال کارمیکردم سپس پروتوکول ها با فرانسه قطع شد و یك تعداد (معلمین دوباره به کشور خود برگشتند. درهمین سال بار اول من پیس هاي خود رابه نمایش گذاشتم اولین نمایش من که بیشتربه نام قرضدارهود آنرابه نام پیش(٥ هم ٥) نوشته وکارگردانی کردم. تاسال ٥٩، (٧) پیس کلان راکه همه از ساخته هاي خودم بود به نمایش گذاشتم.

در سال ٥٧ خواستم یك گروپ ٥٧ نفري را نیز ایجاد نمایم. در پوهنتون، موسسات ومکاتب نمایشهایی رااجرا میکردم. سپس فشارهاي سیاسی بالاي مازیاد شد خود من نیززندانی شدم یك عده همکاران ما زندانی شدند و یك عده دیگر فرار کردند بعد ازرهاشدن از زندان حق کار از من سلب شد، مدت یك سال نتوانستم کارکنم. در جریان سال ٥٨ باهمکاري یك گروپ ١٢ نفري که متشکل از جوانان معتل رادیو تلویزیون بود توانستیم نمایشهاي خویش را غرضه کنیم در سال ٥٩ که براي بار اول دیپارتمنت هنرهاي زیبا در پوهنتون کابل ایجاد شد. ما در آنجا جذب شدیم، در مدت کوتاهی نمایش (مقصر اصلی کیست؟) را اداپت ونگارش کردم که به اساس همین نمایش به من بورسی تحصیلی داده شد وازطریق اتحادیه هنرمندان عازم چکوسلواکیا گردیدم. درجریان ٦ سال تحصیل تجربه هاي نو به شناخت تیاتر دریك جامعه

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیشرفته ی با فرهنگ عالی چشم و گوش مرا متوجه این ساخت که بتوانم د ر — نهایت مشکل محیطی جیزي راد رخـود بگنجانم تاد ر وقت برگشتم به شکل متناوب بسازم ...

همینکه برگشتم ، سرباز شدم ود رجوکات محد ود نظامی توانستم که تربیه ٔ یـک عد ه جوانان را به د ست بگیـرم . د رسال ٦٧ توانستم بد ون هیچگونه پشتیبانـی اقتصاد ي وتخنیکی سیمینارهاي تیاتري را د ربین جوانان برگزار کنم ... مـا موفق شد یم براي باراول کارتیاترسازمان جوانان وتیاتر امنیت د ولتی راوهمچنان بعضی ارگان هاي د یگرتیاتري رابه خود مربوط بسازیم . سیمینار مد ت ٦ مـاه ٔ د وام کرد د روس اولیه تیاتري را به شکل عملی ونظري تد ریس میکرد یم حتی صد یق برمك واستاد ناهید که خود اموزگـار فن اکتوري بود مارا همکاري کرد نـد . اما باتاٴسف باید گفت که نسبت مشکلات اقتصاد ي وتخنیکی سیمینارها ازبین رفت ولی کارعملی جریان د اشت ونگد اشتیم که وحد ت جوانان از هم بگسلد . بعـد بار اول د رسطح کشورتیاتر ایتد راگشو— د یم که شامل ١٢ پارچه نمایشی بود — سپس آن را پارچه کرد ند به گونـه ٔ گشـایش یك تیاتر نه بل به گونه شب طنز تلویزیونی به د ست نشر سپرد ه شد . جریان کارما اد امه پید اکرد ه مواد د رسـی زیاد د رد سترس د اشتیم وبه خاطر این که هرچه زود تراین پروگرام د رسی نتیجه بد هد وهم شاگرد ان با شیوه هاي — مختلف تیاتري ومکاتب گوناگون بازیگري و د یگر اعضاي تیاتر آشنا بشوند ما توانستیم د ریك وقت کم همه مطالب را به شاگرد ان تفهیم نمایم. طورمثال د رماه جوزاي ٦٨ یك نمایش حماسی موزیکال را به نـام مرد اب ها افتتاح کرد یم .

✦ ببخشید شما د ریکی از مصاحبـه هاي تلویزیونی خود گفتید که اولیـن نمایش حماسی موزیکال — یعنی که قبـلا چنین چیزي نداشتیم . تیاتري بود کـه اکتور آشنامیشد باملود رام بازي ، آشنـا میشد باشکل کاملا نوسینوگرافی وخط — اند ازي هاي تازه از نوع سایه .

✦ نوع سایه یعنی چی ؟

— تیاترهاي استند که فوق العاد ه د راروپا ارزش د ارند . د یکور به شکـل برد ه ها ییست که سایه را بازتاب میدهد پرسوناژها به شکل سایه ها اشکارمیشوند همچنان اکتور د رجریان این نمایـش مجبور و تحمیلا باید به خود همین نرمش فن اکتوري رابه وجود می آورد تاجوانان

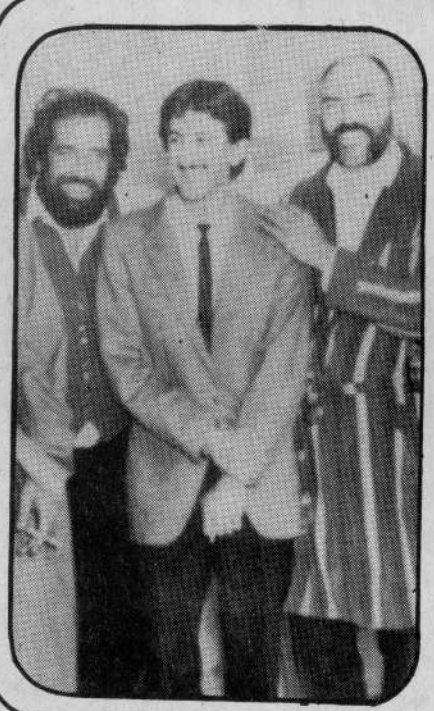

بار اول با مسایل تخنیکی طورمثـال شمشیربازي — رقص ونوع استفاد ه ازریتم موسیقی د رکلام ، اشنا شوند .

مرد اب ها پنج د ور گونه گون تاریخی را نشان میدهد . ماسمبول هاي مختلف را جدا ساختیم بخش اول فرعون را نشان میدهد وخود ماهیت زند ه گی را ، واز اینجا حرکتی کرد یم این د وران راما از نگاه کار نظاماتورگی شکستاند یم وآمد یم به سوي جهان فاشیزم که آهسته آهسته موضوع نزد یك میشود به واقعیت هاي — امروزي . وبخش سوم صحبت میکند از — قد رت تسلیحاتی ملل پیشرفته وتاٴثیر شوم آن بالاي کشورهاي عقب مانده . قطعه چارم منظومه بیست ازتراژید ي — امراض جنگی که د راینجا مساٴلـه ٔ اعتیاد و معتاد بود ن نقد وبررسی شد ه بود وقسمت پنجم که یك منظومه بود بـا استفاد ه از نوع رقص تایو واما زون کـه همین نتیجه ٔ جنگ امروزي را بررسـی

بقیه د رصفحه ٔ (٩٦)

(c) ketabton.com: The Digital Library

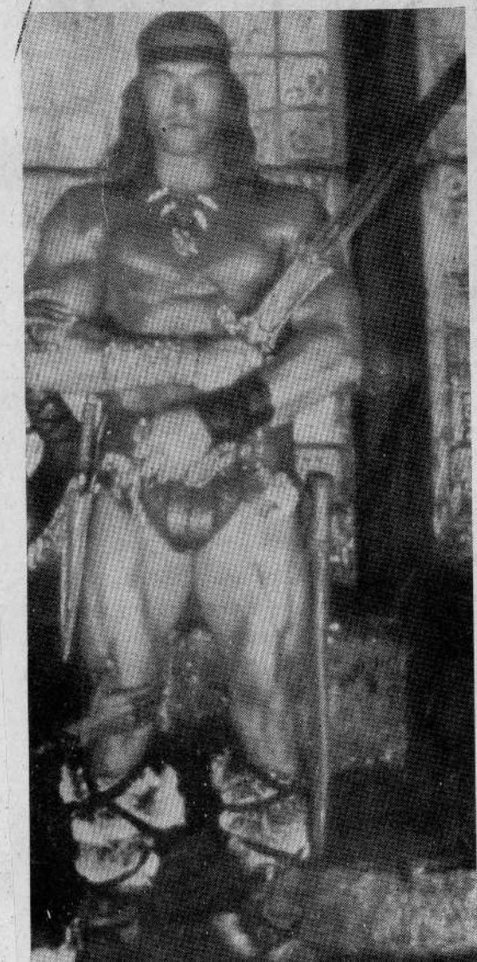

ارنولد شوارتزنگر

در جولای ۱۹۴۷ درست یک سال پس از "سیلوستار ستالون" در اتریش در یک دهکده کوچک کنار دامان کوه ها قرار داشت زاده شده است. پدرش افسر پولیس بود. او مانند ستالون طفولیت پر از پرابلم را گذرانده است. شهرت و موفقیت او در جهان سینما بیشتر از هیرو ورزش مورد علاقه اش "پوال اندام" "بادی بیلدینگ" که او را محبوب عام و خاص ساخته است میباشد. کلیسروز یکی از موفقترین و گرانقدرترین هنرپیشه گان سینمای جهان است. او هر فلمش مبلغ سه ملیون دالر در یافت میدارد که طبعاً فاصله زیادی با سیلوستار ستالون که صرف از فلم "بازوهای آهنین" ۱۲ ملیون دالر در یافت نموده است دارد اما با سایر هنرمندان معروف چون "ویلیورد" "ایستوود" "کلینت گرد وستیر-

هافیم" در سطح گرانقدرین اکتور راه است. از نولد بدون شک یکی از بزرگترین و قطور ترین بازوان هالیوود و جهان را دارد. چنانچه ۶۰۰ سانتی متر Biceps بی سپس در مقابل ۵۵ سانتی از ستالون و ۱۹۸ متر و ۱۱۵ کیلوگرام در مقابل ۱۸۳ متر و ۱۰۰ کیلوگرام ستالون. اما در زنده گی تفاوت عمده این دو غول سینمای ها نبوده در این است که ارنولد به کمک اندام زیبا و عضلاتی به سینما راه یافته است اما ستالون بعد از ورود به سینما به صورت مشخص به سیورت پروش اندام پرداخته است. هوارد بدون شک نخستین هنرپیشه درجه یک جهان است که از دنیای سیورت به سینما آورده است با وجودیکه تعریف میگیرد کچور "لیدوارد مورا" بوکسر ستیفان فراده و کارایه باز معروف جنگ نویس قبل از او به سینما آمده

لطفا ورق بگرد اتید

(c) ketabton.com: The Digital Library

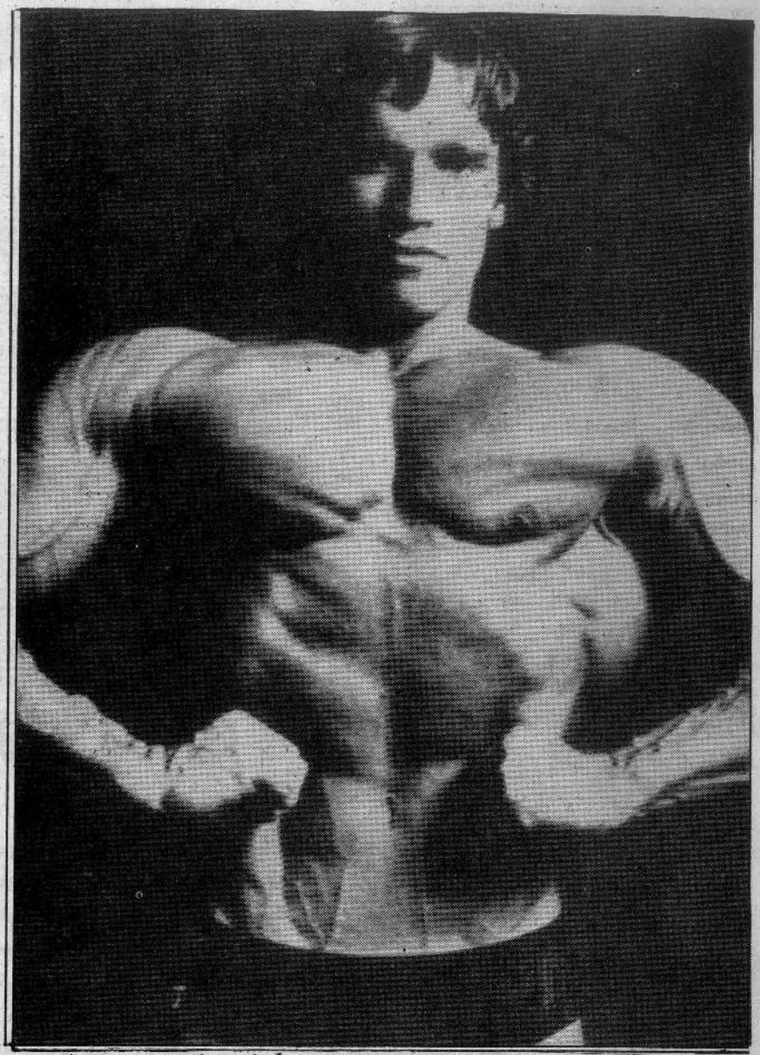

سه کتاب ارنولد فروش‌ترین کتابهای امریکاست

درمورد پرورش اندام، از پُر

بود ، من مجبور، مدت دو ساعت با پای به خانه بر میگشتم. در ۱۹ ـ ساله گی، زمانیکه عسکر بودم برای ـ مسابقات قهرمانی جوانان ارو پا رو نسه "شتوتگارت" شدم. در برگشت مرا زندانی کردند، اما وقتی دانستند که من عنوان "آقای عضلات اروپا" را ـ در میان جوانان کسب نموده ام ، مرا رها کردند و از همان روز دانستم که آن طوری که من میخواستم وزش ـ شکار حرفه‌یی شدم .

بعد از آن برای ارنولد حرف مقام "آقای جهان" قابل دید بود و پس و یک سال پس از پیروزی اروپا پیش گامهای اش را متمن و استوار جانب عنوان قهرمانی جهان بر داشت و نخستین پیروز بش را به دست آورد. سپس با پشت سر گذاشتن هفت مبارزه دیگر عنوان قهرمان المپیک را کسب و فتح کرد . و آن وقت به خواب ـ اندر، اما او با شکوهتر از آنان است .

در دوران نو جوانی زمانیکه چارلز برانسون وکلیفت ایستوود دو ستاره، خوابهایش بودند طور تصادفی خود را در سالون "پرورش اندام" محله، شان یافت . این محلی بود که افزون بر پرورش ـ اندام و مبارزه با خود چانس تحقق خوابهایش نیز میسر بود :

"هنوز ۱۵ سال داشتم که به مبارزه با خود و زنده گی پرداختم، به این سبب به ورزش پرورش اندام روی آوردم و به سکوی افتخار "آقای جهان" می اندیشیدم و این خواب و آرزو به من نیروی پیشروی میداد و هرگز از مشقات تمرین نمی نالیدم به خود هراس را راه نمیدادم و برای تحریک هرچه بهشتر خود دیوارهای اتاق خود را با عکس های "بادی ـ بلدینگ" زیبایی اندام ، به ویژه رکلام ها و عکس های چاپ شده ـ مجلات از ورزشکاران این رشته، ورزش، آزین بسته بودم و امریکا را درخواب هایم می پرورید م ولبیس نسه پیه صفت یک مهاجر فقیر در کلیفورنیا، من میخواستم سلطان عضلات همه دوران ها باشم و به این منظور همه روزه پس از پایان یافتن دروس در ـ مکتب برای تمرینات به شهر میرفتم و شب وقت برگشت چون ناوقت می

تنو منه " و " هرکول در نیویارک " در ۱۹۷۰ و بعد در فلم " شخصی " از ساخته های " رهبرت التمان " هنر ـ نمایی نمود . مگر حقیقتا، آغاز او در ۱۹۷۵ با نقش آفرینی در فلمیی از ساخته های ((بوب د فلسون)) کار ـ گردان جوان سینما بود که از جریان تمرینات و مسابقات پرورش اندام شهره میشد و در این فلم ارنولد طبعا، خود را راحت تر احساس میکرد ، زیرا خود را در قالب خود یافت و قهرمان فلم هم او بود زیرا او سایر جوانان را که ضعیفتر از او بودند و از جمله " ستلون " نیز پای جهان پرورش اندام را نیز حذف میکند این فلم " طاقت و توانایی " نام دارد ارنولد در این فلم لقب بهترین هنر پیشه، تازه کار را از جانب مطبوعات کسب میکرد :

با ورود در جهان سینما خواست تا برای همیش به دور مسابقات قهر ـ مانی پرورش اندام که تا آنوقت در ـ حدود ده بار مقام های جهانی آن را کسب نموده بود ، خط بکشد و ـ برای بار اخیر در یک فلم که از جریان مسابقات بزرگان " پرورش اندام " ـ امریکا بسا ارنولد بود اشتراک نمود و با پیروزی بر همه آخرین عنوانیش را نیز کسب کرد . و در عمل با ورزش مورد علاقه اش هرگز وداع نگفت و ـ راه سالو نهای تمرین را بر خود نبست . ارنولد نه تنها به پرورش اندام عضلاتی اکتفا نکرده ، بل به تالیف کتب چون : "ارنولد و پرورش اندام" "ارنولد و پرورش اندام برای مردم" و "ارنولد و تناسب اندام برای ـ زنان" و ... دست یازیده است که از پُر فروش ترین کتابهای امریکا شمرده میشود و افزون بر دایر نمود

" نقش آفرینی در فلم ها برایم دیگر کوئن بزرگی را همراه داشت زیرا در جریان مسابقات " پرورش اندام " ((باید همه احساسات را ـ مخفی داشت و دسیسه خاص را ـ رعایت کرد آنجا صرف باید اندام و عضلات را به نمایش گذاشت و بس من با چنین محیطی خو گرفته ام اما در سینما برعکس باید بر علاوه نمایش اندام احساسات را بر انگیخت و بر ـ خلاف پرورش اندام یک ورزش انفرادی ـ ست، در سینما باید به دیگران نیز مرتبط بود . و به آنها نیز اندیشید و در آن جا دسیسه و اندام همه چیز نیست ."

ذهنه ا ش جامه، عمل پوشید و رویانه، ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه یی قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت به سینما بود .

" من میدانستم که برای من راه ـ ستد پو های فیلمبردا ری اولا، از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شک اندام عضلاتی خواهد بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید " .

در آغاز در دو فلم " ارنولد ـ

فرفتم و به نوشتن روی آوردم و در واصل در یک جهان دیگر روی آوردم و به ویژه علاقمند جمع آوری کلکسیون ها شدم ."

کوئن : تولد یک اسطوره .

کوئن در حقیقت یک قهرمان افسانه یی ووحشیست که در سالهای ۱۹۳۰ توسط " هاوارد " نویسنده امریکایی آفریده شده است و شوارتزنگر پیروزی بین المللی سینما بیش را در دو قسمت فلم کوئن در دهه، هفتاد به دست آورد اولی کوئن وحشی و دومی " کوئن ویرانگر " با تماشای من در فلم " ارنولد با شکوه " یکی از کارگردانان تصمیم تهیه فیلم کوئن را گرفت من مدت یک سال برای آماده گی به تمرین پر داختم و روزانه تمرینات مشخص پرورش عضلات را دنبال میکردم . همچنان تمرینات با شمشیر را تحت نظر " کوشی یا ماساکی " ـ که در فلم فرمانده نظامیان است پیش میبردم . زمانیکه بالای صحنه برای نمایش حاضر شدم خود را از هر حیث آماده میپنداشتم ."

پیروزی فلم اول کوئن ضرورت تهیه فلم دوم را ایجاب کرد ، قهرمان اصلی همانا " کوئن " قهرمان افسانه یی که دوازده معزار سال پیش از عصر ما میزیست و با شجاعت و دلیری بیچنگیده است قهرمانی که در مقابل مارعظیم ۲ اژدر و فوج عظیم

بقیه در صفحه ۸۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه: صفیه رازیانه

پوسیدگی دندان

ازمجله ((جهان طبابت)) چاپ شوروی شماره: فوق العاده جلوی ۱۹۹۰.

آخرین آمار انستیتوت مرکزی طب دندان اتحاد شوروی وانگلستان ثابت ساخت که از لحاظ کثرت وقوعات پوسیدگی دندان باکاریس با هیچ بیماری قابل مقایسه نیست.

کاریس یا (کرم خورده گی دندان) مرض تخریب کننده تام ویا قسمی دندان است که در اثر آن تبلور قسمت هاي تکلسی وساختمان هاي عضوي دندان از بین میرود.

اسباب وتکوین مرض: کاریس در اثر اشتراک شماري از اسباب وفکتور هاي مساعد سازنده به وجود می آید از آن جمله:

- عدم مراعات حفظ الصحه دندانها
- آماده گی واستعداد ساختمان دندان ها به معاب شدن: (ضعف مقاومت میناکه این خود ناشی از نقص ساختمان کیمیایی آن است: مثلاً اگر مقدار منرال ها به ویژه فلوراین کم باشد.)
- نوع غذاهاي مصرفی: افراط در استفاده از مواد غذایی شیرین وچسپنده مانند مربا، چاکلیت هاي نرم، کیک کلچه، اکثریت میوه هاي پخته و (ساجق) هاي بدون نمناع مخصوصاً باقیماندن پارچه ها یا بقایاي این مواد در فاصله بین دو دندان.
- موجودیت میکروب هاي اسید ساز رشته مانند.

تشکل کاریس یک پروسه بسیار طولانی وتدریجیست. اگر حداقل تا سه ساعت پس از صرف غذا دندان ها شسته وبرس نشوند. نخست درهمان قسمتی از میناکه آن جا لعاب دهن و بقایاي غذایی موجود است (مثلاً سطوح بین دو دندان، فرورفته گی هاي خطی وطبیعی دندان) یک قشر نازک پرده مانند اندکی بوناک از ترکیب پروتین هاي کوچک لعاب دهن ومواد غذایی به میان می آید که بستر نگهداشت و تغذیه میکروب ها در وسط قشر به شکل یک پلک مجتمع درآمده واسید هاي ضعیف لاکتیک وتیزاب سرکه را بوجود می آورند که درنتیجه تاثیر آن ها اول یک تغییر بسیار جزیی (فرورفته گی هاي جال مانند وخلاهاي میکروسکوپیک اما بپیشرونده) در سطح مینا شروع میشود. افراد بسیارحساس یک درشتی خفیف را توسط زبان خود احساس نموده میتوانند (واین مناسب ترین وقت تماس گرفتن با ستوماتولوگ یاد اکثر دندان است.) به زودي در خلاها و فرورفته گی ها مواد غذایی جا گرفته رنگ مینا زرد میشود وپس از ۴۸ ساعت به تصواري مبدل میگردد (اماد رمعاینه

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای جلوگیری از پوسیدن دندان هایتان حداقل روزانه دوبار آن ها را برس نمایید.

دین سگرت واشخاصی که زیاد چای و قهوه ونوشابه های رنگ مینوشند مینا رنگ سیاه رابه خود میگیرد) .

فرو رفتگی ها باهم وصل شده وعمیق تر میشوند . با آن که تیزاب های سرکه ولاکتیک ضعیفند اما تماس دوامدار شان منرال های سطح مینارا از بین برده با تخریب قسمی آن سوی ماده اساسی وعمیق ترین دندان راه میگشاید . این مرحله دونشانه مشخص ووصفی دارد :

اول : دندان دربرابر محرشات کیمیایی بسیارضعیف وحساس میگردد .

دوم : سردي (چه دراثر تنفس هواي سرد ، چه نوشیدن مایعات سرد) وشیرینی ، شدیداً درد را به وجود می آورد .

اگر دراین صفحه نزد ستوماتولوگ مراجعه نشود ، مواد زهري واسیدي میکروب ها به داخل دندان نفوذ نموده حادثه وخیم ((پولپیت حاد)) را میسازد که وصف عمده آن درد نبضانی وموجه موجه ، دندان است . دراوایل باسردي (تنفسی یاغذایی) زیاد میگردد . مگر پس از (۲۴-۳۶) ساعت دیگر دندان در برابر غذاهاي گرم به درد می آید (نه سردي) واین نشاندهنده پیشرفت حادثه التهاب بیست زیرا عصب دندان کاملاً برهنه شده ازبین میرود . جوف از چرک مملو گردیده ودر اثر گرمی شریان هاي جوف متوسع میشوند درنتیجه نسج اطراف خود را تخریش میکند وتخریب سبب درد شدید میگردد . اگر مرض دراین حالت توقف داده نشود ، التهاب ازدندان خارج شده ، ساختمان هاي مجاور را در بر میگیرد ومریض نمیتواند چیزي را بجود . چون درد زجرآوري تحریک میشود (حتی تماس زبان درد ناک است) درظرف کمتر ازهشت ساعت درد به سمت گوش ، چشم وشقیقه همانطرف انتشارنموده وباپیشرفت زیاد دوخطر احتمالی را بارمی آورد :

- بامرض فک بالایی یابابافی واسماج مجاور راشامل شده به اوستیومیلیت و فلگمون میانجامد که ایجاب جراحی عاجل را مینماید .
- ویا بروسه التهابی ظاهراً آرام شده مرکز مخفی مزمن براي مدتی شده آینده به وجود می آید که ممکن زمانی فعال شده وامراض قلب ، دماغ ، استخوان وگرده ها را به وجود می آورد .

امروز ثابت شده است که تیزابهاي رقیق جوف دهن وتوکسین ها واسید هاي حاصله از میکروب هاي رقت مانند بامالیکول هاي بروتینی موجود در ساحه ، یک مخلق کیمیایی جنت یم قیمت داراي قوه بلند تخریبی راتشکیل میدهد . مخلق یاد شده تبلور قسمی مینا را تخریب ومنحل نموده وریخت مواد آهکی آن سبب میشود .

وقایه وپیشگیري :

- درشستن دندان هاکوچکترین غفلت نشود . حد اقل روزانه دوبار (صبح پیش از ناشتا وشب قبل از استراحت) برس کردن دندان ها حتمیست مدت برس کردن نباید کمتر ازچهار دقیقه باشد .
- کولی کردن دهن بعد ازخورد غذا هرچه زود تر باآب گرم .
- درصورت امکان ، جویدن سیب براي حد اقل (۳-۵) دقیقه پس ازغذا
- خوردن دایمی سبزیها خود به خود باعث پاک شدن دندان میشود .
- درمیان دوقت غذا چاکلیت یا شیرینی (مخصوصاً بدون چاي ومایعات) صرف نشود .
- تطبیق تابلیت هاي فلور براي اطفال کمتر ازسه ساله (زیراد رسه سال اول حیات مقدار فلورباید اطفال بسیار کم میباشد)
- استعمال کریم دندان هاي فلورایه دار براي یک هفته متواتر (چهارده بار) پس هر دوماه براي اطفال بالاتر ازسه سال وکاهلان .

(c) ketabton.com: The Digital Library

جوایز اسکار ۱۹۸۹

دوشنبه شب ۶ حمل جوایز اسکار سال ۱۹۸۹ سینمای امریکا و جهان در تالار بزرگ هنری شهر لس‌انجلس به برندگان اهداء گردید. این شصت و دومین دوره ی اهدای جوایز اسکار بود که عمدتاً وطبق سنت همه‌ساله بزرگترین پاداش سینمایی جهان محسوب می گردد. مراسم ۲۲۰ دقیقه ای مهوطه ازطریق شبکه های تلویزیونی بطور مستقیم برای ۴۰ کشور دنیا پخش شد.

فلم " رانندگی برای خانم دیزی " با به روایتی :

گرداندن خانم دیزی اسکار بهترین فلم سال رابه خود اختصاص داد. این فلم که اول بار در ماه دسامبر سال ۱۹۸۹ در سینما های امریکا وکانادا عرضه شد.

هنگامی که خانم " تاندی " برای دریافت جایزه اش گام بر روی صحنه گذاشت. خطاب به حضار و تماشاگران تلویزیونی گفت :

" هرگز فکر نمی کردم روزی در چنین مرتبه ای قرارگیرم و برکار من چنین اوج و قرب نهند. از شادی در پوست خود نمی گنجم. "

رقبای عمده ی خانم " تاندی " — برای دریافت اسکار بهترین بازیگر زن نقش اول ۵ دو تن بودند : یکی " میشل فایفر " که بازی درخشانش در فلم " پسران افسانه ای بیکر " در رول یك آواز خوان ۵ جوایز بهترین هنرپیشه زن سال را از سوی دو مجمع منتقدین نیویورك و لس انجلس نصیب او ساخته بود و دیگری " جسیکا لانگ " که با بازی در نقش یك وکیل زن در فلم

* بهترین فلم : رانندگی برای خانم دیزی "
* بهترین کارگردان : " اولیور استون " برای فلم " متولد روز چهارم جنوری "
* بهترین هنرپیشه مرد نقش اول : " دانی پل دی لوئیس " برای فلم " پای چپ من "
* بهترین هنرپیشه زن نقش اول : جسیکا تاندی " برای فلم " رانندگی — برای خانم دیزی "
* بهترین هنرپیشه مرد نقش دوم : " دنزل واشنگتن " برای فلم " افتخار "
* بهترین هنرپیشه زن نقش دوم : " برندا فریکر " برای فلم " پای چپ من "
* بهترین فلمنامه ی اورژینال : " تام شولمن " برای فلم " جامعه ی شعرای مرده "
* بهترین فلمنامه اقتباس شده : " آلفرد اوری " برای فلم " رانندگی برای خانم دیزی "
* بهترین فلم خارجی " غیر امریکایی " : " سینما پارادیزو " از ایتالیا.

" جعبه موسیقی " ساخته ی " کاستا — گاوراس " به شدت جلب نظر کرد. — صده ای نهز از " پانولین کالفز " که با بازی در فلم " شرلی والن تاین " درخشیده بود حمایت می کردند اما اکادمی علوم سینمایی امریکا با رجوع به آرای اخذ شده از بیش از ۶۰۰۰ — ن عضو خود ۵ جایزه رابه خانم " تاندی " اهدا کرد. اما برای ربودن جایزه بهترین فلم سال ۵ نزدیك ترین رقابت را با فلم " رانندگی برای خانم دیزی " فلم " متولد روز چهارم جنوری " به کار گردانی " اولیور استون " داشت فلم اول نامزد ۹ جایزه اسکار شده بود که در نهایت ۴ عدد آنرا ربود و فلم — " متولد روز چهارم جنوری " برای ۸ جایزه کاندید یدا شده بود که فقط به یك جایزه دست یافت. این جایزه ۵ جایزه اسکار بهترین کارگردانی بود که نصیب " اولیور استون " ۴۵ ساله شد. ناگفته نماند که جایزه مزبور دومین جایزه ی اسکار بهترین کارگردانی است که در عرض چهار سال نصیب این فلمساز برجسته می شود و از این بابت وی را همردیف با بزرگترین فلمسازان تاریخ قرارمی دهد " استون " چهار سال پیش به خاطر ساختن فلم عالی " جوخه " نیز اسکار بهترین کارگردانی را از آن خودکرده بود.

بقیه د. صفحه (۹۲)

بهترین فلم سال

فلم رانندگی برای خانم دیزی که بهترین فلم امریکایی سال ۱۹۸۹ — شناخته شد باکارگردانی " بروس بر — سفورد " فلمساز اصغر الهایی ساکن امریکا و بازی " جسیکا تاندی " مو — " امورگان فریمن " و " دان ایکروید " در رول های اصلی به طول یك ساعت و ۳۷ دقیقه ما. جرایی چنین دارد :

فلمی نیمه دراماتیك و احساسی باطنز پردازی های ظریف وگاه بگاه که دوستی طویل المدتی راکه به کندی اما باثبات بین یك زن مسن سفید پوست و بیوه و — یك راننده ی سیاهپوست طلاق گرفته از همسرش شکل می گیرد ۵ به معرض تماشا می گذارد. یك منتقد در اروپا این فلم را " فلمی ملایم وگرم درباره ی مردمانی ملایم و خون گرم " توصیف کرده است. شیوه ی ساخت و پردا — خت فلم طرق قدیمی ساخت فلمهای — محبوب هالیوودی را در اذهان زنده می کند اما در هر حال محاصل کار ۵ زیبا — ست. توجه زیادی که از سوی مجامع سینمایی خارجی مقیم امریکا نسبت به این فلم شد و در نتیجه ی آن همه جایزه گولدن گلوب وگوی زیبنه به آن تعلق گرفت خبر از اعتباری می داد که گردا — ندگان جوایز اسکار نیز برای آن قایل می شدند.

خانم " جسیکا تاندی " در این فلم در رول " دیزی ورتان " زن ۷۲ ساله ای " ۹ سال کمتر از سن واقعی هنر — پیشه " ظاهر می شود که از خصوصیات عمده اش استقلال طلبی و سرسختی بودن است. او زنی مرفه و ساکن ایالات جنوبی امریکاست که اصرار دارد تمام کار هایش را شخصاً انجام دهد، و می گوید که به کمك هیچکسی احتیاج ندارد ۵ اما یك روز وقتی موتر با کاردینال سال — ۱۹۴۸ خود رامی راند تمرکز حواس خود را از دست می دهد و موتر را — اشتباهی به دیوار باغ همسایه می کوبد و خانم " دیزی " از این سانحه به هر طریق جان سالم بدر می برد اما پسر او که صاحب یك کارخانه است و — " بولی " نامیده می شود " بابازی — دوآن ایکروید که نامزد اسکار نقش دوم مرد شده بود " به شدت نگران سلامتی مادرش در روز های آینده می شود و بیا آینکه مادرش هنوز ادعا می کند که کاملاً قادر است از عهده ی کارهای شخصی خود برآید ۵ او بدون توجه به حرفهای مادر ۵ راننده ای شخصی برای وی استخدام می کند تابه این ترتیب خطرات ناشی از رانندگی را از او دور کند.

اینجاست که راننده ی سیاهپوست با نان " هوك کالبورن " " بابازی مورگان فریمن " وارد ماجرا می شود. او ۶۰ سال سن دارد و شخصیتی محکم خود می جوید وی از همسرش طلاق گرفته و هر کاری را با صبر و حوصله ای تمام انجام می دهد. مشخص است که در ابتداء دوستی بین راننده و بیوه زن شکل نمی گیرد ۵ چرا که هر دو شخصیتی بی نیاز دیگری می بینند به ویژه خانم " دیزی " معتقد است که " هوك کالبورن " با وجود به زندگی او جنبه آی از جنبه های مختلف زندگی مستقل گذشته ای او را نفی کرده است اما به تدریج و با گذشت زمان و در — حین اینکه تماشاگر طی ۲۰ سال تغییراتی را در جامعه ی جنوب امریکا و بروز اتفاقاتی را در روابط سفید پو — ستان و سیاهپوستان این مناطق نا — ظر می شود ۵ دوستی نزدیك و صمیمی براحتراس بین این دو کاراکتر به وجود می آید ۵ دوستیی که می تواند تاپایان عمر آنها به طول انجامد باید گفت که پس از تماشای این فلم گیرا، دادن نمره

بقیه در صفحه (۹۳)

(c) ketabton.com: The Digital Library

هنرمند باید هدفمند باشد

* هراس از چی و از چی کسی ؟

ـ هراس از نقد و انتقاد .

* آیا گاهی فلم های شما نقد شده اند ؟

ـ برای نخستین مرتبه فلم هنری " به ـ سوی لانه " که پس از اعلان مفی مصالحه ملی تهیه کرده بودم ازطرف برخی از ـ سینما گران و منتقدین مانقد شد . هر چند که کسی ها و کاستی های آن را به رخم میکشیدند . من نهایت خوش و راضی بودم . زیرا به نظر من نقد در سینما و دیگر کارهای هنری . یگانه راه بیرون رفت از کاستی ها و کمی هاست .

* شما در آغاز صحبت خویش گفتید که با داشتن علاقه و اندیشه یی . به سینما آمدید و میکوشید کارهای ثمر بخش رابه انجام برسانید در حالیکه گروهی میگویند در سینمای ما اصلاً حقیقتی وجود ندارد یعنی که کار مثمر به منظور بهبود فلمسازی صورت نمیگیرد ؟

ـ اندیشه . خود ش ایجاد گر است من با اطمینان گفته میتوانم کسانی که در سینمای ما وجود دارند با درک رسالت خویش در قبال سینمای ما میاندیشند . این سینما گران ما بار سالتمندیی که دارند . با آرزو مندی تلاش مینمایند تا یک سینمای ریالستیک وواقعی را در کشور به میان آورده و آن را هویت ببخشند .

* آیا واقعیت دارد که در سینمای ما بیشتر به واسطه ووسیله اخبار قایل میشوند . تا به استعداد ؟

ـ نه . به هیچ صورت واقعیت ندارد شما میدانید وقتی که فلمنامه نوشته میشود تیپ و کرکتر ها در آن برجسته و تشریح میشود امکان ندارد . آن تیپی که در ـ فلمنامه تشریح شده . آن را تغییر داده و به کسی که عقیده دارد و میگوید :

فلان کارگردان به من نقش نمیدهد نقش داده شود در این صورت من فکر میکنم باید از فلمنامه نویس دوباره خواسته شود تا تیپ . یا کرکتر را دوباره تغییر بدهد .

کارگردانان ما چون انجنیر لطیف سعید اورکزی . فقیر نبی . جواد نصیر حیدری . واحد نظری . شبان . علیل و دیگران، همه شان آرزو مند این استند که در پهلوی سایر هنر پیشه هایی که به سینما روی آورده اند . چهره های تازه و با استعداد دیگری را نیز جذب کنند تا سینما انحصاری نباشد . و شما خود ـ میدانید اگر در یک هفته سه فلم نشر شود و در همه آن همان یک هنر پیشه باشد آیا برای تماشاگر . دلگیر نخواهد بود .

خوب اگر افزو نتر از این بگویم . فکر میکنم درست نخواهد بود . ولی یک چیزی را باید یاد آور شوم که سایر فلمنامه در صنف و پهن چی نوع بوده اند ؟

ـ اگرچه پاسخ این پرسش بیشتر به مسؤولین افغان فلم تعلق میگیرد ولی منحیث یک سینما گر . میتوانم بگویم که محصولات این مدت زمان واقعاً خوب بوده و برای آینده نیز امید بخش میباشد .

* به مثابه یک سینما گر . سینما آن چه را که است باید تصویر بدهد و یا آن چه را که باید باشد ؟

ـ چون سینمای ما یک سینمای جوان و رپالستیک است نه . سینمای ـ تجارتی . لذا با شناخت از جامعه فلم ها تهیه میشود .

* ما فلم های بسیار خوب داریم . ولی هر کدام آن ها چرا صرف یک بار نشر میشود آیا نمیشود که به جای فلم های خارجی ساخته های کشور خود را ببینیم ؟

ـ به پاسخ این پرسش تان باید بگویم که جز یکی دو فلم داستانی و سینمایی و یکی دو فلم تلویزیونی . دیگر هیچ فلم ما دوبار نساخته است به این معنی که فلم مطابق اوضاع و احوال کشور و مطابق به پالیسی روز ساخته شده که ایکاش فلم های خوب فلکلوریک و محلی وطنی خود ما ساخته میشد و نشر میشد تا جای فلم های مبتذل تجارتی خارجی را میگرفت ما تازه تصمیم گرفته ایم تا فلم های انتها ـ

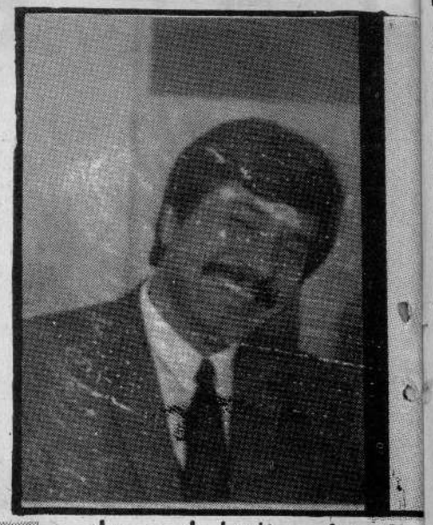

هی ـ محیطی که برای بیننده ما پذیرنده باشد بسازیم .

* فلم های ماچرا نقص سوند " صدا " دارند ؟

ـ فلم هایی تلویزیونی غالباً طوریست که ما به خاطر سهولت کار . روی صدا آواز را بگیریم . لذا از آن جایی که مایک ها زیاد دقیق نیست و از جانبی هم مشکل لیسنگ وجود دارد . لذا آواز مغشوش میباشد .

* آیا گاهی خودتان نیز در فلم نقش بازی کرده اید ؟

ـ بلی در فلم " بهار میشود " نقش داشتم .

ـ برای یک سینما گر . هنگام فلمبرداری چی خاطراتی میتواند اتفاق بیفتد ؟

ـ زنده گی یک سینماگر . همه اش خاطره است . برایتان قصه کنم که یک وقتی به تاشکند دعوت بودیم . اصلاً سفر تفریحی بود . ولی من در آن جا تقاضا کردم تا کمره یی در اختیارم بگذارند که از زنده گی اطفال افغانی که در آن جا ـ درس میخواندند ـ فلمبرداری کنم . کمره رابه اختیارم گذاشتند در آن جا فلمبرداری کردم . سپس به دوشنبه آمدیم در آن جا نیز فلمبرداری کردم و در ضمن ـ یک فلمبردار مسجوب نیز در آن جا با من توظیف شد او هم خواست که فلمبرداری کند . او با مقرفکس میکرد و تصویر میگرفت و ما تعجب میکردیم سر انجام موسی رادمنش و حبیب طلوع از من خواهش کردند که من خودم فلمبرداری کنم زیرا با متر کردن زیاد ـ وقت ما ضایع شده بود من کمره را گرفتم فلمبرداری کردم . فلمبرداری تمام شد و فلم به لابراتوار رفت . فردای آن روز با رئیس سینما تو گرافی و دوستان خودم یک جا به تالار سینما رفتیم و فلم را تماشا کردیم بدبختانه یک شاهد هم از آن فلمبردار مشجوب درست و فیکس نمانده بود وقتی تالار روشن شد همه با تعجب به سوی من نگریستند و از من میپرسیدند که در کجا تحصیل کرده ام . هرچند میگفتم در رشته تحصیلی ندارم باور نمیکردند میگفتند باید در ماسکو تحصیل کرده باشم و دوستانم " موسی رادمنش و حبیب طلوع " با خوشی رویم را میبوسیدند .

* اگر یک روز فلمبردار بسیار موفق شدید مغرور نمیشوید ؟

ـ آن روزابداً آمدنی نیست . انسان هیچگاهی به کلی موفق نخواهد بود .

* آیا فلم هایتان را کاندید جایزه نیز ساخته اید ؟

ـ بلی فلم های بولداغ . فریب . صبح سپید . یگانه فرزند و به سوی لانه جایزه گرفته اند .

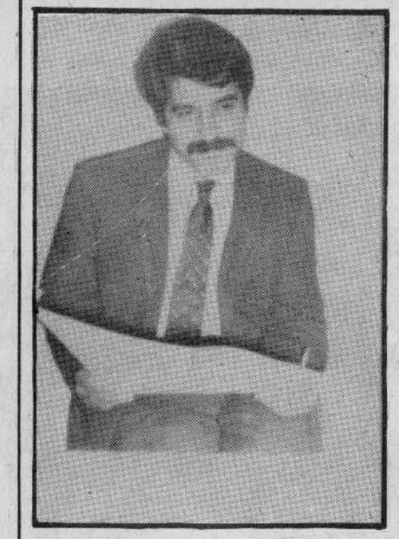

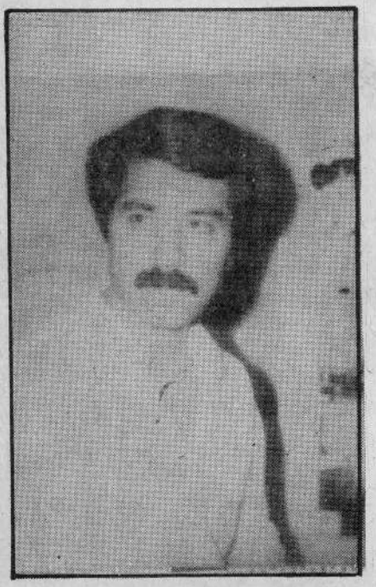

* چی کار تازه یی روی دست دارید ؟

ـ فلم تازه یی به نام " سکوت " را زیر کار دارم .

* اگر پرسش آخرینم را کنجکاوی و ـ گستاخی تلقی نمیکنید . اندکی درباره زنده گی شخصی تان نیز صحبت کنید ؟

ـ ازدواج کرده ام . سه بچه . قصه دل دارم که هر سه تن شان در برخی از فلم ها نقشهایی را بازی کرده اند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

عبید ورکزی: همهٔ زنده‌گی یک سینماگر خاطره است

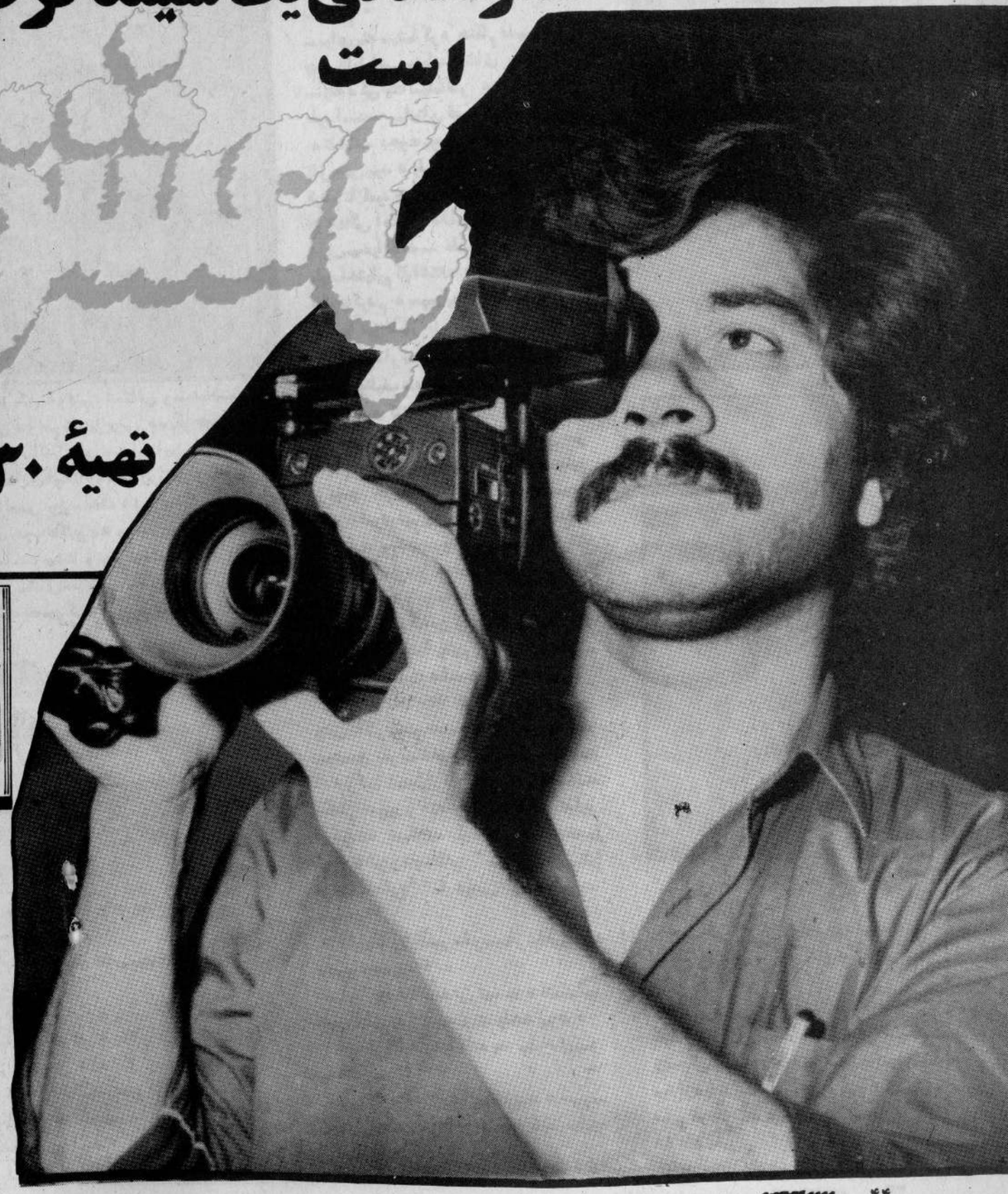

تهیهٔ ۳۰ فلم مستند در مدت کوتاه

کار هنرمند ، از زنده‌گی او جدا نیست شاید آن تنها‌یی که خود من بود ، علا‌قه به هنر سینما را در خود ش احساس می کرد ، همان گونه که امروز اطفال اوعلا‌قه مند این هنرند .

غرض مصاحبه به دفتر کار عبید اورکزی که در بخش تهیه فلم های داستانی و مستند تلویزیون تاجیک سرزمانیانست میروم ، ولی او را سخت مصروف میبابم. بار اول معتقد به این میشوم که هنرمندان به ویژه سینما گران واقعاً انسا‌نهای مصروفی استند .

عبید اورکزی ، تجربه هایش را در زمینه فلمسازی در تلویزیون به دست آورده و پر کار ترین فلمبردار در بخش تلویزیون است .

آغاز کار عبید اورکزی در رادیو بوده — است ، در شعبه درام و دیالوگ و تمثیل رادیو تا سال ۱۳۵۷ وظیفه اجرا نموده ، سپس احساس و علاقه یی که به کمره داشته از یک سو و کمک و تشویق دوستان و همکاران از سوی دیگر وی را جرأت بخشید تا رسماً در تقرر خود به کار دلخواهش اقدام نماید . خود ش در زمینه میگوید :

روی این منظور ، درخواستی به ریا — ست تخنیکی تلویزیون سپردم ، ولی ریاست تخنیکی نمیخواست .

* چرا ؟

زیرا که من مسلکی نبودم ، باید کمره — مین تلویزیون یک آدم تخنیکی میبود ولی من باز هم اصرار ورزیدم و هرایش — متعدد من ، آنان را وا داشت تا هیئتی تعیین کردد و از من امتحان بگیرد که — سرانجام از من امتحان گرفته شد و — خوشبختانه امتحان موفقانه سپری کردید .

و فردای همان روز به کار آغاز کردم . در آن زمان یک پایه کمره ویدیویی — ما ر وجود داشت و از سوی دیگر پروگرام ها و برنامه های روتین تلویزیون هم زیاد بود ، ولی از آن جایی که من علا‌قه مند به

و داشتن یک اندیشهٔ انسانی کارم را آغاز کرده بودم و همچنان با تشویق دوستان خوبی که در پهلوی من بودند ، مانند " حیاتی، نورالله صدیق فیض الدین فروغ " و دیگران، با تلاش کارهایم را پیش میبردم . در طول روز ، برنامه های گوناگونی ثبت میکردم که دو —

متانم و کسانی که با من همکار بودند ، از من زیاد خوشنود بودند ، حتی مکتوب های سپاس آمیزی به اداره ما میرسید .

* کار ساختن فلم هنری را چی وقت آغاز کردید ؟

— در سال ۱۳۵۸ با برادرم سعید اورکزی ساختن فلم هنری را آغاز کردیم . همچنان نمایشنامه ها ، پارچه های تمثیلی و رپورتاژ ها را فلمبرداری میکردیم .

* اولین فلم هنری را که ساختید ، کدام بود ؟

— در سال ۱۳۶۰ فلم هنری " کیفر " را در ولایت بلخ فلمبرداری کردیم فلمهای دیگری چون " شکوه پیروزی ، احساس راستین ، تنکی هش ، سربند ، صبح سپید ، آب، باهم برای آینده، نوای — فشلاق ، پولداش ، به سوی لانه ، غریبت ، اندوه مادر ، عاصی ، رنگ خون ، میرانه و همچنان فلم هایی را که خودم کارگردانی کرده ام ، عبارتند از پولداش (که هم کارگردان و هم فلمبردار آن بودم) ، به سوی لانه ، یگانه فرزند ، میرانه و فرجام که امور تهیه آن نیز به دوش من بوده است .

و در حدود " ۳۰ " فلم مستند ساخته ام از آغاز برنامه تلویزیون تاجیک سه سال پیاپی را پورتاژ ها و گزارشهایی از تمام قطعه ها و جزوتامهای قوای مسلح ثبت و هم از نقاط مختلف کشور فلم هایی تهیه و به — دست نشر سپرده ام .

* شما واقعاً زیاد کار کرده اید ، آیا از آن چه انجام داده اید ، راضی استید؟

— میتوانم بگویم که تاکنون موفق نبوده ام همیشه در زنده گی یک آرزو دارم که روزی بتوانم یک فلمبردار موفق شوم . هنوز در پته اول زینه هم قرار نداریم . میخوا — هم قدم به قدم پیش بروم .

و همیشه برای همکاران اداره خود نیز گفته ام که در زنده گی هدف معین داشته باشند ، شاید کسی بخواهد فلمبردار باشد ، کمره مین باشد و یا فلمنامه نویس باشد ، باید هدفمندانه کار کند و در کار خود دقیق باشد در راهی که انتخاب کرده ، بدون هراس با هدف معین کار هنری خود را پیش ببرد .

لطفاً ورق بگردانید

(c) ketabton.com: The Digital Library

مجید سپند: میخواهم سبک ویژهٔ خودرا داشته باشم

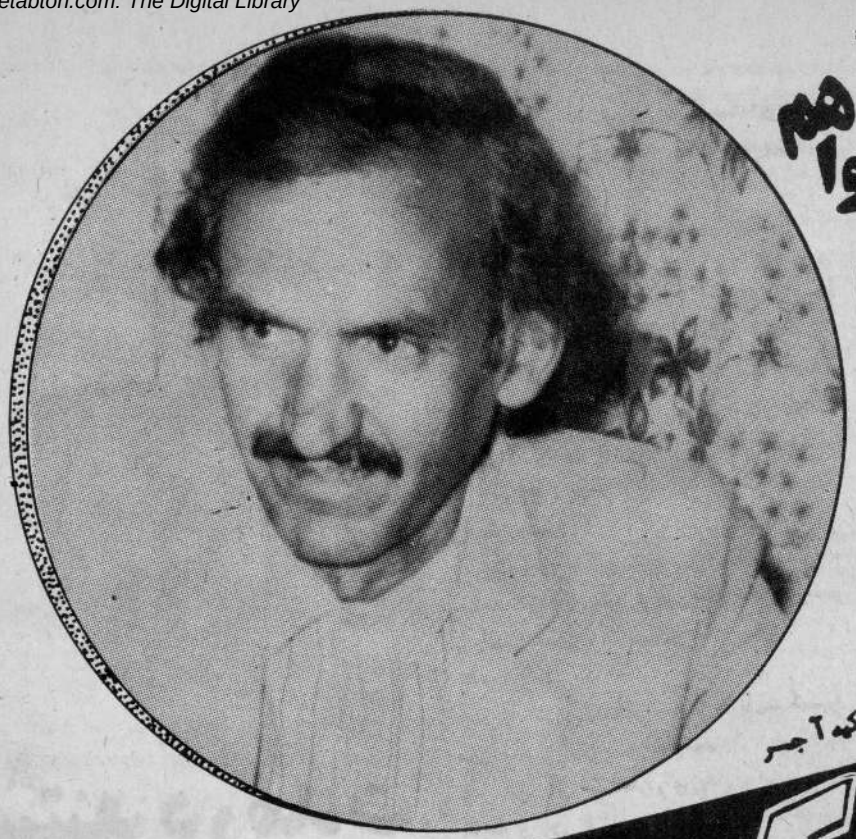

مصاحبه از ذکیه آجر

سپند از «کوه نور»

وباري صحبتی داریم با سه تار نواز ماهرمان مجید سپند، که گاه، گاهی شبانه تك نوازي سه تارش را در صفحه تلویزیون به تماشا نشسته ایم. سه تار نوازي هاي او افزون برآن چه هر روز با هنرمندان در ستد یوهاي راد یوتلویزیون مینوازد. درایت، مهارت وهنر آفرینی اورانشان میدهد.

سرافش را در ریاست راد یوتلویزیون میگیرم ویا او گفت وشنودي را آغاز میکنم که اینك آن را با شما در میان میگذارم:

* چرا از همه آلات موسیقی، سه تار را انتخاب کرده اید.

— وقتی شاگرد مکتب بودم، به موسیقی سخت دلبسته بودم تا آن جاکه روي میز درسی رسم طبله را میکشیدم. ودر ساعات بیکاري روي میز طبله مینواختم. وقتی کوري جهت آموزش موسیقی به ابتکار استاد بزرگ موسیقی ما (استاد سراهنگ) ایجاد شد. شامل آن کورس شدم ومدت شش ماه درمورد موسیقی والات موسیقی کم وبیش چیزهایی آموختم واین که چرا آله سه تار را انتخاب کردم، تماشاي یك فلم هندي به نام (کوه نور) بود که اکثر سه تار نواز آن (دلیپ کمار) بود. اما سه تار را استاد عبدالحلیم جعفرنواخته بود ومن چنان تحت تاءثیر آن قرار گرفتم که با پشتکار وتلاش وآموزش وتمرین به آن چه میخواستم، در یك هفته به آرزویم رسیدم.

* چی گونه آغاز کردید.

— نزد هنرمند بزرگ (استاد سراهنگ) زانوزدم وخواستار آموزش در مورد موسیقی واله موسیقی سه تار شدم که آن استاد بزرگ نهایت درزمینه آموزش آن کمك ویاریم رسانید وهمچنان باد ستیابی ومطالعات کتاب هایی که در رابطه فن وطرز آموختن سه تار به چاپ رسیده، خود را آشنا ساختم واستفاده بردم.

* درمورد پیدایش وقدامت سه تار در داخل وخارج کشورچی حرف هایی دارید.

— اصلاً سه تار از اختراعات امیرخسرو بلخی دهلویست که درکشورهند به وجود آمد وتکامل یافت، درافغانستان درزمان سلطنت امان الله رواج یافت وآموزش آن را به هنردوستان درکشورما استاد هندي به نام معراج الدین خان تدریس کرد و شاگردان بیشماري تربیه کرد.

* چند مکتب سه تار وجود دارد وشما خود بپیرو کدام مکتب استید.

— دومکتب سه تار وجود دارد. به نام (معیار) و (اوتاوا)، من هر دو مکتب را آموخته ام ومیتوانم به هردو سبك سه تار بنوازم، اما میخواهم سبك مشخص وویژه خود را داشته باشم.

* چرا سه تار نوازي درکشورما طورشاید وباید رواج ندارد.

— سه تار، یکی از آلات موسیقی کلاسیك است وموسیقی لایت کمترنواخته میشود، اما درکشور ما بیشتر ازنواختن لایت استفاده میشود، درحالی که یك سه تار نوازنده

بقیه در صفحه (۹۱)

(c) ketabton.com: The Digital Library

چمن : یوهنرمند ته دمرځه دمخه دهنری اخلاقو لرل ضروری دی

مرکه کوونکی د لمر

حاجی چمن
دیوی هنرې کورنۍ چمن

کله یې چې ګوتې طبلې ته ورنژدې شې یوه دنیاخوښي اوافسون فضا پکه کړي . د لاسونو د ګوتو سحر اوجادویي د انسان روح آرامې ښونکې افیزي لاندې راولي په ریښتیا د ده لاسونه خومره داحساساتو پارونکې باارزښته او باقدرته دي .

د حاجی چمن سره — چې هیڅ د پسرلي د چمن په خیر شین اوخندان — لیدل کیږي — د موسیقي په ریاست کې مخامخ کیږم . د لنډ روغبړ نه وروسته د مرکې بلنه ورکړم چې په ډیر صمیمیت سره حاضریږي وداسې په خبرو پیل کوو :

— کله چې تاسې د تلویزیون په پرده وینو هیڅ خوښ اوخندان یاست . آیا د هنر د ساحې څخه ... بداسې حال کې چې موسکایي په شوند و بریښي زما خبره پرې کوي اوایي :

— په مطلب مو ویوهیدم . یوهنرمند ته د هرځه دمخه لازم دي چې د هنر ضرورې اړخونه اخلاق ولري . نوځکه هیڅ چې زما پښه محفل اولاسرمې طبلې ته ور نژدې شي هرخومره غم چې می په زړه کې وي غټه غټه پرې کیږدم اوبه خندا اوخو— بې خلکوته خپل هنرور اندې کوم .

— تاسې څه وخت د موسیقۍ نړۍ ته ګام کیښود ، د یوڅه ځنډ نه وروسته وایي :

— خلویښت کاله د مخه هغه وخت چې لا ورکې وم .

— داسې بریښي چې تاسې په یوې هنرې کورنۍ کې زیږیدلی یاست .

— هوکې هنرماته په میراث رارسیدلی زما پلار طبله اوتره می آرمونیه فزوله هغوي نه یواځې زه بلکه ډیر زیات شاګردان روزلی دي . تره می هنرې ډله لرله . زه لس کاله د هغه په ډله کې وم او د هغه به ډله کې په اصطلاح بنه ((پوخ)) شوم . اوورسته می په نورو ډلو کې همکاري لرله په ۱۳۴۳ کال کې د محمد عمر به مرسته می له راډیو سره همکاري پیل کړه او چې د ډیري مجلسې ثبت کول پیل شول هغه وخت یواځې سید علم اوطلا محمد دراد یوسره قرار داد درلود . نومابه یوشمیر هنرمندان د جلال اباد نه د ځان سره راوستل ، پروګرام به موثبت کړ اویه هماغه وخ به پرته د ګومې حق الزحمې څخه بیرته تللو .

— تاسې ولې په دومره عجله ځان بیرته جلال آباد ته رسولو ؟

— موږ په جلال آباد اوخواوشا سیمو کې ډیر محبوبیت درلود . لیږو لیږو سیمو لکه کنړ ، لغمان ، پیښور اوځینو نورو سیمو ته به ود ونوته غوښتل کیدو لو ، اوهرواړه کې دوه شپې سازغږول کیده . ځینې وخت به یو واړه لاختم نه وچې د بل واړه نفر به منتظر ولاړو . د برات په میاشت کې خوبه اصلاً کورته د تګ او د جامو بدلولو وخت راته نه پیدا کیده .

— نوآیا ستاسې د دې وضعیت په وړاندې ستاسې میرمن عکس العمل نه ښودو ؟

باقي په (۹۳) مخ کې

(c) ketabton.com: The Digital Library

چرا غمگینی بابه

همین ابن یمین مرد افسانه میگوید
فسانه از بلا یې گونهٔ دیوانه میگوید

او میگوید :
که د رندم و شب تاریک
سیاه لاښ خوارد یو
جهان راقیضه جوړ ارد
وهرکه شب برون آید
پرویښ حمله می آرد
اگر شب را نگهدارخواهی
دعایې بایدت برلب
چراغی بایدت بردست
سلاحی بایدت آزاد
دراهی بایدت ؟
چه گویی تو ؟
چه بندارې ؟
مگر این گوریښت بیهوده
یقیناً راست میگوید

اسدالله ((ولوالجی))

شب گریز

برمنو آمد وبوی رسید نت آورد
بهار، رهگذرت را شگونه باران کرد
بشارت گل سوری خجسته باد، چوگفت :
که سپیده زسفر نازنین صحرا گشت
به راه آمدنت، ریخت نقش پای تو بر ورد
که فصل وصل، گل نقش پای تو بروورد
چو کاخ عمر مرا باد فصه ویران کرد
خدا رساند خدا همچو گنج باد آورد
خوش آمدې که دگردست آرزو نزدند
به گیسوان پریشان بادها، گل زرد
به سینه گاه سپیدار خاطرم، بیگار
هنوز تازه بود نقش باد واره، درد
مرا به گوش آغوش مهربان بپذیر
که گفت سینه ام ازآه بینوایی سرد
بیا بیاکه توئی در نگاه (حامد) غرق !
مرو مرو که توئی در نگاه (حامد) غرق !

عبدالسمیع حامد

گلونه اوارمانونه

خو شیبی د انتظار اوزده گلونه
وم راتلوته د هغی سترگی په لار ه
راسره د نا اشنا هوس خیالونه
او زړگی می په ګوګل کی ناکرار ه

لحوانی هیلی غلی غلی تخنیدي
اند اوژوند می د مستیو ترانه وه
ما لمبه کړه د دیوي په سر روښانه
نژدي شوي د وصال خوږه شیبه وه

سرومنګولو د بیلتون پرده کړه لرې
رابنکاره د هوسونوشاه زادګی شوه
او د مینی د تاوده بستر د پاسه
ساه نیولی ، خوا په خواغاړه فرې شوه

جوړه هسی د ګلونوسره غنچه وه
په سینه چی یی ګلهانی رنګینه شی
ولولیزه یی د عطرو خوشبویی وې
هر نظر یی د بنکلا و نذرانه شي

د اوږل یی زانګیدل تاوکړي ولونه
اومسکایی نخیده په انګوکی
تول یی فوز شوه د مینی انګا زوته
د وړې نیکی ژبی په نغمو کی

د هغی د سپینی خولی له بنکلولو
د سرو شوندو د شرابو خه مستی وه
د بدن په مرغلنیو اندامو یی
زیاتید ونکی د یافی هوس ګرمی وه

له وریښمینی دوشالی چی را وتله
د سپینی تلکی ګلان یی په نخاوو
لکه ریښه په خولوکی د ویه د ویه
خه اثر یی په کتو کی د حیاوو

سپینه وړانګه د سهوز می خوره وره شوه
لوبیدي د لمحوانی مسته جذبه وه
او له ګرمو او سپلو یی بنکارید له
تلوسه یی پارونکی ولولونه وه

د شیبو هغه بهیر پسرلنی و و
چی د مستی فوتی وسپر ل ګلونه
د لته ستورو ته د وخت له سترګو لرې
خه د ناز په خوب ویده وو ارمانونه

د باقی بریال دوه شعرونه

سوی دا غونه

تاته هوسیږم د رنا هیلی ترسره شه
شپه خو مره اوزده شوه د سبا سترګی راښه ره شه

ستا په اینه کی زه د خپلی سهوز می مخ وینم
خدایږ و اسمانی پیغلی زما په حال خبره شه

زه د زړه له وینو رنګومه د شفق لمه
ته په تر مو اوښکو د یوي ، بله تر سحره شه

زه به د لالـه په شان بنکاره سوي د افونه کړم
ته سهارنی وزمی ، چلیږه تر د لبره شه

خه شوه هغه خه شوه د خندا اوخوشالو نـاوي
د یر وخوږید لم یواځل بیامی تر نظره شه

مینی د رواري شمه له بنکلو رنګینو سره
ګل کړه د غزل فوتی ژوندون ته ساه پروره شه

اګست ۱۹۸۹ برلین

باقی بریال

(c) ketabton.com: The Digital Library

چه گپ چه خبر

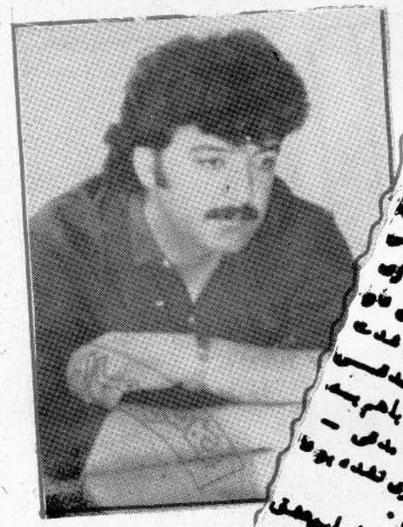

عاقبت دلاوری

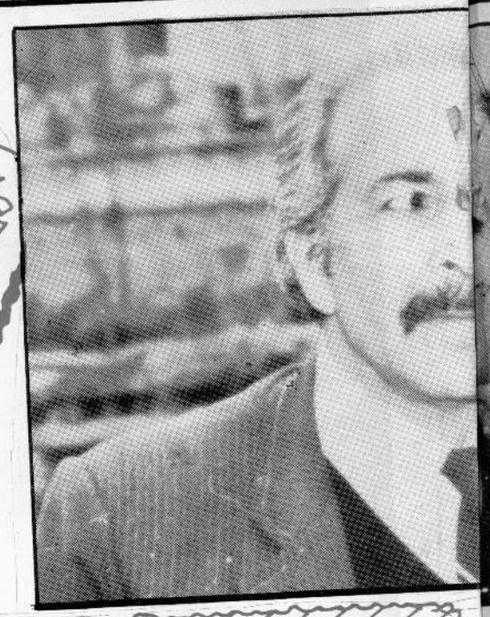

عروس خارجی عظیم مسعود

پشک از نزد ما فرار کرده بود همه متلمین و کارکنان برنامه گرد اگرد تعمیر او نیز چون را محاصره کرده بودند هرپشک در زیر زمینی تعمیر پنهان شده بود و جلوهرداکاهی این سو کاهی آن سو میدوید تا مگر پشک را گیر نماید ه اما کجا که پشک از آنجا خارج شود ه تشویل و هنر نمایی همه ما بپشک وابسته بود که در آن نقش داشت ه اما میدانید که آخر چی طور گیر آمد با پرتاب کردن تکه های بسکیت و کلچه و باوجود سرا پا کثیف و سیاه و چرکین .

حادثه جالبی بود که در حالت ثبت نخا بشنامه "عروس خارجی" خ داد و همه را خسته و اند و هگین ساخت . عروس خارجه یی که با زنده گی افغانی یگانه بود و پشک همرایش زنده گی میکرد ...

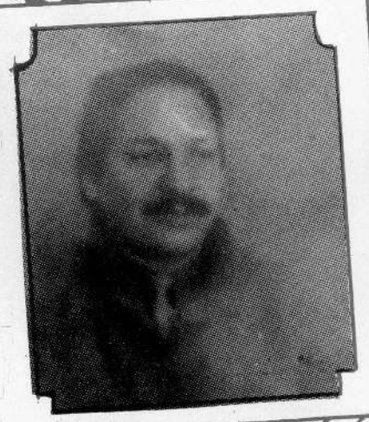

حادثه ازدواج دوم جواد غازی یار

جواد غازی یار در هلیوود با ستاره تلویزیون آشنا شد و با هم ازدواج کردند . تا این که او را در حادثه زنده گی هنریش خوب برای خواننده گان مجله قصه کند . تا این که او را در هلیوود منزل اول تعمیر تلویزیون با ترست وحالت دگرگون درحالی که دوستانش گرد

بقیه در صفحه ۹۴

اکرم خرمی درخندق

موتر به سرعت ۱۸۰ متر برثانیه در کوچه فرعی در حرکت بود دفعتاً بایسکل سواری در مقابلش ظاهر شد که با سرعت پیش آمد در پرد دست و پاچه شد و به به جای برک موتر اکسلیتر موتر راهچه قدمتر پرتاب کرد و سواره آنرا زخمی نمود ه اکرم خرمی که شاهد این حادثه وحشت انگیز بود ناچار به خاطر نجات جان خود، خود را به خندق پرتاب کرد . بیچاره چنان غرق خندق شده بود که به مشکل تا خانه رفت .

شیرین گل پرسوز عروس به منزل آورد

حمید عبدالله که هنرو سنائش اورا بفلم "شیرین گل پرسوز" میشناسند در حادثه که در این روزها خسارهٔ بزرگ اقتصادی رابه خاطر هوس و آوانتور تحمیل نداشد ، آوردن عروسکی به خانه بود که مبلغ یکصد هزار افغانی از دوستان قرض کرده تا پیش تامل عروس و سپال و هزینه کم نماید و متقبل شدن این قرض دوام و مصرف کلان عروسی چنین، مینمایاند که شیرین گل پاحالتی از آوانتور هاو یا خوشی و هادی هوس رابه خانه می آورد و آنرا دارد تا عروسش واقعاء چون دختر ش که سال های سال به امید شوهر یا او صبحی مهربان و سا زنده زنده گی میکرده باشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

البوم سبا و دن

انیل کپور و سونی والیا

دو هنرمند موفق سینمای هند

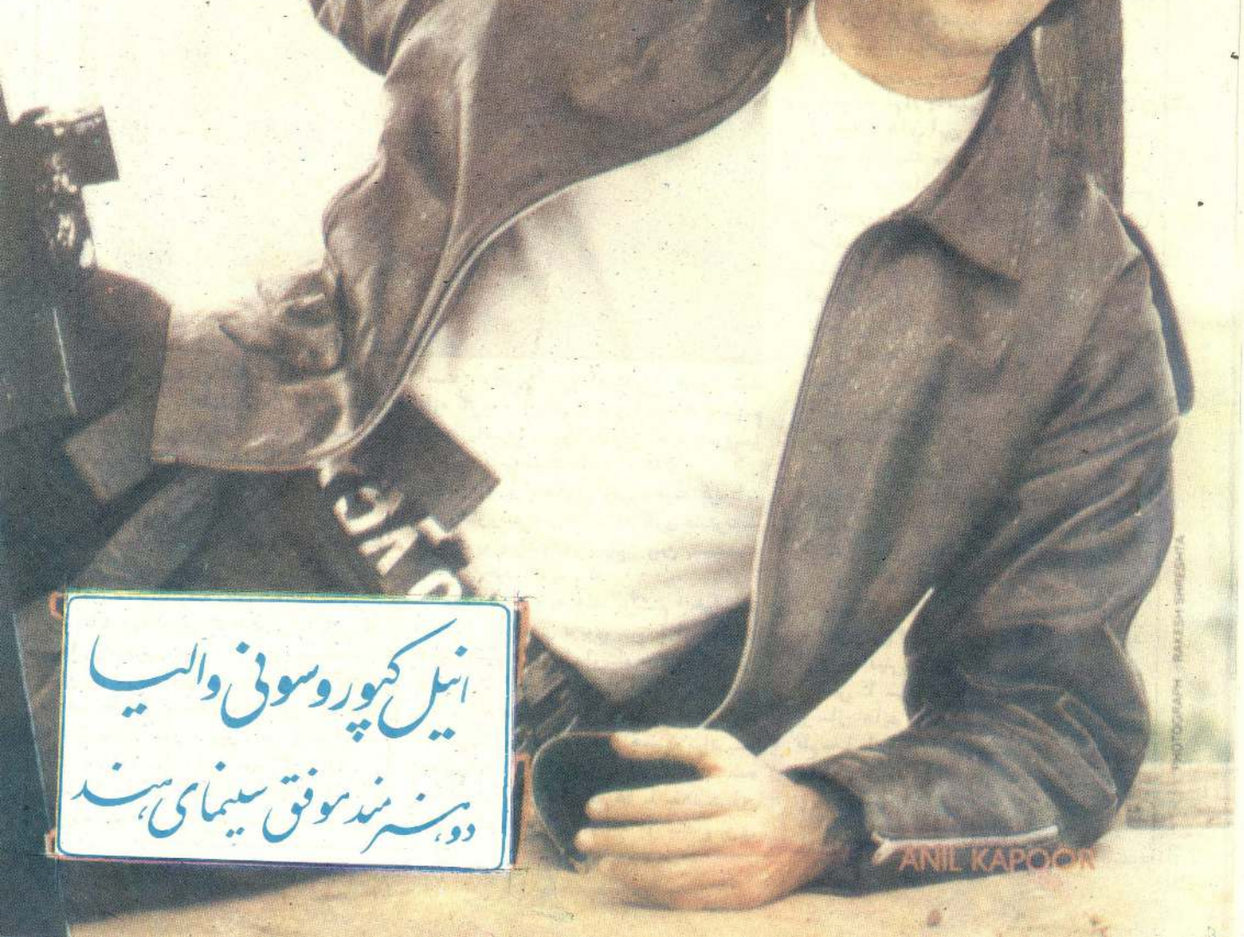

(c) ketabton.com: The Digital Library

رازهای فاش نشده

سري د يوي هنرپيشهٔ شناخته شده هندي که زماني به نام ((دختر گوش به فرمان مادر)) ياد ميشد و پيهم سوگند ياد ميکرد که من صرف به خواست ما دام گردن مي نهم ، اين روزها سوگند ش را به باد فراموشي داده است .

من (امريش بهوگيا) چندي قبل جهت تهيهٔ گزارش مفصلي از سينماي لاس — انجلس به امريکا رفته بودم . آنجا مرد هندي الاصلي که خودش را "پريم — بيهاري" معرفي نمود ، از من پرسيد : هيرويين درجه اول هند چطور است ؟ گفتم : هدف شما ؟ دريا سخم گفت : من دوست برادرم يعني سري د يوي را مي پرسم . و — وقتي دربارهٔ برادرش پرسيدم گفت : راستي ؟ آيا اين گفتهٔ شما حقيقت دارد که سري د يوي اين موضوع را پنهان کرده است . برادرم "اشوک امرت راج" هنرمند تازه کار جهان فلم هندي است که تصميم دارد با سري د يوي ازدواج نمايد وسري نيز برايش جواب مثبت داده است .

سپس پريم بيهاري ازمن دعوت کرد تا به خانه اش رفته عکس هاي يادگاري مشترک — سري د يوي وآشوک را ببينيم . ومن به چشمان خود ديدم که ....

وقتي دوباره به هند برگشتم ، خواستم مستقيماً نزد سري د يوي بروم وازاومعلومات دقيق بگيرم . اماقبل ازينکه من کوچکترين حرفي بزنم ، سري د يوي داد و فرياد به راه انداخته ودر داخل ستد يوي ((بي بي)) محشري را برپاکرده بود . همينکه مرا ديد صدايم کرد : ((امريش ! امريش ! به لحاظ خدا اين دايرکتر ها را بفهمان آنها بااحساسات ما بازي ميکنند)) ستد يوي "بي بي" متعلق به دايرکتر جوان "بنکج براشر" است . بنکج ميگويد : من ازآن — دايرکتر ها نيستم که هنرمند را آزاد بگذارم وبگذارم خودم برايش دبل رول بيا ورم تا صحنه هاي حساس را بازي نمايد . براي ريالستيک جلوه دادن زندگي روي پرده همه کارها را بايد خود هنرمند انجام دهد نه کس ديگر واگر نميتواند خدا حافظش ... او به جواب سوالي گفت :

" درين روزها مصروف ساختن فلمي ستم به نام ((چالباز)) وقرار است دريکي از صحنه هاي اين فلم هيرويين ، اززينه بيفتد — واينک سري د يوي که نميدانم ، چرا مرا نيز آشوک امرت راج فکر کرده ، بالايم ناز ميفروشد وتصميم دارد ازين صحنه يا صرفنظر شود ويا کسي ديگري برايش اين شات را انجام دهد و حتي دستور ميدهد که فلمبرداري اگر از دور صورت گيرد ، — تشخيص اينکه چه کسي از زينه مي افتد ، مشکل است . امامن نميتوانم فلم خود را به دستور کرشمهٔ هيرويين ها تغييرد هم ...))

پريم بيهاري به شکايت هايش ازسري — د يوي ادامه داد . ولي من همينکه نام شوک را از زبانش شنيدم ، صرف درهمين مورد فکر ميکردم واصلاً ديگر نفهميدم که او چي ميگويد . حرفش را بريده پرسيدم بچي گفتيد ؟ شما آشوک امرت ... اوکيست ... ؟

پريم خنده اي کرد وگفت . کدام راز در جهان تا اخير رازمانده ؟ آنهم اسرار يک هيرويين ؟ از مد هوا لا تا نرگس ، از هيما مالينی تا نيتوسنگه واز ريناراي و — موسمی تا سري د يوي .

از سال ها به اينسو سرتاسر هند ازين آهنگ فلم مغل اعظم به شور آمده است ((جب پيار کيا تو درنا کيا)) وقتي عاشق شدي ديگر هراس براي چي ... ؟))

بقيه در صفحه ۹۴

(c) ketabton.com: The Digital Library

سنگیتا دوستدار غذاهای دریایی

ترجمهٔ «کیمیا»

* رنگ های دلخواه :
— برای من ، دوست داشتنی ترین رنگها ، سیاه وسفید است . پس از آن ها رنگ نارنجی را بیشتر میپسندم .
* لباس دلخواه :
— من لباسهای نسبتاً آزاد را زیاد خوش دارم ، علاقه مند به پوشیدن لباس رسمی مود روز نیستم ، صرف اگر گاهی ایجاب نماید ، پیراهن جسب میپوشم . در محافل عروسی ، دوستانم ، خود را در ساری بیشتر راحت احساس مینمایم . دیگر در همه حالات ، باد امن دراز ، وپیراهن های جین زنده گی میکنم .

* غذای دلخواه :
— محصولات دریایی چنین است که به آن دلبستگی زیاد دارم . اما با آن هم در مورد غذا زیاد سختگیر نیستم ، میتوانم غذاهای غیر دلخواهم را نیز به راحتی صرف نمایم .
* عصریهٔ دلخواه :
— به شیرینی خوردن زیاد تقریباً معتاد استم . اگر کدام روزی شیرینی در دسترس نباشد ، بوره را در دهنم میاندازم .
* رستوران دلخواه :
— رستوران شنیتل ، به خاطریکه همیشه غذاهایش از محصولات دریایی تهیه میشود .
* موتر دلخواه :
— موتری که زیاد سرعت گرفته بتواند ،

بقیه در صفحهٔ (۹۴)

تصادم با سرنوشت

ترجمهٔ ((سیگما))

آیا این گفته حقیقت دارد که قلب سنجی دت دانفدیده ترین قلب درمیان هنرمندان هند یست ؟ آیا این اتهام درست است که سنجی دت مرد یست پرعقده واندک رنج ؟ وبالاخره آیا این گفته به جاست که او باوجود زخم های فراوان از دست سرنوشت ، تاکنون به زمین نیفتاده است ؟

در ین موارد دکتوریی ۰ آر ۰ امرکرشن — داکتر خانواده گی فامیل ((دت)) پاسخ میدهد :

تا آنجاکه مربوط به شناخت مستقیم من ازین فامیل میشود ۰ باید بگویم که سنجی دت از همان کودکی به نظرم یک موجود پرابلماتیک جلوه میکرد ۰ اما چی چیزی در تغییرات بعدی شخصیت او نقش داشت ؟ او در خانواده ، بسیار مرفه از پدر و مادر هنرمند به دنیا آمد و زندگی را با عیش وعشرت زیاد آغاز کرد ۰ از خستین ضربت ببرحم تقدیر مرگ نابه هنگام مادرش بود که شیرازهٔ خانواده را به هم ریزی تهدید نمود ۰ او برای همیشه از محبت های مادرانه محروم گشت وبه این ترتیب انزوا ، بستگی و مایوسی بارآمد ۰ پدرش سنیل دت ، برای اعاده وجبران حرمان های عاطفی واحساسی سنجی دت از هیچگونه تلاشی نه تنها مضایقه نکرد بلکه راه افراط را نیز پیمود ۰ ثمرهٔ این ازدگذاریهای غیر مسوولانه ، روی آورد ن سنجی به مواد مخدره ودواهای نشه آور است ۰ او به بسیار ساده گی از سگرت وحشیش آه ازکرد به هیروین وسوبلیماپیوست ۰ حتی یکی دو بار (Ran-X20) را نیز مورد آزمایش قرار

بقیه در صفحهٔ (۹۴)

(c) ketabton.com: The Digital Library

گنجشک و کبوتر

داستان کوتاه

نوشته جورج آ.

ترجمه ف.ف

الیزابت موترکوچکش را به آهستگی و احتیاط در امتداد معبر باریکی راند، که به دریچه های قشنگ یک کلبهٔ کوچک که تنها کلبهٔ آن منطقه بود ختم میشد.

او در دروازهٔ سفیدی توقف کرد. — چراغهای روشن موترش نشان میدادند که بالاخره به منزل بلیندا رسیده بود. اگرچه بلیندا برایش آدرس دقیقی هم داده بود، باآنهم پیدا کردن کلبه کار آسانی نبود.

ماه اکتوبر وشام سردی بود. الیزابت کرتی سرخ وگرمش را به دورش پیچیده و با عجله درحالیکه بکسش را در دست چپش گرفته بود براه افتاد.

چه جای قشنگی بود! چقدر آرام بود! به غیر از نجوای باد وآهنگ یک پرنده گک صدای دیگری شنیده نمی شد.

به دق الباب اولش جوابی داده نشد. وقتیکه دربازشد وی تعجب کرد زیرا به عوض دوستش زنی را که لباس عجیبی در بر داشت دید که در درگاه ایستاده، زن مذکور لباس درازوسیاهی که تقریباً به روی زمین میرسید پوشیده بود وبه روی لباس خود پیشبند سفیدی ازکتان بسته بود. در سرش کلاه کوچک وسفیدی بامهره های سفید که توسط تار دریشت سرش آویزان بود وجود داشت. اوهمانقدر ازدیدن الیزابت متعجب شده بود که الیزابت ازدیدن او.

الیزابت گفت: سلام! آیاد وشیزه هیل همینجا زنده گی میکند.

زن بیشتر متعجب شده، باصدای — آهسته یی جواب داد:

— نه خانم، اینجا منزل آقاوخانم اپتان است.

الیزابت گفت:

— من مطمین بودم که آدرس صحیح است اما حتماً اشتباه کرده ام. آیا اجازه — میدهید که از اینجا به دوستم تیلفون کنم تا آدرس دقیقش را به من بدهد؟

تعجب زن به ترس مبدل شده بود واز — بالای شانهٔ الیزابت آنطرف رامی نگریست دهانش بازمانده بود وچشمانش وحشتزده معلوم میشد. الیزابت به چالاکی به عقب برگشت تا ببیند که علت هراس زن چیست. اما همه چیزی که او دیده می توانست

(c) ketabton.com: The Digital Library

چراغهای پیشروی موترکوچکش بود که در تاریکی میدرخشید و دایره وارقسمتی از اطرافش را روشن میکرد .

ناگهان درد یگری باز شد و مردی که او هم لباس عجیبی پوشیده بود نمایان شد . مرد در حدود چهل سال داشت . موی شقیقه هایش تا پایین صورتش میرسید ، اما ریش نداشت . وی کرتی سبز ابریشمی عجیبی پوشیده بود ویک پارچه بدورگردنش بسته بود وپاهایش لاغر می نمود الیزابت فکرکرد که شاید به یک مهمانی لباسهای تفننی آمده است . مهمانی ایکه مردم درآن لباسهای شوخی آمیزی پوشند .

آقای ایتان پرسید :

ـ لوسی قضیه از چه قرار است؟ اینطور معلوم میشود که میترسی . چرا از خانم خواهش نکردی که ازین باد سرد بداخل بیایند .

لوسی جوابی نداد ودویده به یکسو رفت .

آقای ایتان گفت :

ـ خانم ، آیا دلتان میخواهد باخانم آشنا شوید ؟

اینرا گفته باتعظیمی الیزابت رابه اتاقی که چند لحظه پیش ترک کرده بود رهنمایی کرد . الیزابت به عقب مرد روان شده و بکسش را در کنج اتاق گذاشت ولی احساس میکرد که درعصر وزمانهٔ دیگری قدم گذاشته است . دراین اتاق مانند اتاقهای صد سال قبل اثاثیه گذاشته شده بود میز ، چوکی ها ، پرده ها وهمه چیز قسمی معلوم میشد که از روی تصاویر بعضی کتاب های قصه های قدیمی کاپی شده باشد . خانمی بالای یک چوکی کلان نزد یک آتش نشسته بود وقدری ضعیف ومریض معلوم میشد . وقتیکه آنها داخل اتاق شدند زن مذکور باچند کلمه یی با آنها سلام وعلیکی کرد . لباس تیره رنگ ودرازش پاهایش را می پوشانید . ولی یک چیز سبک ابریشمی به دور شانه هایش انداخته وکلاه کوچک قشنگی به سر گذاشته بود وی سعی میکرد که رویش را از حرارت آتش دورنگهدارد .

آقای ایتان چوکی ای به الیزابت تعارف کرد . الیزابت وقتیکه نشست در لباس کوتاهش که عبارت بود از کرتی سرخ روشن وکفش های وزنین احساس ناراحتی کرد . وی این لباس را مناسب با رخصتی آخر هفته در ده پوشیده بود .

این اتاق به عصر ملکه ویکتوریا متعلق بود ووجود الیزابت درین اتاق چیز غریبی می نمود مثل اینکه مسافری ازمهتاب آمده باشد . این مردم عجیب کی ها بودند ؟ آیا آنها رام عجیب وغریبی رابازی میکردند؟ یا دیوانه شده بودند ؟

ـ خانم ایتان به الیزابت خیره شده بود . معلوم میشد که از آن چه می بیند خوشش نیامده بود وحقیقتاً تقریباً ازاو ترسیده بود . موهای مسافرکوتاه قیچی شده بود و به شکل عجیبی آرایش شده بود بسیار با بی احتیاطی ! آن کرتی سرخ (بعد چشم هایش پایین زانوها وپاهای الیزابت را پائیدند . پاها (با هیچ پوششی ، هیچ چیز که آنها را پنهان کند (زن بافریاد کوتاهی ازجوکی اش افتاد ، مثل اینکه ضعف کرده باشد .

شوهرش با عجله به نزد ش رفته وگفت :

ـ عزیزم (نترس این خانم جوان خانهٔ دوستش را جستجو میکند وبه کمک ما ضرورت دارد .

بعداً به طرف الیزابت برگشت :

ـ ماشش سال قبل ازین به خاطر صحت زنم ازلندن به اینجا آمدیم ودرین مدت ندرتاً مهمان داشته ایم اجازه بدهید که برایتان یک گیلاس مشروب بیاورم .

الیزابت از اوتشکرکرد ودرحالیکه ((به سلامتی شما)) میگفت آرانوشید .

خانم ایتان چشم هایش رابست وآقای ایتان سکوت راشکسته گفت :

ـ امیدوارم ازینکه ازخود تعجب نشان دادیم ما رابیخشید . ورود شما وطرز حرف زدن تان بسیار ازچیزی که ما میدانیم تفاوت دارد .

این مردم نه تنها ظاهرشان مانند مردم عصرویکتوریا بود ، بلکه رفتار شان نیز به مردم عصر ویکتوریا شباهت داشت قسمیکه کسی فکر میکرد که واقعاً درعصر ملکه ویکتوریا زنده گی میکردند .

ـ الیزابت پرسید :

الیزابت پرسید :

ـ آیا درهمین حوالی کدام کلبهٔ گلابی رنگ دیگر نیزوجود دارد ؟ من امروز چاشت ازلندن آمده ام چون تا بعد ازپنج بجه عصر نمی توانستم حرکت کنم وحالا هشت بجه است من باید به دوستم تیلفون کنم وبپرسم که کلبه اش کجاست وبرایش بگویم که در راه استم .

آقای ایتان نیزمانند زنش ترسیده بود :

ـ آیا درست شنیده ام شما گفتید که ازلندن آمده اید . فاصلهٔ زیاد تر ازصد میل ، ازپنج بجه عصر ، صد میل درکمتر ازسه ساعت .

ـ بلی ، من تاخیرکرده ام زیرا موترم به سرعت حرکت کرده نمی تواند .

آقای ایتان باچهرهٔ رنگ پریده و دست های لرزان پرده های سنگین را پس کرد وبه بیرون نگریست . دراطاق سکوت برقرارشده بود .

الیزابت احساس ناآرامی میکرد .

ـ آیا سگرت کشیده میتوانم ؟

اینرا گفته سگرتی راازقطی اش برداشت وبالایترش آنرا آتش زد . خانم ایتان از ـ وحشت زیاد شروع کرد به چیغ زدن . آقای ایتان نیزازمنظره وسیلهٔ نقلیه غیر اسب و عجیب با چراغ های روشن ترسیده بود . چراغهایی روشنتر ازهر چیزیکه او درتمام عمرش درروی زمین دیده بود (او حالا آدمی رامیدید که دود راازیک قطعه چوب سفید کوتاه به حلقوم فرو برده و ـ وایس ازدهن وبینی خود خارج میکند این آدم واقعاً ازکدام دنیای ناشناخته خارجی آمده بود (

مرد بازویش را بدور زنش حلقه کرد تا اورا از شر مسافر بیگانه حفظ کند وفریاد زد :

ـ برو (برو (توچه هستی (ازکجا آمده ای (بخاطر خدا ، برو (ومارا آرام بگذار (

ظلمت الیزابت را فرا گرفت و ازین بیشتر چیزی نفهمید .

ـ وقتیکه تاریکی وظلمت محو شد ، الیزابت خود را درخارج درکلبه ایستاده یافت مثل اینکه هیچ چیزی غیرعادی اتفاق نیافتاده باشد . پرنده گان هنوز می سرود وباد درفضای آرام مزرعه ها نجوا میکرد .

دروازه باز شد واودوستش پلیندا را درحالیکه دستانش رابرای درآغوش کشیدن و خوش آمدگوئی اوبازکرده بود دید .

ـ او عزیزم داخل بیا ، آیا انتظار کشیده ای ؟ من وقتیکه شنیدم تو در میزنی حمام میکردم وهمانقدر ، زود که میتوانستم خود رابه پائین رسانیدم .

پلیندا درحالیکه بصورت الیزابت مسی نگریست پرسید :

ـ چه گپ است ؟ طوری معلوم میشود که روح دیده باشی ! اینجا بیا نزد یک آتش بنشین .

ـ من فکر میکنم که سه روح دیده ام .

الیزابت درحالیکه دستهایش رانزد یک آتش میگرفت گفت :

ـ اوه پلیندا ، فکرکرده نمی توانم که برمن چه گذشت . من چند لحظه قبل درهمین اطاق بودم . وقتیکه مردم ،

بقیه در صفحه (۸۲)

(c) ketabton.com: The Digital Library

نعمت الله مایار په موسیقی کی د هنر خوښولی

هُنر، هنردی باید قدر

مرکه کوونکی : د لحرم

د پښتنی ټنګ ټکور خوږ ژبی سندرغاړي اوښه غزل بول سندرغاړي په لټه د موسیقی له ریاست څخه د ګډلو د دکان په لور رهی شوم . که څه هم چی د دي سندرغاړي سندري په تلویزیون کی کمی لیدل کیږي خوبیا هم له سندروسره یی چی په ښکلی اومزون غږ کی د نازکخیال شعر اوښه کمپوزسره همغاږي دي د پرخلك اشنادي او خوند تري اخلی . د چاخبره موسیقی د ده په خته کی اخل شویده اوله همانه لومړي وخت نه یی د خپل زړه په تل کی موسیقی ته ځای ورکړي دي . دي پلا د دولس کالووچی له موسیقی سره مینی دي ته ار ویست خو یوه ارمونیه واخلی او مرحوم استاد اول میرته د ښاګردي — زنګون ولګوي ، د یوکال په ترڅ کی استاد د ده په استعداد باندي پوره باور ټر لاسه کړ او دي یی راد یوته ورویږاند . هوکی ، د پښتو د اتکړه اوسابقه لرونکی سندرغاړي نعمت الله دي چی په خپلو خوږ و خوږ و غزلود اوږد ونکو روح تخلیق او د ځانه یی بیخوده کوي . کله چی له یتی سره سم نومړي د وکا ته ورسیدم په لومړي سرکی می فکر وکړ چی ګوند دي ځای می غلط کړ ځکه یوه کوټه کی کټونه پراته وو خو ټله پرې نا — ست اوچاي یی خښل . په لمړیو کوټه ترنظره تیره کړه هلته په یوي ګوښه کی یومیزاود کالو ګډلو ماشین چی ترڅنګ یی نعمت الله ناست و زما پام ځانته واړاوه او داسی مو په خبرو پیل وکړ :

— ماچوت وهه چی ولی می ونکړ اي شو تاسی په راډیو یاد موسیقی په ریاست کی وویلم خواوس یوه شوم . لکه چی یوه ګډلو بیسی او دا دانډ یوالانومجلسونه اومرکی تاسی ځان ته رابولی اوهنر ته مود ومره پام نشته .

— تاسی بالکل غلط فکر کوي . د دکان زمانه بلکه زمادځاد ي . اوکله کله د بیکاري په وخت کی راځم خوله یو بلوړه نو استاد به بنه وهل او د بول راکړل . خوچی یی راباندي درست زده کړل .

— خو مړه سندري په راډیو تلویزیون کی لري . د یوڅه سوچ نه وروسته وایی :

— تر دري سوو پوري په راډیو اولس یا د وولس سندري په تلویزیون کی لرم .

— ستاڅکی له سندرو سره ګډ شمیر هیواد وال مینه لري ولی تاسی د ومره کمی سندري په تلویزیون کی لیسنګ کړي دي ؟

— زما زړه هم غواړي چی زیاتی سندرې ثبت اولیسنګ کړم . ولی موز ته څوک اوري . او ځنی وخت یی لا سند روته زاړي . په هیواد کی خومره ارزښت ورته قایل شول ؟ کله چی مړ شود قبر ځای یی نه پیدا کیده ، مالدخپل جیبه پیسی ورکړي او د قبر ځای می ورته راوښود . زما او د هغه اړ یکی د شاګرد ي او استاد ي نه وتلسی وي هغه زموږ د — کورنی دفرد ي حیثیت درلود . د هغه مصرف او خدمت په ما و د خلویښت زړه روپو خیراتو می ورپسی وکړ ولی راډیو — تلویزیون او د هنرمند انو اتحاد یی د هغه سره څه وکړ ل غیرله دي چی د رایسی ورته ترلاسه کړه اوماته یی صرف لس زره روپی د قبر په سر راکړي . استاد د — درد اخته دي . میرمن مو چی کله د ډیرو کډو کولونه ستومانه یې نوچلنګ را سره کوي او وایی ته لږ جانه کم پسی برون هنرمند شولی د کور او زوند خا — وند دي . تاته په د ومره وخت کی یوکور د رونه رسید پریږ ده د اهنرپریږ ده .

ی وشی

— د کوم هنرمند سندري موخوښیږي . د دي پوښتلی په اوریدو سره یی سمدستی په موسکاکی ووییل :

— ګوره د دي پوښتلی په خواب سره کوم هنرمند رانه خفه نه شی تاته یې ښه خصوصی ډول وایم چی نوشته یې نه کړي . په هیواد کی می د استاد اول میر ایوب او به باند نیو هنرمند انوکی می د غلام علی سندري چی د غزل شاهنشاه دي . ډیرې خوښیږي ..

— تاسی خوما شومان لري . ایا کوم اولاد موغواړي چی تاسی غوندي هنرمند شی ؟

— زه دري زامن او دري لورګانی لرم . اولاد می وړ وکی دي مشر زوي می د پارلس کلن دي چی د موسیقی سره زیاته مینه لري ولی هروخت چی د هنر او هنرمند قدر یه واقعی ډول وشوییا به ورته د هنرمند کید واجازه ورکړم .

— ستاسی سند روته د ابنکلی ښکلی کمپوزونه څوک جوړ وي .

— استاد اول میرچی زوندي واکثرا هغه جوړ ول اود هغه ترمړ یی وروسته زه خپله خپلو سند روته کمپوزجوړ م .

— ستاسی تولی سندري لکه لویی ، چاربیتی ، ټپګی ، سروکی اود استا خونده ورد ي مګر غزل موبیل خوند ا و کیف لري اوتاسی یکی ډیر پري ترڅوتو کړي . تاسی په د ي هکله څه وایاسئ

— که څوك د غزل په ماهیت وپوهیږ ي نووا قعا غزل ډیر خونده وړ اوبه زړه پورې — ډول دي . او باید زیاته کړم د ښه غزل وړ اندي ګول هماغسی ریاضه او پښت کار غواړي . ارامه ماغزو او ښه محیط ته اړه لري . که ماته شرایط مساعد واي او د تاسید ي خپیږي مې پرمخ نه خوري ما به لا ډیري ښی غزلی هیواد والوته وړ اندي کړي واي . خوچی د اصلی اعمال وویلم نوزه می ماته شی متلا د د ریو ورځو هنرمند به نه وي او هنر به یی هم د هنر په خیر نه وي او هیڅ بنیاد به نه لري یواځی د خارج تقلید اوګرځ اوګروځ به وي خوچی ګوري د مکرویانو کور ، د خارج ټنګ اوجاږي ښیا د هغوي وي . زما د ویش کاله کیږي چی هنرمند یم ولی تراوسه می ګډه یه شاده نه د لته اوسبا هلته ، هماغسی د لته کډه وکړه . خداي خیرچی د ي کورکی به تر خوشحاله وخت پوري د اوسید و اجازه راکړي . زما د ي یوه خپه وي خوچی د ایمی وي . زه یکی خوښیږم .

— تاسی په خپل ژوند کی څه هیله لري ؟

— هغه هیله چی تول افغانان یی لري . فوارم په هیواد کی سوله اوارامی راشی . چی د سولی ترسیوري لاندي هرڅوك خپل ژوند او روزګار په ښه شا برڅ بوځی . فوارم اولاد می نیک او صالح لوي شی اولوړ تحصیلات ولري خوټولنی ته ښه خدمت وکړي . هیله مند یم هنراوهنرمند ته د قدر په سترګه وګل شی . او هماغسی امید وار یم کله چی د کابل هنرمند ټاکل کیږي انتخابات د کابل په سطح نه بلکه د نظر خوښته باید عمومی او د هیواد په سطح وي او د مو — سیقی د استاد انوله خوانه باید تاییدهم شی . نه د اچی د کابل پلاځه تله یی وینډلی اوچك چکی ورته وکړي .

(c) ketabton.com: The Digital Library

شپېلی ولی څوک وو؟

شپېلی ولی توره وي . یا شپه ولی تیاره ده . دا پېري لوفونی پوښتنی دي . او دا چې ځواب یې مشکل برېښي نولعدي امله یې د پاراد کس (د تولود عقید ومخا - لف عقیده) نوم پرې اینبی دي . اوله دي روسته کله چې ځواب د رتـــــه و مینډل شي . نو خپل اهمیت بـــه ترلاسه کړي . دا به په لومړنی تحلیل کې د ماشومانو پوښتنه وي چې شپه ولی توره او ورځ ولی روښانه ده ؟ ولی لـــه لمر لوید و وروسته اسمان تیاره کیږي . د پېر زیات ګومان کیږي چې دا به یـــو ه شاعرانه پوښتنه وي . ځکه د لومړي ځل له پاره شعر ورته ځواب برابرکړ . - پـــه ۱۸۴۵ کال د (ادګار الن پو) په نـــوم یوه شاعر د موجودیت د نړي معما تـــه په ډغره ځواب برابرکړ اوهغه داسی ولیکل : ((شعر او حقیقت یوله بله نـــه جلا کیدونکی دي)) .

که چېرې د میتولوژي (افسانه پېژ - ند نې)) د علم خبره نو ته کتنه وکـــړو . دا داسی یوعلم دي چې په ډېـــره بېمانه به افسانوحاکمیت لري - نویـــه دي مقصد به د ایولون (د هنر اوښکلا یونانی خیالی خدای) حکم ته ضرورت نه دي . ((د شپې په مهال اسمان تیا ره دي : ځکه لمر ویده وي او د غلو اوشپـــی ګرځید وله پاره د ستورو رنا یې ډېره لزه وي)) . دا سمه ده چې پورتنی خبـــره کوم بکواس (چتیاټ) نه دي .خوکومه بنه خرګنده ونه هم نه ده . تاسی پوځنګل په فکر کی ونیسی . په دي توګه چې د پېر

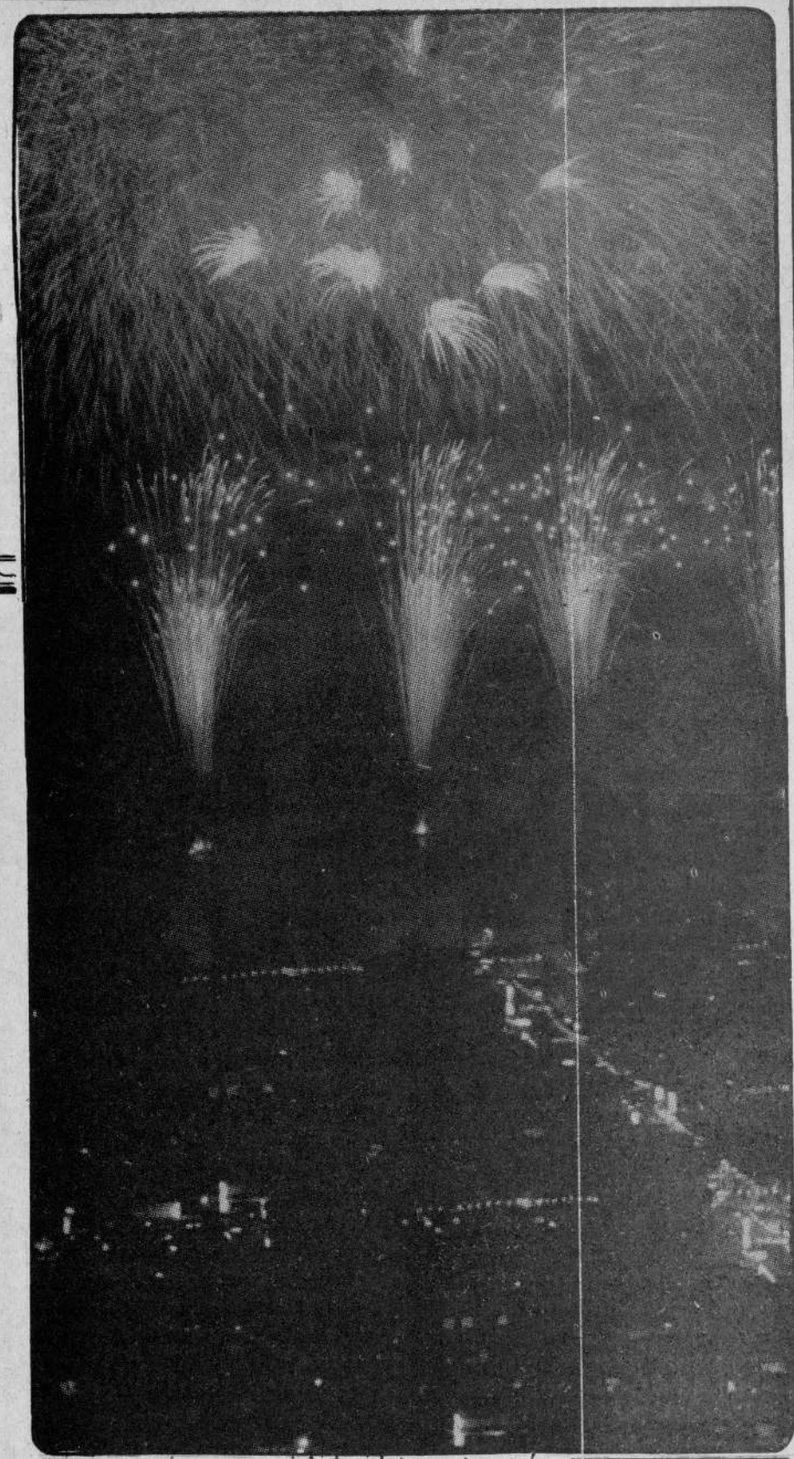

د (ساینسراي وي) له مجلی څخه
د محمد ایوب اعظمي پتنوال ژباړه

شپېلی ولی توره وه ؟

خ او تلګ نه وي . په دغه ځنګله کـــی د ګرځید ونکی سړي د لید نی افق د ونو په ډډونو (تنو) پورې ارتباط لـــري . که چېرې په اسمان کی د اګنې ستور ي د یوه ځنګله سره ورته والتو چې د نـــه تامید ونکی پولی لورته نږدې لی دي . باید د دي اسمانی ونو (ستورو) د - پلوشو سره مخامخ شو . د ستورو څخـــه په ډډ کی نه تامید ونکی نړي کی باید د دا اسمان زمونږ د لمر د سطحی د رنا یې په اندازه وي .

خو داسی نه ده . ولی . مونږ چـــی اسمان د ځنګله سره پرتله کړ څه غلطی موکړي ده پردي خبرې یوه داسی معما را منځته کړه چې امکان لري نه پوا زي دا چې په دي ورځو ستوونکی بلکه د کاینات د علم د قضایاو په ریټروسکوپـــی (بیالیدنه) کی به داسی پوښتنـــه رابرسیره کړي چې د انړي پای لـــري او یا که هیڅ پای نه لري . کپلر د د ي خبرې نه اوښتی نه دي اوهغی ته یې پام شوي دي . - د د وهم رودلـــف (په د یارلسمه صدي کی د هنګـــري پاچا) د امپراطوري ریاضی پوه د د ي پاراد وکس لومړنی ښوونکی و . هغه د یوه لیک په ترڅ کی ګالیله تـــه داسی ولیکل : ((تاسی په دي اعتراف کړي دي چې د لمر زوړ څخه زیات د لید لو وړ ستوري شته دي . په دي کی به کوم شک هم ونه لري . په همدي اساس لـــه هغه ځایه چې هغوي نه پرېږدي . اومونږ ته نږدې دي . د نه تامید ونکی جهان د تیوري پر ضد لمړا ګروهه ځواکمنـــه کیږي . که چېرې جهان ترنه تامید و - نکی ((لایتناهی)) پورې غزول شوي - واي نود لمر سره د برتله کولو په تکلور ي کی د ستورو زیاتوالی د د ي سبب ګرځید ي چې د اسمان د ګنبد ي پراختیا پوازي ا و پوازي د لمر د روښانتیا په اندازه شی)) د ي انتخاب خرګنده کړه چې په یـــوه تامید ونکی شمسی نظام کی د ستورونه نه ځکه اسمان چې په نه تامید ونکـــی جهان کی د تل پاتی روښنایی خپرونکی د ي خو مره د تعجب نه ده چې خبره ده . کپلر غوښتل خو د خپلی طرحې مخالفیـــن د هغی قبولولو ته راوبولی خو د یر ژر - اسحق نیوټن د نه تامید ونکی شمســـی نظام یو انا لمور د هغه وخت په علمـــی تولنوکی ور اند ي کړ . او د د ي کارسره سره ګله چې د اموضوع خرګنده شـــوه د یر ژر هغه پاراد کس بیا سر راپورته کړ .

د هالی په نوم یو پوه چې د هالـــی د لګم لرونکو ستورو کاشف ګڼل کیږي . د د ي ستونزې د حل لپاره راوړ اند ي شو . د ي سړي د شاهانه تولنـــی (رویال سوسایټی) څخه وړ اند ي یـــا حتی پخپله له نیټن څخه پخواچـــی د استاد ي په خو کی یې کارکاوه - خرګنده کړه . چې د لیږي واټن د ستورو روښنایی د ډېره کمزوري ده او په سترګو د لید لـــو وړ نه ده .

نیمو ټن چې په دغه وخت کی یې عمـــر (۸۰) کاله و - د د ي خبرې په اورید و سره غلی شو البته په د ي باب به کـــو م فکر ورته پید اشوي و . ایه هرصورت شاید په د ي باید هالی د لایل غلـــط وي . هغه پوهه چې نن مونږ ترلاســـه کړي د اسی رابنیی چې که چېرید یوه اتوم په واسطه خبورشوي نور د لید لـــو وړ نه وي نومونږ به نورونه وینو . خوکـــه چېرې د اتومونو د یوي لوي ډلی له خوا د یره روښنایی (نور) په لاس راشي نـــو ستوري به هم له دغی تګلاري څخـــه د باندي نه وي .

له د ي پېښی څخه خو کاله وروسته یوه سویسی څوان ستوري پېژند ونکـــی د (جان فلیپ لویس) په نوم خرګند ه کړه چې د شپی تورواڼی یاتیاره تـــوب په فضاکی د یوي خپرې سیالی ماد ي یـــه واسطه د ستورو د ور انګوبه کشولو پو ري اړه لري . په ۱۸۲۳ کال کی المانـــی فزیکپوه (هنریخ اولبرس) همداسی یـــو د لیل ور اند ي کړ - د د ه په ګروهـــه د ستورو د تیاره کید وعلت هغه لـــړ ي (توماس) د ي . چې مونږ نه شو کولاي یې له نږ د ي ستورو څخه نور لیږي ستوري - وینو - د غه فزیکپوه که څه هم د ومـــره فټ ګام د معما په حل کی نه د ي پاخستی خوبیا هم د پاراد کس مسا ؤلی ته یـــی عمومیت ورکړ ي د ي .

د پېر وخت و روسته په ۱۸۴۸ کـــال (هرشل) په خرګند میتود سره خرګنده کړه چې د پېري یوه سیاله ماد ه د ستور و څخه په لاس راغلی نورجذ ب کړي . یـــا بیا تود ید ونه صورت کی به بیا نور تولید

پاتی په (۸۶) مخ کـــی

(c) ketabton.com: The Digital Library

از اینجا

معتادین سویسی

به گزارش یك روز نامه چاپ سویس در حدود ۲۵۰۰۰ مستهلك ادویه مخدره مانند هیرویین ، کوکائین و الکول در سویس وجود دارد .

روز نامه واتر پیپون داژنیو مینویسد تقریباً ۶۵۰۰۰ نفر استفاده از ادویه مخدره را تجربه کرده اند و ۱۵۰۰۰۰ نفر به طور دایمی و یا موقتی از چرس استفاده مینمایند

روز نامه به نقل از اداره صحت عامه سویس مینویسد ، در سال ۱۹۸۹ در آن کشور به تعداد ۲۴۸ نفر به علت گرفتن مقادیر زیاد مواد مخدر تلف شده اند .

در رابطه به الکول ، مطالعات نشان میدهد شمار اشخاصیکه از اثر مشروبات الکولی بیمار و یا دچار اختلال شده اند به ۱۵۰۰۰۰ میرسد . تعداد معتادین به سگرت در سویس ۲ را ملیون یا ۳۵ در صد نفوس آن کشور راتشکیل میدهند .

راه ابریشم را از نو می پیمایند

سفر جوانان به سواری موتر سایکل که زیر نظر یونسکو صورت میگیرد و فاصله بین پاریس ـ استراخان را خواهد پیمود به تاریخ ۶ جولای از مرکز فرانسه آغاز خواهد یافت .

جوانان درین سفر طولانی راه ابریشم را که برای انتقال ابریشم از آسیا به اروپا مورد استفاده بود ، است خواهند پیمود .

هدف این سفر تشویق و تقویت تماس بین جوانان کشورهای مختلف و ایجاد تفاهم بهتر بین ملت ها خوانده شده است .

یك شرکت موتر سازی آلمان غرب بنام اردبلیو موتر سایکل های مورد نیاز این جوانان و یك تیم تخنیکی را فراهم خواهد ساخت .

این سفر جمعاً بیست روز را در بر خواهد گرفت .

کیلوگرام صد ساله شد

در این اواخر صد ساله گی کیلوگرام بوده شد . از سال ۱۸۸۹ به این طرف در مرکز بین المللی وزن واندازه در پاریس در عمق ۹ متر تحت زمین معیار کیلوگرام که شکل استوانه یی دارد و از مواد پلاتینی که ارتفاع و قطر آن ۳۹ ملی متر میباشد ، محافظه شده است . این رقم استوانه یی رااکثر کشورهای جهان دارند وکوشش میکنند تا معیار کیلوگرام آنها مساوی به معیار پاریس شود . وزن هایی که فعلاً به این معیار ، استعمال میشود ، امکان دارد که در یك میکروگرام غلط باشد . ولی در تجارب وزن جدید راکه ۱۰ برابر دقیق تر از وزن های فعلی باشد ساخته شده است این وزن به اندازه دقیق است که عقربه آن زمانیکه دورتر از پاریس در اتلانتیك توفان باشد ، شور میخورد .

کمیسیون مبارزه علیه سگرت

ـ کمیسیون مبارزه علیه کشیدن سگرت در کنگرس ایالات متحده امریکا به این نتیجه رسیده است که هر قطی سگرت برای دولت ۲ر۱۷ دالر خساره میرساند و آن ها این خسارات را به طور اوسط سالانه ۶۵ میلیارد دالر محاسبه نموده اند که درین جا ضایع شدن وقت کار ، مصارف تداوی و دیگر مصارف شامل میباشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

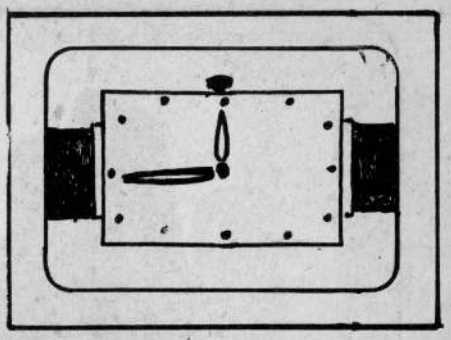

کوچکترین ساعت

یك تهمه اوکراین یك انجن برقی را ساخته که هشتصدم سر یك گوگرد است . کار منحصر به فرد نیکولای سیادرستی در نمایشگاه مایکرومینیاتوری در موزیم پولی تخنیك مسکو به نمایش گذاشته شده است .

سیادرستی از وسایل کاملاً مخصوص مانند سامان آلات قطع کوچك از الماس ساخته شده و موچین به نازکی یك تار مو استفاده نموده است او میگوید دشوارترین کار تنفس به شیوه خاص بود زیرا نفس کشیدن در حکم توانایی برای این اشیای نفیس و ظریف بود که قطعات خیلی ریز و کوچك رابه هوا بلند میکرد .

سیادرستی تمرینات آب بازی را پیش برد تابه اصطلاح نفس بخنه کند و حتی قهرمان آبهازی شوروی هم شد .

سیادرستی کوچکترین ساعت جهان را ساخته است که در رأس یك پروانه مطلا با نازکترین بال های شیشه یی جابه جا گردیده است . ده سال تمام در کار بود تا سیادرستی بتواند قطعات داخل ساعت رااز ۰٫۰ تا ۰٫۰۰ ملیمتر باهم وصل نماید ، قطعاتیکه از فولاد ساخته شده وبه عقیده مخترع آن میتواند برای پنجاه سال بدون درنگ کار کند .

مارکبرا

ـ مارکبراي موزمبیقی که در جنوب افریقازیاد به چشم میخورد ، از جمله خطرناکترین مارهاي این قاره است این کبرا بعدازآن که محلات خود را ـ خورد کرد از دهان خود ازطریق سوراخ دندان هاي خویش زهر را ـ پاش میکند . وعموماً چشم هاي انسان را مورد هدف قرار میدهد ، زهر این مار تقریباً سه متر دورتر پاشش میشود وتصادم زهرمار به چشم سبب درد شدید حتی کورشدن ، انسان میگردد . باید یادآورشوم که این مار ، زهر خود را فقط در وقت دفاع از خویش پاش میدهد ،

پیدایش چتری

ـ قرارمعلوم ، چتري اولین بار در چین اختراع شد . البته براي جلوگیري از پرتو آفتاب ، نه براي رفع ریزش باران . براي اولین بار چتري در انگلستان درسال ۱۷۵۰ رواج پیدا کرد . یعنی درزمانیکه (جوناس) در هواي بارانی درلندن باچتري به کوچه برامد و مردم رامتوجه خود ساخت . این عمل وي از خود ، طرفداران ودشمنان داشت ، وازجمله دشمنان این کاروي گادي رانهاي لندن بودند که میگفتند : لندنی ها ـ ازین به بعد درگادي هاي سرپوشیده ، نه بل درزیر چتري خود را پنهان خواهند کرد .

خوابهای کوتاه وخوابهای دراز

ـ تحقیقات چندین ساله روان ـ شناسان سویسی نشان داده است که خواب شب ماه هاي می وجون کوتاهتر است وانسان درماه هاي سپتامبر و اکتوبر خواب هاي طولانی میبیند . زن ها نسبت به مرد ها یك ساعت اضافه تر استراحت مینمایند .

و از آنجا

(c) ketabton.com: The Digital Library

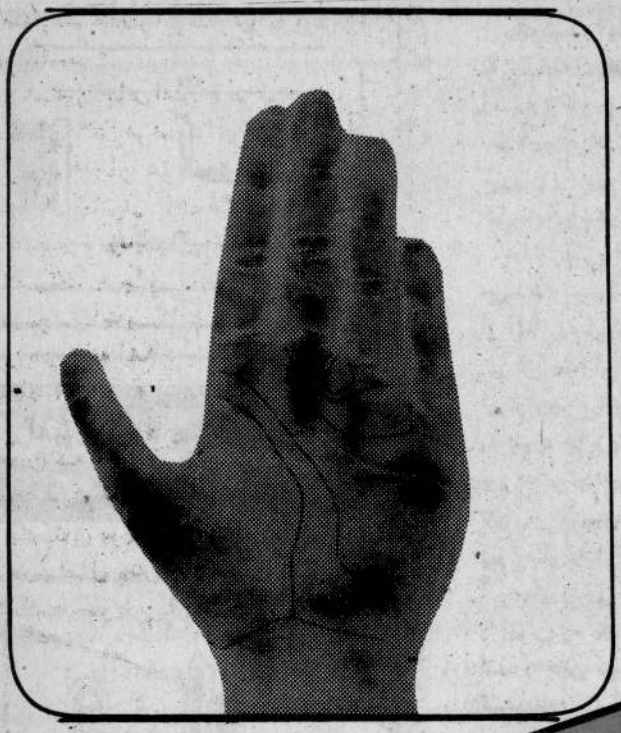

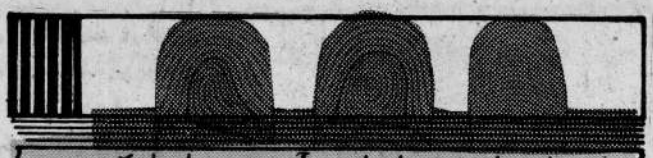

در زمانه های قدیم انسان به آموزش خطوط کف دست خود آغاز نمود تا سرنوشت خود را در آن بخواند به این ترتیب کف بینی و کف شناسی به شکل رمزی آن آغاز شد .

مگر امروز کسانی هستند که کوشش میکنند معنی نمونه های مکمل خطوط کف دست انسان را به یک اساس علمی و واقعی دریابند . علم نمونه های خطوط کف دست که به نام Dermatoglyphosis کف شناس معاصر یاد میشود توانسته است از روی یک تعداد ارقام نقاب بر دارد .

کف شناسی معاصر

آگر به کف دست تان بینید خطوط تاب خورده عمیق و ضربدار را که پیچیده گی های آن به جهات مختلف و متعدد شکل گرفته است، خواهید دید. بر سر انگشتان و یا کف دست تان خطوط زیبایی را که به نام خطوط برجسته یاد میشود دیده میتوانید .

چرا طبیعت جلد انسان را چنین خلق نموده است ؟ یکی از علما هم این خطوط عبارت از قدرت چنگ زدن و چسپیدن دست است در حالی واقعیت است که انسان در گرفتن اشیا مشکلاتی ندارد . پوست سر انگشتان و کف دست با نهایات یا انجام های عصبی حساس پوشیده شده است .

این نهایات مملو از خطوط برجسته وظیفه شان را مبنی بر تضمین حس لامسه دقیق باز گو میکند . این خطوط بروی جلد جنین که ۸ هفته عمر داشته باشد ، ظاهر و در طول حیات بعدی بی تغیر باقی میماند .

کار شناسان نمونه های خطوط برجسته را به چهار شکل اساسی تقسیم کرده اند که این اشکال عبارتند از : کمان ، حلقه ، پیچان و مکمل .

البته تمام انواع بین المللی نیز ممکن است که وجود داشته باشد . تقریباً صد سال پیش تحقیقات وسیع کف شناسی در بین مردمان مختلف آغاز شد . پرسشی به وجود می آید که چی طور اتفاق افتاده که پخش و انتشار همین نمونه های مشخص " کف دست و یا انگشت " در بین مردمان جهان در مطابقت با قوانین معین جغرافیایی و نژادی تبارز نموده است . طور مثال در بین گروپ های منگولیایی که مورد پژوهش قرار گرفته است شکل پیچان بیشتر نسبت به اروپایان اتفاق میافتد ، در حالیکه در بین مردمان اروپایی اشکال کمان و حلقه بیشتر دیده میشود . مگر از شمال به جنوب اروپا تناسب مقدار شکل کمان به طور قابل ملاحظه یی افزایش میابد ، همچنان از غرب به سوی شرق ، این تناسب افزایش

(c) ketabton.com: The Digital Library

یافته و سرانجام در منگولیا به اوج خود میرسد.

دستاوردهای اندوخته شده بشر شناسان را در عرصه های آموزش آنها در مورد انسان ها مجلات زیست شان، گسترش نژادها و در عرصه همانندی و نزدیکیهای قومی بین آنها کمک میکند. جای تعجب نیست که این موضوعات بسیار سود مند است. روی هم رفته اشکال یاد شده از دوران ایجاد انسان، وجود داشته است این اشکال از روی چین های انسانی تعیین شده، ثابت بوده و با رشد بعدی دیگرگون نمیشود.

یک مثال مربوط به این سال: چندین سال پیش اشکال کف دست و انگشت بصریان را مطالعه کردم.

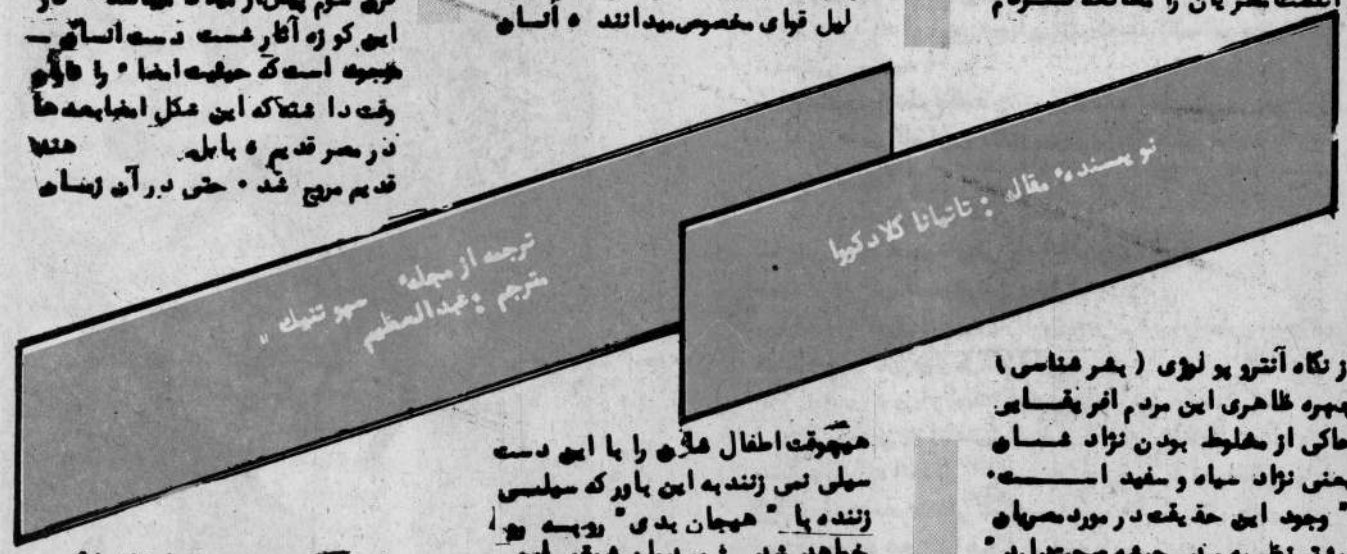

از نگاه آنتروپولوژی (بشر شناسی) چهره ظاهری این مردم اغریقایی حاکی از مخلوط بودن نژاد شان یعنی نژاد سیاه و سفید است. "وجود این حقیقت در مورد مصریان بیشتر نظر به مردم حبشه صحت دارد" در عین حال دست آورد های کشفنا- سی معاصر این مساله را تایید کرده است که مردم مصر یک حالت بین البینی بین دو نژاد را دارند. اشکال - انگشتان آنها را با اروپاییان جنوبی وصلت میدهد، در حالیکه اشکال کف دست شان شهادت بر خون اغریقایی شان میدهد.

روشن است که اشکال کف دست انسان فقط یک تلوین غیر گونه‌یی طبیعت نیست، دانشمندان به این نتیجه رسیده اند که این اشکال - سگنال های آینه مانند چین های انسانیست. ممکن است این علامات برای کشودن اسرار بسیاریهای ارثی کمک کند و به این دلیل نژاد شناسان و طبیبان به کف شناسی علاقه مند شده اند.

دانشمندان همچنان ابراز نظر منصفانه یی هم در مورد خطوط کف دست نموده اند که بنا بگفته کف شناسان حرفه یی این خطوط تعیین کننده استعداد ها، بیماریها، سرنوشت و غیره است - نتایج خوب بوده اند. ملاحظه شده است که تقاطع خطوط چار انگشت کف دست خیلی به ندرت اتفاق میافتند. یک تعداد مردم یعنی جا دویی را به وقوع چنین حادثه نسبت میدهند طور مثال تا امروز مردمان غرب جاوا موجودیت چنین خط را در دست چپ دلیل قوای مخصوص میدانند، آنان

بلسته رقم نشانه های قیاب دیگری نیز وجود میداشته باشد، طور مثال در انگشت کوچک به جای دو خط یک خط مورب وجود میداشته باشد.

حالا دانشمندان به اشکال کف دست بیماران دارای امراض روحی کم عقلی، صرع، میرگی، دیابیت شکری، Psoriatics بیماران گلاکوما ولادی علاقه مندی پیدا کرده اند. glaucoma فشار کره عین چشم.)

خیلی پیشتر از به وجود آمدن کف شناسی معاصر، انسان از اشکال انگشتان خود استفاده میکرد. در یکی از موزیم های ایالات متحده، کوزه گلی چنایی موجود است که مربوط به قرن سوم پیش از میلاد میباشد. در این کوزه آثار شست دست انسان موجود است که حبشه امضا را قائم وقت داشتند که این شکل امضا بعد ها در مصر قدیم، بابل، هند قدیم مروج شد. حتی در آن زمان

همچوقت اطفال شان را با این دست سیلی نمی زنند به این باور که سیلی زننده با "همچان بدی" روبرو خواهد شد. مردمان شرق این خط را در کف دست به مثابه نشانه خوشبختی شناخته و موجودیت آن را در هر دو کف دست به منزله داشتن قدرت و انرژی و پیشرفت در آینده میدانند.

هیچکس نمیداند چرا چنین یک خطی شکل میگیرد. مگر ملاحظه شده است که این خط هم زمان با موجودیت یکی از انواع "Syndrome" یک مرض ارثیست یعنی "Mongolism" وجود میداشته باشد. بیماران منگولیزم را اطفال تولدی تشکیل میدهند که چهره منگولیایی داشته دارای چهره پهن، چشم های تنگ پیشانی بلند و رشد کم عقلیه اعتقاد

انسان متوجه بوده که اشکال انگشت میتواند نمونه های مختلفی داشته باشد.

حالا کشف شده است که آثار انگشت حتی دوگانه گیهای مشابه از هم متفاوت است. مطابق به محاسباتی که در سده ۱۹ توسط فراسیس گالتن "یکی از مؤسسین کشفناسی معاصر" صورت گرفت، روشن شد که این اشکال میتواند بیشتر از یک ملیارد گونه مختلف باشد، هرچه باشد این اختلاف آثار انگشت است که معمولاً پولیس را قادر میسازد تا متهم را بیابد. در سال های اخیر، تشخیص هویت یک فرد از روی

بقیه در صفحه (۹۱)

(c) ketabton.com: The Digital Library

کلمنتین

نوشته از: رومرت گابلرد

ترجمه میر حسام الدین بروهنز

پاورقی‌های گذشته

جگویز برخاست بروی میز مشروب را جستجو کرد . جگویز دوباره نزدیک او آمد ، چنان نزدیک که کلمنتین صدای تنفسش را میشنید .

کلمنتین با تضرع گفت :

بشنو ، هرگاه از این اتاق بیرون بروی ، من برایت وا پس را می آورم .

جگویز مسخره گی کنان گفت :

— چی گونه در این تاریکی راه اتاقم را بیابم .

— به گونه یی که بستر مرا پیدا کردی .

— خوبست میروم از این که اذیتت کردم ، باردیگر پوزش میخواهم . من جگویز نام دارم

جگویز دیل دو پار گویت . اسم را فراموش نکن .

وقتی جگویز به اتاقش میرفت ، با خود خندید . جگویز — هنگام ورود به اتاقش با شتاب چراغ روشن را زیر بستر پنهان کرد و با حوصله منتظر کلمنتین نشست تا با بوتل وا پس بیا — ید متوجه شد که آهسته از زینه پایین رفت . از بیرون صدای باران به گوش می آمد . توفان به شدت غوغا دا — شت . پونارد چنان به خواب عمیق فرو رفته بود که تا پسه سامانی هوا در وی تاثیری نخشید . سرانجام کلمنتین پله ها را پیموده ، در دروازه را باز کرد . وقتی در دروازه را از عقبش بست ، جگویز از جا دست او گرفت و به لرزشی کهید آن خونرو را در بر کشیده بود ، ملتفت گشت .

کلمنتین در حالیکه برای نجات خود ، تلاش میکرد گفت :

دستهرا رها کن اینک برایت وا پس آوردم ... بگذار بروم .

اما جگویز او را همچنان به سوی خود میکشید و میفشرد .

— تو اینک در دستان شیر قرار داری ، زیبا روی من !

هرگاه پدرت بیدار شود و تراه ر اتاقم بیابد ، در مورد ت چی فکر میکند ؟

کلمنتین گردنکش و نافرمان ساکت ایستاد . ضربان قلبش را شمار کرد بی اختیار قامتش را با قامت جگویز چسپانده ولبا — نش را ...

— رها یم کن !

(c) ketabton.com: The Digital Library

کلیمنتین آهسته سخن میگفت . و بسیار ضعیف . وی را به دور شدن وا میداشت . همینکه دید نور کمرنگ از عقب بستر به مشاهده میرسد ، گفت : شما دروغ گفتید . و خواستید به بهانه یی مرا به اتاق خود بخوانید . چرا مرا خواستید ؟

— جذبهٔ زیبایت مرا بیخود ساخته است !

— کلیمنتین با تلخی گفت :

شما را مرد پر نجابتی تصور میکردم .

یک ساعت پیش چنان خوب به نظرم می آمدید که تصویر تانترا در روی پاهایم میدیدم . اکنون یک خواهش دارم که دور شوید . جگویز کوشش داشت کلیمنتین را به سکوت وادارد بدون درنگ وی را سخت در آغوش فشرده و لبانش را سکیده برای یک ثانیه کلیمنتین با سرعت و با همه قوت جگویز را از سر پرتاب کرد . مجادله شان به حدی دوام آورد که یکی از چوکی ها شکست جگویز با شتاب و اضطراب ، کلیمنتین را رها کرد . پنجه هایش به سان تکهٔ یخ منجمد شده بود ، تمام بدنش میلرزید . پدرش هیچ باور نمیکرد که او برای یکانه در اتاق خوابش مشروب بیاورد ، دیری نا گذشته صدای یونارد که دخترش کلیمنتین را صدا میزد ، بلند شد .

جگویز جواب داد :

من بیدارش کنم . خوابم نمیبرد ...

برایتان لا قهوه بیاورم .

— خیر لازم نیست . من دوباره خواب میکنم . شب خوش یونارد .

— شب خوش .

آن دو دقت کردند که یونارد دوباره به اتاقش رفت . به سهولت ، نفسی به راحتی کشیدند . کلیمنتین به روی یک حرف ، اتاق را ترک گفت . و جگویز گفت :

— لطفاً یک لحظه بمان تا مطمین شوم که دیگر آزرده و ناراحت نیستی . پدرت کاملاً آرام خوابیده است .

کلیمنتین گفت :

— من احمق نیستم . این شما استید که برای من ، روی پاهای خوشم را اخلال کردید . شما به نظرم چنان قشنگ و پر جذبه جلوه کردید ...

— در میهمانخانه ساحلی شما مردان زیادی را رفت و آمد دارند ، به ویژه افراد ، ریاییکه مدت زیادی را در سفر بوده و هیچ زن را ندیده اند .

راستی امشب دروازهٔ تان باز بود ؟

— فراموش کرده بودم که آنرا ببندم . با اطمینان برایتان میگویم که هیچکس به شمول شما به من دست نمی یابد .

— هیچوقت ... آخر می میخواهم با شما ازدواج کنم !

— چرا میخواهید با من ازدواج کنید ؟

— بخاطر قشنگی خیره کننده تان کلیمنتین . رنگ چشمان تراد وست دارم ، شفافیت تن و موهای تانترا ...

— متاسفانه نمیتوانم با تو ازدواج کنم چون مردی از نژاد دو پارگویت با دختر یک میزبان می فروش ابداً اجازهٔ ازدواج ندارد .

— اکنون من مجبورم امیدوار استم به زودی راه سفر تان را در پیش گیرید و دیگر ابداً در مورد من چنین تصور نکنید .

جگویز تصور کرد او را زخم زبان زده و در دلش دروغها گفته است . اکنون برایش ثابت شده بود که از اشتیاق کودکانهٔ او ، یک تصویر طلایی ساخته است .

— خوش بخوابید کلیمنتین .

— اوه ، اکنون من نمیخواهم ...

اینرا گفته و روان شد .

— یک بار دیگر معذرت میخواهم و اگر بگویم که میتوانم همراه یتان ازدواج کنم حرف دل و روانم را گفته ام . سوگند میخورم که این عشق را فراموش نکنم . قشنگی تان جادو یم کرده است .

جگویز که دیر یافت وضع محیطش منقلب گردیده و باره او را بسوی خود کشید . لب روی لبانش گذاشت . کلیمنتین ممانعت نکرد . جگویز پی برد که دیگر مخالفت ندارد .

جگویز به حرف آمد :

شب خوش کلیمنتین . سلامت باشید .

شفق هنگام ، لحظه یی که کلیمنتین و پدرش هنوز به خواب بودند جگویز اسپش را زین کرد و از میهانخانه ساحلی حرکت کرد . با آن که بسیار کم خوابیده بود ، خود را سرحال و آرام احساس کرد .

باران نمیبارید . اما آسمان خاکی رنگ بود .

جگویز در شفق صبحگاهی ، اسپش را به جلو رانده و به یاد ماجرای شب گذشته افتاد ، او میدانست که یک خاطرهٔ قشنگ و ماندگار و یک محبت سرشار به همیشه با اوست و ابداً رهایش نمیکند .

***

بنابه هدایت فرماندار پولیس ، در یکی از گوشه های یک کوچه دواز در پاریس ، یک لاتری روشن بود هنگامیکه جگویز دو پارگویت به همراهی برادرش پیری دی فاورو توز از کوچه تاریک عبور میکرد با خود اندیشید که چی قدیر شده که از آن جا گذر نکرده است . او یک نوع محبت پدرانه نسبت به (پیری جوان) داشت . پیری از میهمانان پر گویت مالک یک قمارخانه بزرگ محله بود .

جگویز در برابر این قمارخانه به خشم آمده و گفت :

— پیری در چنین یک شام زیبا اشتیاق زیاد به هواخوری رفتن دارد .

برادرش گفت :

— پیر یدنت فوکیی ، نماینده فرانسه در هفته فروش در چنین جاست . تو میدانی که من چی قدر میل دارم پیانو را در هند غربی به دست بیاورم . کاکای ما همیشه میگفت که یک انسان جوان با شجاعت و مصمم خوشبختیش را در مستعمرات به خوبی میتواند باز یابد .

— جگویز به شانه اش زد و گفت :

— فراموش نکن هرگاه در سانیت کریستوف و یا در جزیره مارد ینیک در قمارخانه یی مثل این جا مصروف میشوی همه چانس را از دست میدهی .

در ۲ ادامه دارد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

از اصالت تا تقلید

نوشته‌ٔ هومن

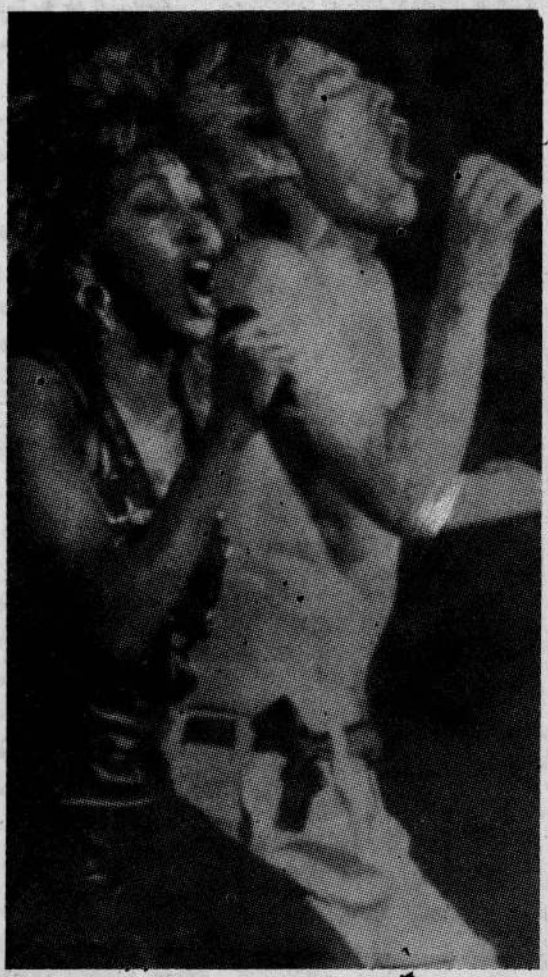

مدتهاست مسأله یی ، ذهنم را به خود مشغول ساخته ومرا به اندیشیدن واداشته است. رویداد از آن جا آغاز میشود که در چند محفل ونشست خوشی دوستان وآشنایان ، عده یی انگشت شمار از جوانان را دیده ام که به مجرد بلند شدن آواز موسیقی ، آن چنان با اشتیاق درمیدان پیدا میشوند وبه رقصیدن آغاز میکنند که اگر رقاصه یی را با پول گزاف استخدام کنید ، همان طور باشوق وازته دل نمیرقصد ... منتها این نوع رقصها با رقص‌هاي رقاصان ماتفاوت هایي دارد . یکی در کیفیت شان ودیگر آن که رقاصان ما ، حرکات موزون وبامفهوم راآن چنان با دست چشم و ابرو بانرمش اندام اجرامیکنند که بیننده در وراي آن چیزي مییابد و احساس میکند که هنرمند به زبان حرکات واداها چیزي میگوید و پیامی دارد . ولی در این نوع رقصها که (دیسکو یا برک دانس) خوانند ش حرکات خیلی ثقیل و براي کسانی چون من نامفهوم است. مثلاً : لگدي با شدت به طرف بالا حواله میشود ویامشتی باهمه قدرت به طرف راست ویاچپ زده میشود وباري رقاص خود رابه روي سینه به زمین پرتاب میکند .

درمحفلی سه تن نوجوان همینطور میرقصیدند وگویا دین خود رادرمقابل عروس و داماد ادامیکردند وحتی سبب دلتنگی آواز خوان شده بودند وا و را به آوازخوانی نمی گذاشتند .چون بیهم میرقصیدند . من از دوستی که کنارم نشسته بود ، پرسیدم که :

آن جوان که پیهم لگد به هر طرف حواله میکند ، کیست ؟

گفت :

ـ از دوستان داماد است.

گفتم :

ـ آن جوان دیگرکه بیشترمیچرخد ؟

گفت :

به او(... دیسکو) میگویند ، در هرجامحفلی باشد ، او می آید ورایگان میرقصد ... گفتم :

ـ آن جوان دیگر که پتلون گلابی پاچه تنگ دارد ؟

گفت :

ـ او برادر عروس است.

پس از رقص طولانی آن جوانیکه بیشتر لگد وارمیکرد وسروروپیش عرق ریزان بود جمپر و پتلون سیاه چرمی بزرگتر از جانش پیراهن وجوراب نارنجی ـ داشت ، نزد یك میزما آمد وآشکارگردید که پدرومادر همین پسر درمقابل ما قرار گرفته اند . پدر باخنده رضایت آمیزي نخست به جانب پسرش که موهاي تاج خروسش تقریبا ازعرق تر شده بود نگاهی کرد وسپس به طرف من دید و گفت :

ـ نسل جوان است ... !

آن پسر کنارمن نشست ، در سینه اش تصویر مدور رنگه یی دیدم ، به تصویر دقیق شدم ، خودش گفت :

ـ مایکل جکسن است ، خواننده معروف نسل جوان .

گفتم :

ـ شما به او علاقه دارید ؟

گفت :

ـ بلی من به او وآهنگهایش فوق العاده علاقه دارم .

گفتم :

ـ کدام آهنگش رابیشترد وست داري ؟

گفت :

ـ همه آهنگهایش را .

گفتم :

ـ یکی از آهنگهایش رانام بگیر.

گفت :

ـ همه آهنگهایش راد وست دارم ، ولی من معناي آهنگهایش رانمیدانم ، اما آوازش و حرکاتش خوشم می آید . گفتم مفهوم حرکات اورامیدانی حین آواز خوانی یك بار خود راروي زمین به پشت قرار میدهد ، چون چرخك میچرخد ، معناي این حرکت چیست ؟

گفت :

ـ نمیدانم اما خوب میرقصد ...

شماراچی درد سرید هم آن جوان طرز لباس پوشیدن به مود ، رقص دوست داشتن وآشنایی باخوانده هاي خارجی رانمونه یی از فرهنگ و ـ نمودي از نسل نو دانست وهمه این پدیده ها راجزء فرهنگ نوخواند و ـ افزود :

ـ اگر ماخود رابااین فرهنگ عیار

(c) ketabton.com: The Digital Library

غوث زلمی پاسخ میدهد

حالا که پرسیدید پس بخوانید

نجلا سروش از شهر مزار شریف :

س: چرا بعضی از هنرمندان در تلویزیون یک آهنگ را دو بار لبسنگ مینمایند .

ج : به خاطریکه برای بار سوم کاملاً آماده گی داشته باشند !

عبدالبصیر مایی وولید میرزاده از شهر مولاعلی :

س: خبرشدیم دست دخترک حاجی کامران شکسته ویلسترمی باشد چرا ؟

ج : زیرا از پدر میراث دارد .

حبیب الله سرباز سند ۸ . ویرا سیمی ولایت سمنگان :

س: خبرشدیم که احمد ولی وهنگامه عروسی کردند ، بعد آجدا شدند فعلا کجازنده گی دارند ؟

ج : عروسی کردند ، توبه نمودند . ازهم جدا شدند ، وفعلا یکی درشرق دیگری درغرب (هند ـ المان فدرال) به زنده گی هنری شان ادامه میدهند. کسی هم نبود تابین شان اصلاح کند چه مردمان بی انصافی !

کریمه اسودی ازخوشحال مینه و مهستی سروش محصل طب کابل :

س : چرا بعضی هنرمندان درمورد یک هنرمند دیگر ابرازنظر خصمانه میکند؟

ج : اینکه چراخصمانه ، عقل منهم قد نداد زیرا این عمل ناجوانی است ، اما اگر ابرازنظر مسوولانه واگاهانه و وارد باشد ، ذهنی سعادت انتقاد شونده !

سلما نزاروفریبا نزارمحصلان طب کابل :

س : چرا دختر فلم فرارد یگرد رفلم ها کارنمیکند ؟

ج : بیچاره ازفلم ها خود را فراری ساخت وقرار درمنزل مصروف کارهای یک که بانواست .

نسازیم ، ازجهان متمدن عقب افتاده ایم و فاقد (فرهنگ امروزی) خواهیم بود و ـ اضافه کرد :

ـ درملک ماکسی قدر خواننده ورقاصه دیسکورانمیداند وبرای شان موقع نمیدهند اما همین هنرمندان وقتی به خارج میروند آهنگهای خود را اجراء میکنند ، اصلاکسی فکرنمیکند که افغانستند ، همه فکرمیکنند که خارجی استند .

ازتعریف فرهنگ وتمدن میگذریم ، معنا پیست مکرر ، آغاز سخن ما این است که آیا فرهنگ امروزي به مفهوم تمدن جهانی میتواند وجود داشته باشد ؟ هرفرهنگی باید دارای پایه های اجتماعی باشد .

برمشی پیش می آید که این فرهنگ ـ فرهنگ کشورهای استیلا گر ـ چی طور میتواند درجامعه وکشوری که پایگاه نداشته باشد ، نفوذ کند ؟ به باور من بایست قشری وجود داشته باشد که حامی این فرهنگ بیگانه بوده وکاریکاتور فرهنگ دیگران میتواند دروجود آن ها تجسم یابد . همین قشر توانمند است که به کمک عوامل دیگر ، میتواند برافراد به ویژه جوانان ناآگاه و بی خبر ازفرهنگ ماراچیزی به عنوان ((فرهنگ نو)) بدهد . آن هاراخالی ومیان تهی بسازد . دوستدار مایکل جکسن ها ، بیگانه ازخودبی خبر ازپیشینه وفرهنگ خویش ، انسانهای سطحی ، انسانهای فرهنگ ستیز ، مزدورصفت ومطیع امپر

نمیر . . . پتلون های گشاد ، کرتی های کوچک ، نکتایی به شکل شوالیه ها ، بوت ها همچو چموس ، موهاتاج خروسی و . . . .

دراین پدیده هاچی دستاوردی ـ نهفته است که فرهنگش بنامیم . یک نکته آشکاراست که فرهنگ بیگانه ، باهمه ترفند هاو لقلقه بازیهای عاملانش ، نمیتواند درجامعه ما پایه واساسی داشته باشد ، فرهنگ بدون زیربنا ، چیزیست بادرهوا ، فرهنگ فیر و وارداتی خس روی آب است ، پوک است وزن ندارد وهرگزجامعه ، آن راجذب نمیکند ، ولی هرج ومرج فرهنگی قادر خواهد بود زیان های جدی رابه فرهنگ ما وارد کند ، نباید اجازه داد که تن نیمه عریان وبرهنه تن فروشان را به عنوان فرهنگ جازد ، نباید حرکات ناشیانه راهنرنامید ، نباید بی قید وبندی را آزادی گفت ، نباید وابسته گی رازیر پوشش فرهنگ و دموکراسی جازد ، ذهن جوانان را مغشوش ساخت وبه آنان بی تفاوتی را تزریق کرد .

فرهنگ هویت ملی وبزرگترین حافظ ملت ها دربرابر هجوم عوامل بیگانه است . هویت هنرمند در فرهنگش متجلی میگردد ، شخصیت هنرمند نمیتواند از شخصیت مردمش جدا باشد ، هنر ، هنرمندان مانمیتوانند در قالب فرهنگ و یا تمدن غربی بروز کند ، هنرمند ما در قالب وهیئت افغانی تظاهر میکند . هرگزهنرمند

برای بیگانه نمیخواند ونیازی به بیگانه ندارد ، هنرمند ما به مردم خود ، هنرنمایی میکند وهنرخود را در خدمت مردمش قرار میدهد ، هنرمند ما فاتحانه درعرصه هنرجهانی میتازد وبا هویت میخواند نه بی هویت وبی فرهنگ ، هنرمند ما وجوانان ما باشکل وشمایل افغانی به استواری به پیش میروند وهرگز به فرهنگ تحمیلی وبیگانه نمیچسپند ، هنرمندان ما ، آوازخوانان ما درسطح جهانی تبارزکرده اند ، اما با هنراصیل ، نه چون آن جوان که هنر رابه عاریت گرفته وبه بیگانه میخواند .

نباید اجازه داد که عده یی انگشت شمار ، محیط دانشگاه ومکتب راتبدیل به محل نمایش مود لباس مسخ شده ، ترب نمایند ، نمیشود جوانان ماخود بتکروسازنده لباس موزون به خود باشند ولباس هایی راکه اصالت دارد و زخود شان است به نمایش بگذارند ؟ نباید تلویزیون همچنان مسایل فرهنگی رادرحاشیه بگذارد وبازهم نمایش فلم های مبتذل را ادامه بدهد . ـ سازمان های اجتماعی میتواند درزمینه نقش سازنده تری ایفاکنند وازبی تفاوتی دراین زمینه فارغ گردند . اگراین بی تفاوتی هاوتاحدی هم درسطح مقامات مسوول ازبین نرود این مشکل همچنان باقی خواهد ماند ولازم است تدابیری درسطح عالی اتخاذگردد .

این بدان مفهوم نیست که دروازه های کشور به روی خارج بسته شود وهر پدیده رامنحیث عامل بیگانه ردکنیم

(c) ketabton.com: The Digital Library

سلسله گنج ادبیات شوروی

نرگس

سرگذشت و تعریف

از ع. بس

تنظیم کننده نوریه جمال

او آرام و سر به زیر بود ، آهسته آهسته حرف میزد ، نگاه های خسته‌اش به گوشه و کنار اتاق میغلتید و در آنجا لحظاتی لحظه هایی آرامش پیدا میکرد باز آهی میکشید و حرفهایش را میگفت حرفها بیکه هیچ باهم ربطی نداشتند . ولی هرچه بود من کوشش کردم که بدانم چی میگوید ... :

یك روز کوتاه زمستانی بود آن روز این قصه آغاز شد ، قصه یی که گفتنش دردیست و ناگفتنش رنجی ، آن روزیکه آسمان خاکستری ابرهای سیاه و بزرگی را در بر داشت باد — سردی میوزید و سرما، تنم را می آزرد شتاب داشتم و میخواستم از سردی هرچه زود تر بگریزم و به خانه پناه ببرم ، همینکه نزدیك دروازه خانه رسیدم و داخل حویلی شدم ، خواهرم با لبخندی گفت :

مبارك باشد ، سرانجام ، خانواده نرگس راضی شد و لفظ دادند ...

لبخندی زدم و به اتاقم رفتم ، هنوز لباسم را عوض نکرده بودم که همه اعضای خانواده مان به اتاقم ریختند و تبریکی دادند و یك ، یك قصه خواستگاری را آغاز کردند من خوشحال بودم ، زیرا نرگس را دوست داشتم او دختر جذاب و مقبول بود موهای سیاه و درشتی داشت . چندین بار که او را دیده بودم ، سرش را به زیر افگنده بود او مرا میشناخت و از اقوام ما بود ، گاهی همدیگر را در بعضی محافل دیده بودیم ، ولی با من هیچگاهی حرف نزده بود ، اما با آن هم دوستش داشتم یك باره احساس کردم که نرگس حالا متعلق به من است .

شب شد وقتی میخواستم بخوابم به اتاقم آمدم ، آن جا خاموشی بود یك خاموشی مطلق و من از این سکوت لذت میبردم زیرا میخواستم تنها در خیال نرگس باشم . در بستر افتیدم ، بستر م ارامش هرشب را نداشت . از پس پهلو به آن پهلو افتیدم ، هر بار که نگاهم به نقطه یی دوخته میشد آرام آرام تارهای خیال مرا چهره گندمی و جذاب نرگس نوازش میداد ، در آغوش جام خوابم برد ، چنان خواب خوشی که ندانستم چی گونه صبح شد و صبح نهز خیلی سرحال و عادی راهی دفتر شدم .

و اما شب ها ... برای خیال — دیدار نرگس بی تاب میبودم لب

(c) ketabton.com: The Digital Library

پنجره میایستادم وبه آسمان تیره و قار
میدیدم ، میدانستم در پس ابرها ستاره-
کان شوخ و شاد پنهان بودند . همه
نگو نه که نرگس جذاب من برای من
پنهان بود . و من حق دیدارش را —
نداشتم، دردی در دلم چنگ زد و —
آهسته روی بسترم نشستم ، صدای
نرگس را میشنیدم ، صدای او را که
برای دیدارش ناقرار بودم ، اما حق
دیدارش را نداشتم .

سر انجام محفل شبینی خوری ما
را به راه انداختند و من و نرگس هر دو
مانند چلچله های آزاد در بهار
عشقمان پر و بال میگشودیم و به آینده
خویش میرفتیم چی تصور سبز و تازه پی
داشتیم . اینده ، مادر خیال ما سراسر بهار
بود . ما هر دو شادمانه گام برمیدا —
شتیم و آرزو میکردیم که همه ما را ببینند
و از خوشبختی خود لذت میبردیم .

هرروز که میگذشت ، نرگس را —
بیشتر از پیش دوست میداشتم و بارها
برایش میگفتم ، که دوستت دارم !
و او میخندید و میگفت : یعنی بیشتر
از دیروز ، کمتر از فردا .

نرگس طبع شاعرانه داشت ، شعر
میگفت و از زنده گی نامه شاعران و —
قهرمانان برایم قصه ها میکرد . از شهر
های باستانی و از قصه هایی که در ان
جا گذشته یکایک برایم میگفت ، شعر
های مولانا و حافظ و سعدی را —
میخواند و همیش میگفت طبیعت را
دوست دارم .

هنوز به یادم است آن شامی که
بارانی تند میبارید و ما به سوی خانهٔ
شان میرفتیم ، باران آن چنان تند
بود که سر و صورت ما را میشست . من
از سردی میلرزیدم ، خیلی هوا
سرد بود ، دستش را به دستم گرفتم
دستانش گرم بود ، با تعجب پرسیدم
نرگس در ین هوای سرد ، تو خنک
نخورده ای ؟ بالبخندی گفت :
وقتی هر گرمی و سردی طبیعت را
با چشم و خیال عشق به طبیعت ببینی
هیچگاهی سرد نخواهی شد .

او شعر میگفت ، قصه ها مینوشت
من شعر های او را به یاد دارم .
شعر های درد آلود او را ، وقتی
میپرسیدم چرا همیشه درد و غم
در ذهن توست ؟

هیچ نمیگفت ، شاید او درد را
دوست داشت . و من هیچگاهی از
یاد او دور نیستم .

خیالهایی که او داشت حالا یکایک
در ذهن من جان میگیرند و صدای
او در گوشم زمزمه دارند و هر شام را
به شب و شب را به صبح میرسانم .

آری ! نامزدی ما مدتی زیادی —
طول نکشید و ما با یک نکاح ساده هر-
وسی کردیم و به زنده گی تازه یی
پا گذاشتیم . من و نرگس با پدر و —

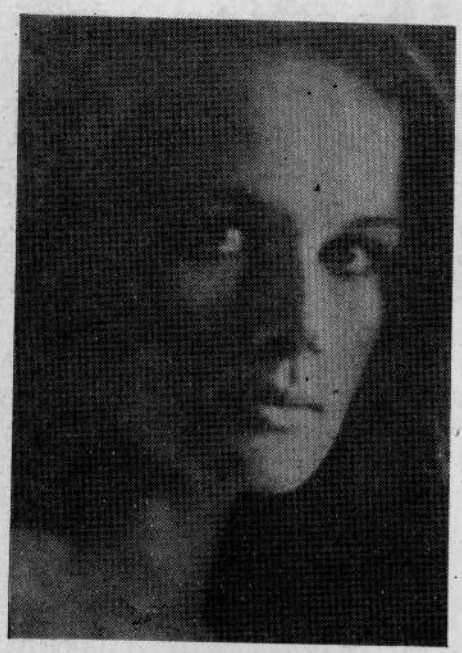

مادرم یکجا زنده گی میکردیم . خیلی
دیگر کونی در خانواده ما آمده بود .
نرگس غذاهای لذیذی میپخت ، خانه
ها را با مناظر مقبول به شکل دیگری
در آورده بود ، من احساس میکردم —
خوشبختم ، خوشبخت ترین مرد ...
همه او را دوست میداشتند ، ماه ها
گذشت و ما صاحب پسری به زیبایی
گل نرگس شدیم .

نرگس من زینت محیط و فامیل ما
بود . من با قدم نیک او صاحب همه
چیز شدم ، در محیط کارم آسوده بوده
دم معاشم کافی بود ، هر چیزی
میل داشتم میخریدم ، حتی تعداد
دوستانم زیاد میشدند . دیگر خودم
را میان دوستانی که بهتر بگویم
دشمنانم بودند می دیدم ، همه
شان در روز های رخصتی به خانه ما
می آمدند . محل تفریح آنان خانه
ما بود ، شامها یکی پس از دیگری
میرسیدند و شب ها با موتری که
داعتم همه آن ها را به خانه های
شان میرساندم یک شب باز هم —
دشمنان دوستانم را به خانه ها —
یشان رسانیدم و خودم دوباره به
خانه آمدم . دیدم نرگسم بیمار است ،
ولی چشم عواطف و انسانی مرا خیره
بوده اری بسته نبود . پس آن که توجه
کنم به روی بسترم افتیدم و به خواب
خوشی فرو رفتم ، آنشب خیلی شراب
نوشیده بودم ولی گناه شراب نبود ،
گناه پول های حرام من بود که مانع
نوازش من به نرگسم شد . روز ها پی
آمدند و رنگ نرگس را زرد میکردند و
میرفتند هر روز که میگذشت نرگس
لاغر تر میشد .

نمیدانستم که این آغاز به بخشی
می است ، به بخشی بزرگی که
بر سر راهم پهن شده ، دیگر گونیهایی
در نرگس پدید آمد ، او کم حوصله شده
بود از آمدن مهمانان زیاد من خسته
میشد ، اما منکه همه چیز را میدا —
نستم بارها بهانه میگرفتم و او را زیر
مشت و لگد میانداختم ، روی صورتش
آثار ضربه های من به رنگهای ابی
و یاسمنی نقش میبست ، گل نرگسم
هر روز پژمرده تر میشد و آهی بر لب
نفس آورد .

به محفلهای دوستانم میرفتم و گاهی
نیمه شب ها به خانه میرسیدم ، وقتی
میدیدم بیدار میبود ، هیچ نمیپر-
سیدم کجا بودم فقط سلام میدا د
و در بستر ش میخوابید ، من زود به
خواب میرفتم و نمیدانستم تا چی وقت
شب بیدار میماند ، آیا خواب
داشت یانه ...

در آن روز ها با دختری به نام
" سیما " آشنا شدم که بیشتر اوقاتم
را با او میگذارنیدم ، وقتی با او
لطفاً ورق بگردانید

(c) ketabton.com: The Digital Library

خدا حافظی میکردم ، همیشه مبلغی پول به وی میدادم و او را نزدیک خانه‌ٔ شان پیاده میکردم . وخود به خانه بر میگشتم . این تفریحات عادتم شده بود که با سیما روزها را بگذرانم و شب ها با دوستان شراب بنوشم . و ناوقت شب به خانه بیایم ، پولهایم راکه از راه غیر مشروع پیدا میکردم نمیدانستم چی گونه مصرف میشوند .

مدتی دیگر گذشت و نرگس زیاد تر ضعیف و زرد شده بود . وقتی نزد داکتر میرفت هیچ چیزی نمی‌گفت از درد هایش با من حرف نمیزد روزی از او پرسیدم :

بیماریت را تشخیص نکرده اند ؟

خندید و گفت :

میگویند بیماری جزء بیست و قابل تشویش نیست .

باز هم با دوستانم به عیش و نوش پرداختم وقتی صبح به خانه آمدم نرگس قهر آلود در یک گوشه اتاق نشسته بود ، سلام هم نداد پرسیدم :

حالت چی طور است ؟

از جایش برخاست و گفت :

کاش این بیماری ، درمان ناپذیر باشد تا بمیریم !

گفتم :

مگر از زنده گی سیر شده ای ؟

آهی کشید ، گفت :

زنده گی ... اگر با این همه درد و رنج باشد ، تو بگو ، مگر مرگ بهتر نیست ؟

با آن که میدانستم مقصدش از درد و رنج چیست ، ولی با بی تفاوتی گفتم :

چی کنم که رنج و دردت نباشد پیش داکتر میروی ، دوا میخوری دیگر چی کنم ؟

با آهستگی گفت :

دیگر دوا نمیخورم ... سپس خاموش شد و چشمش را به گوشه یی دوخت بعد شمرده ، شمرده گفت :

جسم بی روح ، مرده است ، منتها من مرده‌ٔ متحرک هستم ... !

با صدای بلند گفتم :

بس است ، گپهای فلسفی خوشم نمی آید .

او به چشمانم خیره شد . دورچشمانش سیاهی درشتی حلقه زده بود . لرزید ، چنان لرزید که حتی لب هایش را باز کرد میخواست چیزی بگوید ولی نگفت ، اشک دور چشمش حلقه زد و رو برگشتاند از پس شیشه به کوچه نگاه کرد . دستانش بالرزشی دستگیره را چرخاند . دستانش را به گوشه از پنجره تکیه داد . دیدم دستان او زرد بود و خشک ، گویی روی استخوان های دستش ، پوست بود و بس .

مدتی گذشت و سرانجام او به شفاخانه بستر شد . دیگر میتوانستم روز و شب هر کجا که دلم میخواست بروم ، گرچه نرگس هیچگاهی ما نمیگذاشتند ولی حالا با خاطر آرام به محل دلم رفتا میکردم .

یک روز سیما برایم گفت :

مادرم میخواهد ترا ببیند ... قرار گذاشتم که فردا با او به خانه‌ٔ شان بروم با او به خانه‌ٔ شان رفتم . مادرش زن جوانی بود که پنجابی زرد رنگی برتن داشت در نخستین دیدار ، مادر نرگس پیش چشم مجسم شد . مادر او یک فرشته بود که از صورتش نور میبارید و همیشه عبادت و طاعت خدا را میکرد .

مادر سیما ازین دروآن در میگفت و در پایان هر صحبتش قهقهه میخندید ، منهم با او یکجا میخندیدم تا شام آن جا بودم و شامگاه تا یک آن جا را ترک گفتم . همینگونه به خانه آنها میرفتم و شب ها را در آن جا به صبح میرسانیدم و به نرگس میگفتم مصروفیتم زیاد است نمی توانم هر عصر به دیدارت بیایم .

و یک روز من و سیما به گردش رفته بودیم ، برادر نرگس سر راه ما سبز شد نمیدانستم چی بگویم فقط همینقدر به سیما گفتم که :

برادر خانم نرگس است . برادر نرگس با من جنگ کرد ، هرچه دشنام داد چیزی نگفتم ، هرچند مشت و لگد به صورتم کوفت . دستم را بلند کرده نتوانستم دور ما را مردم احاطه کردند و مرا از چنگالش رهاکردند ، خودم را با شتاب به اتاق نرگس رسانیدم او روی بسترش افتیده بود . صدا کردم نرگس او خواب بود دوباره صدا زدم نرگس جان ، چشم کشود ، دستم را روی پیشانی‌اش گذاشتم ، تب داشت ، دستش را روی دستم گذاشت ، آهسته دستم را به کنار کشید و گفت :

یک چیزی را میخواهم بهرسم ، اجازه میدی ؟

گفتم :

هان بهرس ...

میخواهم بفهمم چرا از مه دلسرد شدی من چی گناهی را مرتکب شده ام برایم بگو ... به خاطر طفلت به سر طفلت سوگند میدهم بگو ، فقط میخواهم راست بگویی ... تا بفهمم که من چی بد کردم .

بعضی گوشش را گرفت و های های گریست .

فقط گفتم :

نرگس گریه نکن .

ولی نرگس بیقرارم گریه میکرد تا وقتی که نزدش بودم گریست . هنگامی که از شفاخانه برآمدم سراسیمه خودم را به خانه‌ٔ سیما رسانیدم .

او را وسیله اخطار داد که یا با من عروسی کن و یا به مقامات مسئول از تو شکایت میکنم ... !

افزود : هر دو راه را برایت روشن کردم تا فردا صبح باید من اطلاع بدهی !

خسته تر از هر وقت دیگر راهی خانه شدم ، شب بود ، همه جا تاریک بود صدای سگهای ولگرد بگوشم میرسید و از اطرافم میترسیدم . کوچه بوی بدی میداد ، ولی ستاره گان همه روشن بودند و در آسمان صاف شادی میکردند با شتاب کلید را به دروازه چرخانیدم و وارد دهلیز شدم . مادر و پسرم در خواب بودند روی پسرم را بوسیدم ، صورتم را در آیینه دیدم ، پریشان و خاکزده بودم ، تصویر من و نرگس که بسته دستان خودش رسامی شده بود ، روبه رویم قرار داشت من و نرگس لبخندی روی لب داشتیم لبخندی ، که حالا باید به جایش تخم گریه میکاشتم .

آن شب هم صبح شد و صبح نرگس از همه اعمالم آگاه شد . من در برابر پرسشهای او خاموش بودم و اما ... در برابر پرسشهای سیما همینقدر گفته توانستم که بعد از این از نرگس جدا شده ام .

نرگس بیمار بود و در بسترش می سوخت ، من در آنشب با لباس سیاه دامادی با سیما عروسی کردم و در خانه مادرش مسکن گزین شدم .

خامو شانه پای عقد هم نشستیم و شب عروسی ما گذشت یک ماه گذشت و سیما فهمید که من و نرگس از هم جدا نشده ایم آن روز سیما و مادرش ، با من سردعوا راگرفتند و من به حرفهای آن دو گوش میدادم .

مدت یکهفته گذشت و من از نرگس اطلاعی نداشتم . دلم میخواست او را ببینم ...

از خانه برآمدم و ابتدا به خانه‌ٔ ما رفتم ، همسایه ها مهری نسبت به من نداد ، دلم درد داشت درد آشنا یی که به دستان خودم به خاک کاشته بودم ، به شفاخانه رفتم ، در راهرو های شفاخانه در میان ... شتاب او ... که ناگهان ... پایم ... سرو صورتم ... دریانان ... پوشیده شده بود ... از هر چیز فهمیدم که یک چشم ... زشت شده است . سیما ، مادرش و همه اعضای فامیلم به دیدنم می آمدند ولی جرأت نداشتم از کسی بپرسم .

نرگس چی حال دارد ؟

وقتی حالم بهتر شد ، از شفاخانه رخصت شدم . به خانه‌ٔ سیما رفتم و مادرم به خانه‌ٔ خودش بود میخواستم مادرم با من برود ، ولی او نرفت وحتی بدون خدا حافظی به سوی خانه اش رفت .

هنوز حالم خوب نبود و در خانه روی بسترم درد میکشیدم و رنج میبردم و هر روز به یاد نرگس بودم ، هوای دیدار نرگس مرا سوی شفاخانه کشانید میخواستم با او حرفهای دلم رابگویم به او بگویم که :

نرگس حالا سوگندم داده ، من بدون سوگند به تو همه واقعیت ها رامیگویم دلم لرزید آیا جرأت این را داشتم که به آن فرشته‌ٔ بزرگ این همه بی بند و باری ها را بگویم ؟ آیا میتوانستم به او بگویم که او را فراموش کرده ، با یک زن بدنام و هرزه عروسی کرده ام ؟

دلم داد میزد ، آیا با چی چشمی به نرگس نگاه کنم ، این که یک چشم را از دست داده بودم و از صورت زشتم میشرمیدم ولی هرچه بود ، دیدار و عیادت نرگس را میخواستم وقتی به دهلیز شفاخانه رسیدم ، پاهایم مهلتکید ، حالا موترم نبود که مرا آسوده به جایی برساند ، غمی در دلم چنگ زد ، دلم میشد بگریم و خودم را به پاهای نرگس بیندازم و به او بگویم نرگس خوبیهن ! حالا همه چیزم را از دست داده ام ، سیما هم دیگرگون شده ، او فقط پول مرا میخواست دیگر حتی و ناحق بهانه میگیرد و پرخاش میکند او حتی دیگر به صورتم نمیخندد ، و از من میگریزد و به خانه نمی آید .

ای سنگین ترین زن جهان بودی و ... به دامان یک شیطان پناه ... من میبرم بگذار پیش پای تو بمیرم .

داخل اتاق نرگس شدم یک باره ... چشمم به بستر او افتید ، دیدم که زن دیگری مانند او زرد و لاغر به خواب رفته است . لرزیدم و دلم را تسکین دادم و در دل گفتم شاید حال نرگس بهتر بوده و از شفاخانه مرخص شده باشد .

ولی فکری در مغزم خطور کرد نزد داکتر معالجش رفتم ...

وقتی داکتر به صورتم خیره شد مرا نشناخت ، خودم را معرفی کردم با تعجب به من نگریست و از وضع چشم پرسید ، حادثه‌ٔ آن روز را تشریح کردم .

با صدای غم آلودی گفت :

چی بدبختی بزرگی ، من هربار که بستر نرگس را میبینم ، حرفهای او به یادم می آید ، واقعاً زن فهمیده یی بود ، خوب زنده گی سرتان باشد مانتوانستم نرگس را نجات دهم ، بیماری او خیلی خطرناک و پیشرفته بود . او سرطان بود و تداوی او در هیچ جایی نمیشد . به من چی امری داشتید ؟

احساس کردم ریخته و پاشیده شدم و در تماس وجودم درد بزرگی راه گشود . سرم چرخید . تلخی در گلویم پیدا شد و به دیوار تکیه زدم ، دستم دیوارها را میخواست ولی دیوارهای آن محل از من میگریختند . و دستم به چیزی نرسید تا به آن تکیه کنم و روی دهلیز افتادم وقتی به هوش آمدم ، باز هم هر گوشه و کنارم نرگس بیمارم را می دیدم از آن جا که گل نرگس من پرپر شده و زنده گی را بدرود گفته بود ، دور شدم .

راهرو های جاده پر از ازدحام بود ، کسی نمیدانست که من چی غمی را میکشم به خانه مادرم رفتم ... روی بستر نرگس خالی بود ، های های گریستم و مادرم به صورتم نگاه نکرد . وقتی پرسیدم :

مادر واقعیت دارد که نرگس مرده است ؟

اشک دو رچشم مادرم حلقه زد ، با گوشه چادرش اشکهایش را پاک کرد و آهی کشید ... !

خواهرم ، پسرم را آورد او را از بغلش گرفتم او نیز تب داشت ، احساس کردم ، پسرم نیز مریض است ، با شتاب سرو صورتش را بوسیدم ، پاهایش را بوسیدم و به مادرم گفتم او را به داکتر ببر ، هرچه زود تر او را به داکتر ببر .

خانه خالی بود ، شام میشد هر لحظه دلم میخواست تا بر مزار نرگس بروم ، ولی میترسیدم که چی طور به خاک او نگاه کنم ... ؟

به چهره شاد او که روی دیوار نصب شده بود ، دیدم هر دو لب خندی بر لب داشتیم ، یک لبخند کوتاه بغضی در گلویم بود . و دلم هوای گریه داشت .

(c) ketabton.com: The Digital Library

لومړی فصل

دپال ریښتین اثر
د ستاک زیار

واقعیت کې . هغه سره مخ کوس احساس موجود و . دي میړه و او دغې مینې ده ته د اجراءت ورکړي وه .

د دالان په پای کې د نیکه دوخته د ساعت دعقربې غږونکی اواز هغه یواځنی اواز وه چې چوپه ټوپتیا یې له مینځه وړله . د جیفري دپاره د اکار د سرنوشت د مارش په شان وه چې د ي یې د یوه حتمي کید ونکي کار خواته بیا وه .

هغه خپل وړوکي کور او په دالان کې بې ډوډۍ واخیست . په دالان کې پرته خالي بنده وه خود فرش د تختو د غږ غږ اواز پورته شو . جیفري ودریده او بیرزیات په غصه شوا وبیا هشتناکه غضب ورسره پیدا شو . دي په قهر وه . د دي دپاره چې دي پای ته د مور له خونې نه تیرشي ویې اوله هغه دي کیلې یې د پیر احتیاط کاوه چې د څه شی اواز پورته نه شي .

ده هغه کار وکړ او هغه ته بل ورځ ته یې ځان ورساوه خو خولې یې پر وچولې وډوډۍ راکوزیدې .

دا ډالۍ د خونې وډوډۍ اوقفل شوې هم نه و . دي هیڅ ډانې شو . په ده — کې ښکوالی احساسات راویاړیدل او د غضب اوعصبانیت ځای یې ونیو . لاس یې ډوډۍ په قفل کې ښوده . بیا یې غوږ ونیو خو دا عمل د ورځې ترشا د ښکلې نجلۍ دارامه سا اپستلو د اویدو — پاره .

هیڅ شی یې وانه وریدل . ایا ده له هغې نه دا انتظار ډلود چې د ورځې ترشا یې ځان دوه قاته نیولی وي او کله چې ده ورخلاص کړي وي ده په خپل کې یې ځان وژغورلې وي .

دي چې له هرکوچنۍ اوازنه هم ډاریده . خپله سایې ونیوله او د قفل د ستګیر یې ورځرخاوه او وریې د ومره ټینګ واهه چې ایله یو یاد وه انجه خلاص شو . بې سببه او انې ډار ورته پیدا شو . خو د پیر زور یې د ځه ډار بر — یالی شو اوکله یې چه د ډالۍ ارامه سا اپستل چه ده ورته غوږ نیولی وه واوریده . ده سره د دا احساس راپیدا شو چه اوس نو زمکه او اسمان هم نه شی کولای چه دي بیرته شاته تګه مجبور کړي اوخپلې کوټې ته یې بوزي .

کله چه ده یدي تیاره کوټه کښې ګام اخیسته . لړزیده . هغه وخت یې چه ور بیرته بوري کړ او د هغه بستر خواته چه په تیاره کښې یې لیدي هم نه شو او هغه ښکلی موجود چه دي نږ شپه د هغې سره د یوځاي کیدو لیونۍ وه پکښې پرته وه . ځیرشو . ټوخیل جرأت نه حیران اوهک پک پاتې شو . هغه نجلی چه ده وه . هغه نجلی چه بې بري ګران وه او د ده لپاره دي جرأت نه هم باید د ده لپاره شوې نه وي .

کم احساس چې ده ته په دغه شیبه کې د پیر حیاتي کار د اجراء کولو په درشل کې پیدا شو . ده ته بیخې نوي او د ده د بریالیتوب خرګند وي و . د ده په رګونو کې د سوزید و احساس راپیدا شو . دا سې احساس چې پخوایې هیڅکله له ایلزي سره د یوځاییتوب په حال کې نه وه لیدلی .

دا ټول د پیر عجیبه فوندي ښکاریدل . دلته ایلزه په دراندې خوب ویده وه . د ده په خیالونوکې لاهوته . دي لاتراوسه پورې هم له خپل عمل نه پښیمانه نه و . کله — چې بدن تود اوکله به سوړ شو . ایلزه د ده . د اجابې یال هم د ده و .

خوبیا هم د خوشیو له پاره د ه ونمشوي کولای چې ویراندي لاړ شي . په اندامونو کې لړزه راګډه شوه . د هغې د سا ایستلو اواز لکه شراب د ده په رګونوکې ټیتیده . لاس یې وراوږد کړ او د پیر پوست او نرم شیان یې تر لاسه شوه چې پر څوکې باندې پراته وو . دا د ایلزې کالی وو .

د جیفري مؤده به ګوتې پرهغو باندې ولګیدې او د پیر زور تري راپورته شوې تا په ویلې چې په پیر د پیر مقدس ځای باندې لګیدلی وي .

د وارې لاسونه یې پر له بل سره ګاڼ نیولی وه او هغه شوندې یې چې د ایلزې د شوندو د پاره تري وي پر پریمل باندې ایښې وي . وډوډۍ بستري خواته ورنږدې شو . د امحل ترڅو چې د هغې خنګ ته ونه رسید . ونه دریده . ښکته په بستر یې ستړګې خښې کړې . اوس یې چې ستړګې له تیاري سره اشنا شوې وې هغه یې ولیدله .

ایلزه له موضوع هیڅ خبره نه وه او دي دلته د راتګ له امله سخت لړزیده . ایلزې پرښا پرته وه . د خوب نازک کمیس یې له لوڅو اوکمرتګ اوږه وڅه لویدلی و . د خوانۍ له خوند نه پرته ټولګو تیو باندې یې تك سپین سینه بند چه هیدلی و . سترې لکه مرمر د اره طلایی تاج په واوږه باندې ښکته ایښودل شوې وه چه د پیرونارینه وږ ونه یې کاپول .

د هغې نصواري اوننوتی ستر ګانی خوب پتې کړې وې . د مړو په شان پاڼه یې د وږمین جال په شان پرې راخواره وه . — نرمې اوسړي شوندې یې لږ فوندي سره پیرته وې . د مخ پوست یې کمرنګی فوندي ښکاریده .

یوګوچنی اونازک لاس یې برسینه باندې پروت و اوجیفري د هغه له لیدو سره د پیزیات په لړزه شو . وروسته یې بیاخپل سر د هغې د سینې خواته ښکته کړ اود هغې د لاس سپینوالی یې پرخپلو شوندو ښکل کړ .

هغې ویل . ((جیفري . خوته باید نه وي رافلی . ستامور . . . .)) د هغه په سترګوکې بې اعتنایی اوجسارت له ورایه ځلیده .

ایلزې د هغې له دي موضوع سره څه کار . ته پرما ګرانه یې . مونږ ګوزده — کړي او واده به هم وکړو . ته په ما پورې اړه لري . اوزه . . . .

د جیفري اواز بیابند فوند ي شو او — نورې زغم ونه شو کله چې جیفري هغه په وحشتناکه توګه په خپله غیږ کې ونیوله سایې بنده بنده کیفه له اود جیفري لیونی اوتړي شوندې د هغې پرخوله باندې کښیښودل شوې . وروسته بیا جیفري د هغې پرلوڅو اوږو باندې د ښکلولو طوفان جوړ کړ .

جیفري چې نه پوهیده څه کوي . ځان یې د هغې ترڅنګ غوږ ځارکړ اوبیا یې د ا په خپله غیږ کې په پیر جرئت سره ټینګه ونیوله اوترهغوپورې یې د اټینګه نیولی وه چې دي هم د هغې د نرم اونازک بدن د ریږدید و په مقابل کې د ځیا یې کمزورتیا حالت ته ورسید .

هغه په پیر تیت غږ سره ویل : — ((ایلزي — زما ګرانی ! اوه . زما ګرانی — زما ګرانی !))

د جیفري د لیونی مینې د تندي ماغزو لو د پاره کلمې پواځې بسنه وي . هغې د جیفري له منلونه انکارونکر اوترڅنګ یې کرار پریوتله . اخر د اد جیفري وه . کله چې جیفري خپل لاس د هغې تنږته وراوږ د کړ هغې څه ونه ویل اود هغه د غیږي تلنده یې ماته کړه . جیفري د دي ترڅنګ پروت و اود ایې ښکلوله .

هغه ویل . ((ایلزي . ته خپه نه یې)) هغې لږ د اعتراض په توګه اه وایسته

ادامه لسوه

(c) ketabton.com: The Digital Library

از لبخند تا قهقهه

رباعیات مامور

ماموم و کرتسی وکلاهم نبود
گر شام بود خرج پگاهم نبود
اي آمر اگر نخورد ي نان و نمکم
والله زفرییی است گناهم نبود

* * *

باوصف همه پختگی ام خام شدم
در مسلك مکر وخدعه ناکام شدم
هرچند شریك رشوتم بود رئیس
او صادق ومن بند ي و بدنام شدم

* * *

اي کرتی کهنه ام فداي تو شوم
قربان رفاقت ووفاي تو شوم
تا سال دگر اگر بمانی به برم
والله ره قسم که خاك پاي تو شوم

فاروق از خیرخانه

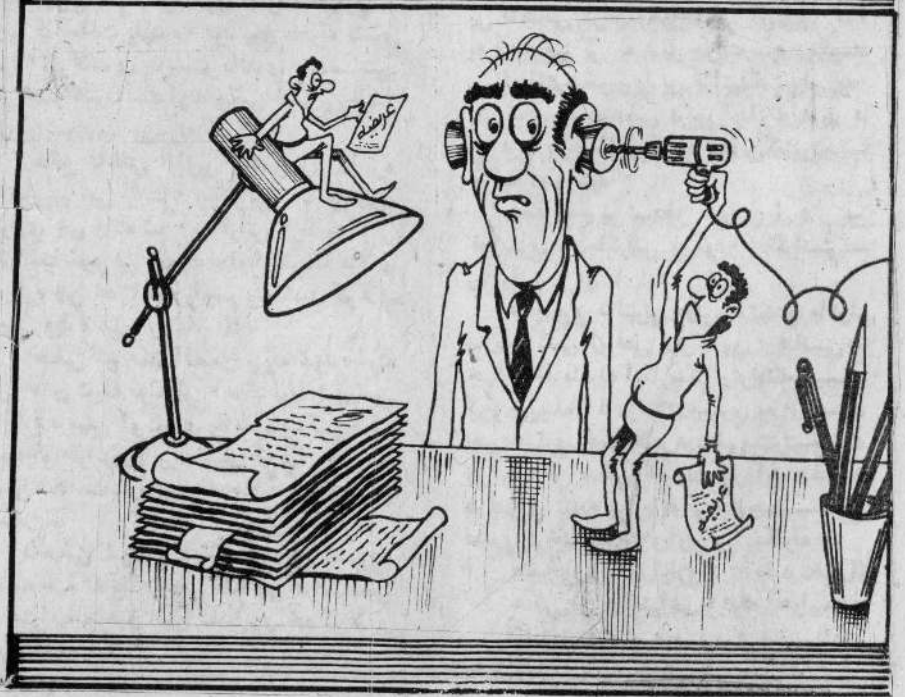

هوشیار

روزي هتلر به یکی از دیوانه خانه ها رفت. تمام دیوانه ها منظم ایستاده شدند وبادیدن هتلر سلام داده اداي احترام کردند. زمانی که به نفر آخري رسید هیچ گونه عکس العملی از خود نشان نداد که سخت باعث قهر هتلر شده ازاو پرسید:

چرا اداي احترام نکردي؟

نفر مذکور باخونسردي گفت:

ببخشید، من دیوانه نیستم، نرس استم.

ارسالی: عابده رابع بکتاش

خرابی

ازیك حقوقدان ایرلند پرسیدند: بزرگترین خرابی دوزنه داشتن چیست؟ او جواب داد:

داشتن دو خشو.

مردمست

مرد مستی نیمه شب از میخانه بیرون آمد. اتفاقاً باران شدیدي باریده وآب بسیاري در سطح جاده جمع شده بود وبعد از باران هوا صاف شده وعکس ماه در آب افتاده بود.

مست، همینکه چشمش به عکس ماه افتاد، همانجا نشست وشروع کرد به گریه کردن. رهگذري بالاي سرش آمد وپرسید:

ـ آقا، چرا گریه میکنید؟

مست، عکس ماه رانشان داد وپرسید:

ـ این چیست؟

رهگذر گفت:

ـ معلوم است، این ماه است.

گریه مست شدیدتر شد وگفت:

ـ من میدانم که ماه است، اما شما به من بگویید که در این وقت شب من در آسمان چه میکنم؟

ارسالی: زولیانا النصیري

(c) ketabton.com: The Digital Library

تحت نظر: محمد طاهر ابویی

طرح ادبی

عزیزم، به یاد تو اشك از چشمانم سرازیر میشود زیرا درد دوري تو كه دواي تمام دردهاي من ومرهم همه زخم هاي من بود، آزارم میدهد.

با شنیدن نام تو وجودم به لرزه درمیاید زیرا به یاد آن روزها میافتم كه من وتو ازهم جدایی نداشتیم. اگر یك روز ترا نمی دیدم چند سال پیرترمی شدم. اما افسوس وصد افسوس كه تقدیر، ترا ازمن جدا كرده است وتا ابد جدا كرده است.

آه، عزیز من

اي گوشت.

نوشته: نیلاب حكیم

ـ علت آن كه ماهیها عاشق نمیشوند این است كه پس از شكست، وسیله یی براي خودكشی ندارند.

ـ نمیدانم آدم هاي دورو وقتی در آیینه نگاه میكنند، كدام روي خود را میبینند

ارسالی: بلقیس ازاده

ترکیب هنري رقص:

به نظر یك متخصص، رقصهاي پدرن تركیبیست از رقصهاي سنتی افریقا و حركات یك خانم سایز ٤٦ كه میخواهد بیرهن سایز ٤٠ را برتن كند.

درساعت دری

بناغلی جنت گل خان كه مضمون دري را درس می داد براي شاگردانش وظیفه داد كه براي فردا هركس چند جمله یاد بگیرد ودرصنف براي دیگران بگوید.

دراین میان كریم الله كه خود را لایق لایق می تراشید تصمیم گرفت كه كلمه هاي زیاد یاد بگیرد.

به همین تصمیم از مكتب بیرون شد و در راه پشت كلمه ها سرگردان بود. دو بچه رادید كه باهم جنگ می كردند. یكی براي دیگري می گفت بروكه می زنمت.

كریم الله یادگرفت كه: بروكه می زنمت.

پیشتررفت دید كه دوبچه قصه فلم رامی كنند یكی می گفت:

این را ازدرمند ریادگرفته ام.

كریم الله این جمله راهم بخاطرسپرد.

كمی دیگر كه پیش رفت یك زن وشوهر به موتر بالا می شدند مرد براي زنش گفت: بفرمایید حق اولیت ازخانم هاست.

كریم الله این جمله رایادگرفته فردا به صنف حاضرشد.

معلم بعدازآن كه جمله هاي شاگردان دیگر رابرسید نزد كریم الله آمد وگفت:

بگوكریم توچه یادگرفتی؟

كریم الله گفت:

بروكه می زنمت.

معلم خشمگین شده گفت:

احمق، این گپ ها رااز كجا یادگرفتی؟

كریم الله جواب داد:

ازدرمند ریادگرفته ام.

معلم كه اعصابش خیلی خراب شده بود، گفت:

بیش شو گمشوكه بریم اداره.

كریم الله گفت:

بفرمایید، حق اولیت ازخانم هاست.

طالع بد

چند جهانگرد ماجراجوي امریكایی با همسران خود به اكتشافات جنگل هاي افریقا رفته بودند. شب هنگام گوریل بزرگی آمد وخانم یكی ازآن ها را دزدید وبرد. بقیه آمدند به جادر او شروع كردند به دلداري وتسلاي او ولی جهانگرد بی زن گریه كنان باخود زمزمه میكرد:

اي سستی جانس ـ اي سستی جانس تاجایی كه یادم می آید ومطالعه كرده ام این نژاد مخصوص گوریل، زن هایچه راكه میدزدند فردا صبح زنده وسلامت پس می آورند.

به گرینش بلقیس هوتكی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دهقان وکبک

دهقانی از دست مرغابی ها به تنگ آمده بود ، بیچاره چند بار به زمین خود تخم پاشید ولی مرغابی ها تخم ها را می خوردند . دهقان مجبورشد باز تخم بپاشد ولی این بار براي گرفتاري مرغابی هاي دزد ، دامی نهاد وبه این ترتیب یک عده زیادي از مرغابی ها را اسیر کرد .

درمیان این مرغابی ها کبکی نیز اسیر شده بود . کبک که براي رهایی خود بسیار دست وپازده پایش نیز شکسته بود . وقتی دهقان مرغابی ها را می گرفت ونوبت به کبک رسید ، کبک با عجز وبا الحاح درخواست کرد : آقا لطفاً مرا آزاد کنید . به پاي شکسته ام رحم کنید . بر علاوه من مرغابی نیستم بلکه یک پرنده ، بی آزار استم که همیشه به اوامر بد رومادر خود گوش داده ام . ببین حتی بال هاي من هم از بال هاي مرغابی فرق دارد . برمن رحم کنید واین بار مرا ببخشید . دهقان خنده بلندي کرد وگفت : شاید تمام چیزها بیکه می گویی درست باشد امامن تراهمرا ه همین دسته دزدان یعنی مرغابی ها اسیر کرده ام .

ارسالی حفیظ الله سحر

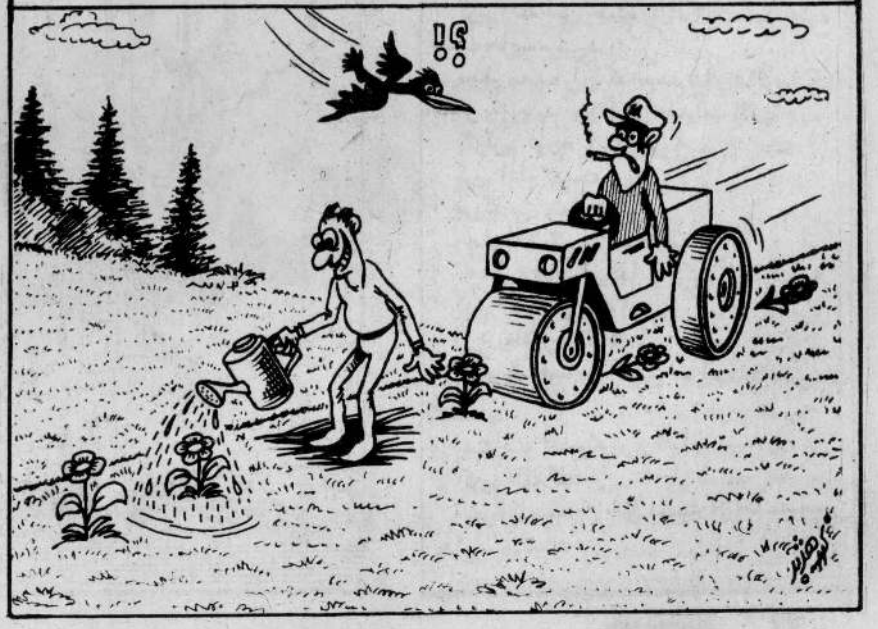

بیدباری ما

قبرپست قبرگردان سرویس شعري ما
اموات زنده درگور درآن سواري ما

باآن سفر چو جبر است همچون عذاب قبر است
ماند به جان سپردن زآن ناقراري ما

گویند به زن سیاه سرآن نایب کلیر
راکت عقب فتاده بنگر زلاري ما

ازپس ستم پسند پدر پس چو گوسفند بم
باري بیا به موتر بین برده باري ما

ماشین پس کجاوه درنیمه ره شود گل
صد اند لش نسازد اگه زاري ما

اي دامی تمدن وحشت بیا و بنگر
درحمله برد پس بی اختیاري ما

● ● ● ● ●

دوست دارم

بهار را دوست دارم بخاطر شگوفه هاي رنگین وپروانه هاي سبکبالش .
شب را دوست دارم بخاطر سکوت بی پایانش .
ماه را دوست دارم بخاطر زیبایی بیکرانش .
وبالاخره تراد وست دارم .
بدون اینکه بدانم چرا ؟

● ● ● ● ●

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه : حمید خراسانی ·
میخایل ویشیم از بلغاریا

کباب بیر و انقلاب سیون

وقتی اندام درشت و بلند شکل مرا بینید ، اصلاً خیال هم کرده نخواهید توانست ، که چی قدر آدم خوشقلب ، خیرخواه و دلسوز هستم · همین خصلت بود که مرا واداشت تا دو گربه را به فرزندی بپذیرم · وقتی آن ها را در کنار پلاک یافتم بیچاره ها بی صاحب گرسنه و سرگردان بودند · وقتی گربه ها را به خانه آوردم ، اولاً شکم شان را سیر ساختم و سپس سراپای شان را شستم و خوب پاک کردم ·

یکی را " بیر و دیگرش را " کباب " نامیدم " بیر " و " کباب " بسیار شوخ و باز یگوش بودند · گاه پرده ها را میدریدند ، زمانی کاغذ دیواری را میخراشیدند و یا هم برنده گی پنجه های خود را روی چرم کوچ آزمایش میکردند ·

ظاهراً ضرورت میافتاد تا بلند صدا بزنم :

بیر ! ... کباب ! ...

مبادا فکر کنید که دیوارهای آپارتمان های مکرویرون چی قدر نازک و از ورای این دیوارها هم میتوان همه چیز را شنید و از احوال خانهٔ همسایه آگاه بود ...

یک روز همسایه چپ با نگاه حیله گرانه و صدای توطیه گرانه رویه من کرده گفت :

ـ تصمیم بسیار عاقلانه گرفته ای ! ... در غیر آن کی از معاش دولت به نان و نوا و به مال و ملکت رسیده میتوانی ؟ !

با تعجب به سویش نگریستم ، اما او چشمکی زد داخل آپارتمان خود شد و درب را بست ·

چند روز بعد ، زنگ دروازه بلند شد مامور ادارهٔ مالیات بود ·

ـ خبر داده اند که رستورانت بیر و کباب و چپس باز کرده اید · آیا جواز نامه دارید ؟ آیا مالیات برعایدات پرداخته اید ؟

او را فهماندم که نه بیر میفروشم و نه کباب و نه هم چپس و اصلاً رستورانت چی که حتی دکان یا غرفه هم ندارم · دهلیز آشپزخانه ، سالون و اتاق خواب را هم برایش نشان دادم تا متیقن شود ، که از رستورانت ، فروش بیر ، کباب و چپس چی که حتی از وسایل و میبل رستورانت هم حرفی در میان نمیباشد ·

مامور مالیات رفت ، اما یک هفته بعد احضار نامه هایی برای تصفیه مالیات پرداخت ناشده دریافت داشتم ·

باید مبلغ هنگفتی را به خاطر مالیهٔ رستورانتی که اصلاً نداشتم میپرداختم یک ماه در شورای ناحیه یی سرگردان بودم ، تا ثابت بسازم که یک کارمند علمی عادی هستم ، که همچگونه رستورانت یا دکانی ندارم ، اصلاً متشبث نمیباشم · سرانجام مامورین را قانع ساختم · اما نشانه یی های بلاک را نمیتوانستم قناعت بدهم · وقتی رستورانت محله بسته میشد زنگ دروازه ، آپارتمان مرا میفشردند · به خاطر یک بوتل بیر و یک سوخ کباب با چشم گریان عذر و زاری میکردند ·

مدتی با فشردن دندان روی دندان خشم خود را فرو میخوردم ، اما سرانجام حوصله ام سر رفت · مجبور شدم نام گربه هایم را عوض کنم · خوب این کار اصلاً مشکل نبود · حالا تغییر نام در کشور ما موجه هم است · نام شهر ها ، جاده ها ، بناها ، موسسات و هر آن چه را که فکر کرده میتوانید ، تغییر میدهند · من هم نام گربه هایم را بنوادران ارکستری آدیوداد که هردو از خوانندهای معروف بلغاریا اند ، " مترجم " ، گذاشتم ·

البته گربه های بیچاره هنوز هم با نام های جدید خود عادت نکرده اند · از همین جهت مجبورم نامشان را با تکرار و با صدای بلند تر بر زبان بیاورم تا آن ها را متوجه سازم ·

همسایه هایم حالا فکر میکنند که به دنیای هنر پا گذاشته ام و تجارت را این عرصه را آغاز کرده ام ·

باچنین تصوراتی هاهمه روزه از من در مورد شایعاتی که در مورد این یا آن هنرمند پرسروصدا میافتد میپرسند ·

در این مورد روزی با یکی از دوستانم در یک قهوه خانه درد دل کردم · او هم دل پری داشت هنوز حرف من تمام نشده بود که او هم عقدهٔ دل خود را گشوده گفت :

بقیه در صفحهٔ (۹۷)

(c) ketabton.com: The Digital Library

نکاح خط، که د معافیت کارت

د پلیو په لاره کې یې د دیوال خوا ته له ولې څخه بوجي راکښته کړه او بیا یې د نبي لاسو په وزره ګوته د تندي څخه لې باکي کړي او پرخه پرخه یې په لمبکه وخښولې. کله یې چې د بوجي خلاصه کړه. نو لومړي یې ورته رابنکاره کړه. خوچا ورسره نه دفه د نګ لموان دي بیا یې له بوجي هغه کارت راوویست چې په اثر تولګي کې یې د ده د برحالي شاهدي ورکوله. خو دا هم ورسره ونه منل شو. وروسې یې خواست علامونه اونورو ول دول کارتونه هم له بوجي راوویستل خوچا ته د منلو ور نه وو. لمکه چې د ده قد اوقواره یو خوارلس کلن هلک ته نه. بلکې یو د وه ویشت کلن لموان ته پاتې کیده. نیز دي چې د جلب او احضار ګروپ یې موټر ته پورته کړي چې په دي وخت کې نومورې تن له بوجي څخه د خپل پلار اومور د واده نکاح خط ورته راووېست د نکاح خط په لید لو سره د جلب او ګروپ څخه پرته خو تنو وخندل خو په زړ د ګروپ او اخستلو نیتی ته متوجه شو. که ګوري چې په رښتیا هم نکاح خط پلاعلمۍ کاله پخوا د نومورې هلک د مور اوپلار د واده په وخت کې ترتیب شوي دي. د دغه معتبر سند په بنکاره کولو سره لموان خپله خوارلس کلنۍ ثابته کړه اوبیرته یې اسناد په بوجي کې لمای پرلمای کړل. کله یې چې د اسناد و بوجي او زې ته پورته کوله. نو زمایه زړه کې راتیرشول: — همسې نه چې دغه نکاح خط د نورو تقلبي کارتونو په څیر تقلبي او ساخته ګي وي. لمکه چې تقلب ټن سبا د ژوند د تولو چارو واګې په لاسونکي لري.

ځان اوکه بل څوک تیرایستل

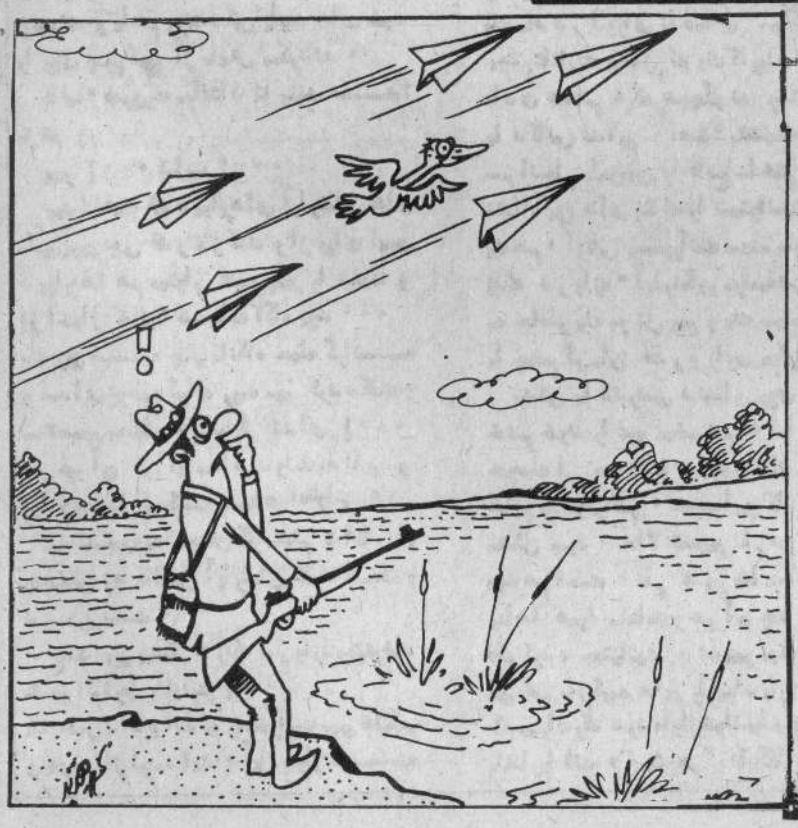

کلونه کلونه پخوا هغه وخت چې زه ماشوم وم. نوله خپلو لوبانو اومشرانو څخه مې اوریدلي وو چې که چیرته په لاره کې څوک څه شی پیدا کړي نو بیا د دې د ریې لمله په لوړ غږ وویلی چې: داشی د چادي. که په دې د ري غږ ولږد شی خاوند پیدا نه شو. د نومورې تن له پاره حق حلال او — خور ل اویا ورلمنی ګټه اخستل یې روا ګڼي.

خوهغه وخت داسې رایاد یږي لکه د خوب لید ل چې موږ ماشومانو به څه شی په لاره کې وموند اود هغه خاوند به موهم ترڅنګ ولاړو. نوموږ به موندلی شی پیښ په لاس کې ونیوا و بیا به مو وروله لمانه سره د ري لمله وویل چې: داشی د چادي. له هغې وروسته به مو د شی خاوند ته په غږ یدلو ستر ګو ګټل او شی به مو په جیب کې اچاوه.

داد ماشومالی د نا پوهې. نا خبرې او ساده ګی خبره وه. خوراشه

باقي په (٦٨) مخ کې

(c) ketabton.com: The Digital Library

د سیخ له خولی خورل

هروخت به چې ورسره مخامخ شوم اود روزګار په باب به مې ورځنې وپوښتل نوراته ویل به یې چې :

ـ څه وکړو ! د سیخ له خولی یې خورو. که نو روزګار موتریخ دي .

ـ لنډه داچې د جانداد په خوله کسې دڅې په لحاظ سیخ راشین شوي وُ. ځکه چې د سیخ له خولی خوړل یې

د خبرو تکیه کلام ګرځید لی وُ . کلونه کلونه تیرشول . جانداد تقاعد وکړ خو د سیخ له خولی خوراک په مانا ونه پوهیدم .

یوه ورځ وروسته له تقاعد څخه کورته د پوښتنې له پاره ورغلی وم .خو داځل یې له روغبړ څخه وروسته د ـ سیخ له خولی خوراک باندې شخوند ونه واهه .

زما کنجکاوي نوره هم زیاته شوه او ـ ورڅخه وې پوښتل :

یاره جانداده ! تاخو به یو وخت د سیخ له خولی خوړ له . خواوس یې د سیخ له خولی نه خوري . . . که نه خبه کیږي نوزه د سیخ له خولی خوراک په مانا ترننه پورې نه یې پوهیدلی .

جانداد زما له دې پوښتنې سره لږ موسکی شو او وې ویل :

ـ هغه وخت چې موز د سیخ له خړنې خوړ له . نوزه په کوپونې مغازه کسې مامورم . خواوس می ته هم ویلې چې تقاعد می کړي دي او په کورنا ست یم .

اوبیا یې د خبرو په لړکی په دې ـ وپوهولم چې په څه ډول یې د سیخ له خولی خوړ له .

اوس نوکه له تاسو سره هم دا دې ـ خبرې د پوهیدو و سودا وي . نوهر ځل چې له کوپونې مغازې څخه داور و ـ بوجی اخلی یوځل هغه له نظره تیره کړي . که بوجی سوري وه نو بې له شکه به د جانداد د سیخ لـه خولی خوړ ل د رته په ثبوت ورسیږي .

خبرونه او پلټنه
مجلس

د هیواد په څټاکو سیمو کې د ساز او سرود محفل ته مجلس وایـي . نولـه همدې کیله سازیان اوسند رغاړي ـ مجلسیان بولی . خوبه ځینواد اروکـې د سطرنج د لوبو اوله د وستانو سـره د ټیلفونې مرکو ترسره کولوته اداري مجلس ویل کیـږي .

اوس نو خوښه د لوستونکود ه چې بـه هر ډول مانا ورځنې اخلی . ځکه چـې پورته د وه تعریفونه لاتر اوسه بـه هیڅ مجلس کې هم ترغور او خیږ نې لانـدې نه دي نیول شوي .

دماشومانو نجړی

ـ پښې که د عقل له ارادي وو ځـې . نو سړي د نابودي کنډي ته بیایي .

ـ ژبه یوه توته پسته اوبې هډوکو څونـه ده . خو ګوزارې له فولادي خنجـر څخه هم کلک او زوړور دي .

ـ لاسونه اوږده بنه دي . خونه چـې ناروا کارونو ته اوږده شي .

ـ که غوږونه نه واي نو ښوونکو به پـه ښوونځیو کې د تمبلو زده کړونکو پـوزه تاوولـه .

دیګ څخه ګډ خپل تقاعد ځای عدول

د اشپز پرس از انمرد بنجاره هتی ته خبرورکوي چې د غونډې اوترکارې پخولو د یګ د ۱۳۶۹ کال په تعییناتوکې لـه تشکیل څخه وغوړځید اوتقاعد یـې وکـړ .

دغه متقاعد د یګ چې د اشپز خانې په تاخچه کې خاوري او د وړي وربانديې پرتې وي د خپل تقاعد په باب داسې خرګنده ونې وکړي :

که څه هم د پخلووس او توان مـې له لاسه نه دي ورکړي . خوله هغـې ورځې چې د مسلخ رسمي غوښه کیلـو (۷۵۰) افغانیو ته پورته شوه . زه د ـ خپل تقاعد په لټه کې شوم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

یوگا

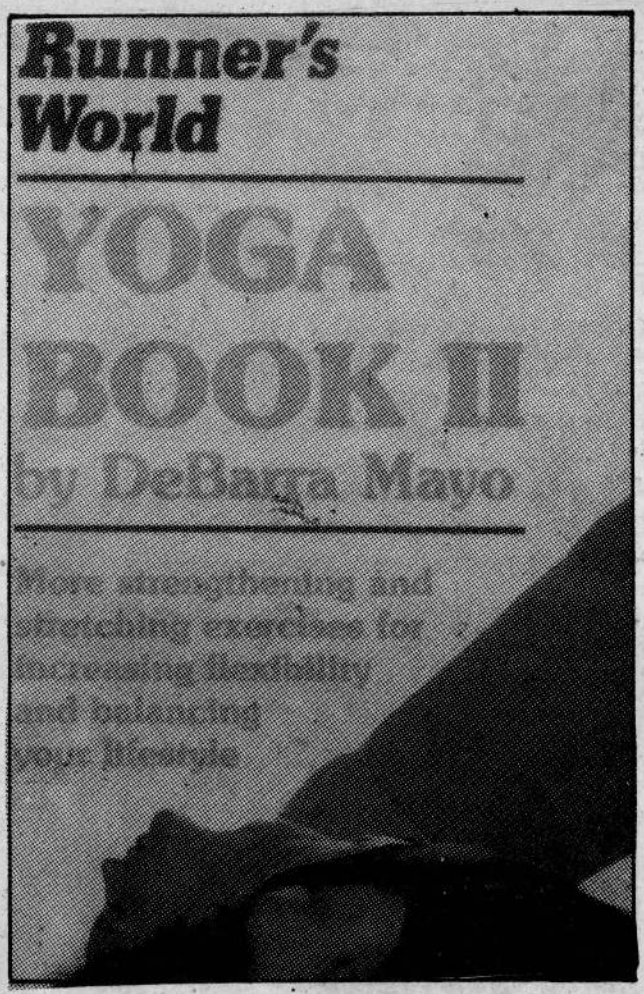

ترجمه ستاره

با عضله های تان آشنا شوید

عضله های متوازن نشاندهنده بدن سالم و خوب است. اجرای منظم تمرینات یوگا در حفظ عضله های محکم و در خور انحنا کمک خواهد کرد و درک این که عضله ها در کجا موقعیت دارند و چی میکنند در اجرای هرچه بهتر هر تمرین یوگا، شما را یاری خواهد رساند. جدول ذیل شما را با موقعیت و وظیفه عمده عضلاتی که معمولاً مورد استفاده قرار میگیرند آشنا خواهد ساخت. از این جدول منحیث رهنمود سودمندی و همیشه گی استفاده کنید.

عضله ها از لحاظ وظیفه یی به شکل زوج های مخالف قرار دارند. گرچه این شکل شایعه مغلق تر به نظر آید، ولی آن رابطه

عضله ها	موقعیت	وظیفه
عضله های قطفی و عجزی	در میان عضله های زیاد قسمت زیرین پشت	بدن را از حالت انحنا یا خمیده گی به حالت راست بلند میکند و برای سمت دهی درست بدن خیلی اهمیت دارد
ماهیچه های چار سر	قسمت جلوی ناحیه علوی ساق	ساق را در قسمت زانو بسط میدهد.
عضله های لوزی و عضله را فعه شانه	فاصله بین تیغه های شانه	حمایت شانه ها کمک در بلوز گرفتن خوب.
عضله های	جناحین گردن	مسئول حرکات گردن.
عضله های ذوذنقه یی (چار پهلو)	قسمت بالایی پشت و گردن	شانه ها را بالا میکند.
ماهیچه های سه سر	جناح عقبی ناحیه علوی بازو	ناحیه علوی را بسط میدهد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳
تغذیه یوگا
فصل ششم
عمل توازن

یوگا به شما می آموزاند تا بدن تانرا به عنوان یك تحفه گرانبها محترم بشمارید و مسؤولیت مواظبت آنرا به شما خاطرنشان میسازد . از نقطه نظر — دورنمای کاملا میخانیکی ، بدن انسان را به عنوان یك ماشین کاملا حساس در نظر بگیرید . برای این که این ماشین به صورت درست فعالیت نماید ، اجزای آن بایست قوی ونیرومند باشد . هیچ ماشینی بدون حفظ ومراقبت به صورت کامل ودرست به فعالیت خود ادامه داده نمیتواند . آیا میگذارید موتر تان بدون گاز یا تیل باشد ؟ خوب عین همین برنسیب در قسمت بدن نیز صدق میکند .

شما بایست شش ماده غذایی راکه لازمه حیات است برای بدن تان تهیه کنید و این ها عبارتند از :

کاربوهایدریت ها ، شحمیات ، پروتین ها ، ویتامین ها ، مواد معدنی و آب . گرچه طبیعت برای هرماده — غذایی ، وظایف مشخص تعیین کرده است ، ولی آن ها به خاطر تضمین فعالیت سالم بدن ، مشترکا عمل میکنند . در یوگا ، بهترین راه برای به دست آوردن مواد لازمه غذایی ، گرفتن مستقیم آن از مواد غذایی که میخورید ، میباشد . رژیم غذایی کاملا متوازن را برمبنای اندازه های مجاز مواد غذایی روزانه تمام این مواد تعقیب کنید . ((عمل توازن)) باالفبای تغذیه بخوب آغاز میباید .

کاربوهایدریت ها : مقدار بیشتر کاربوهایدریت ها نسبت به هرماده دیگر حیاتی ، از رژیم متوسط غذایی حجرات جلدی وجهاز غذایی فعالیت مینماید .

ولو این که شحمیات از جمله مواد لازمه رژیم غذایی شمرده میشود ، — عاقلانه است تا نوع شحمی راکه مصرف میکنید ، زیر نظر داشته باشید . — شحمیات رامیتوان به دو کته گوری تقسیم کرد : مشبوع وغیر مشبوع .

شحمیات مشبوع به استثنای روغن ناریال وخرما ، از منابع حیوانی به دست می آید وبه علت عطیه هایدروجنیشن در درجه حرارت اتاق سخت باقی میماند . مثالهای خوب شحمیات مشبوع عبارتند از : مارگرین ، مسکه ، چربی خوك وروغن های جامد دیگر . شحمیات غیر مشبوع ، عبارتند از روغن گل آفتاب پرست ، کنجد وجواری وغیره .

شحمیات غیر مشبوع در تغذیه سالم از جمله انتخاب های معیین و مشخص شمرده میشود . شحمیات — مشبوع ملحیث ذخیره در بدن متراکم میشود . مقدار بیش از حد شحمیات مشبوع میتواند موجب چاقی بیش از حد ، بطی شدن عمل هضم ، بند شدن — شریان ها وبلند رفتن سطح کولسترول میگردد . خلاف آن ، شواهد نشان میدهد که شحمیات غیر مشبوع ، ذخایر کولسترول را بارچه بارچه میسازد و — ذخایر شحمی اضافی راازبین میبرد . طبق نظر متخصصین ، تخمیناً ۵ درصد مواد کالوری روزانه راکه میگیرید ، بایست شامل شحمیات غیر مشبوع باشد .

بقیه در شماره آینده

سهولت میتوان توضیح کرد . به جدول پیشتر مراجعه میکنیم :

به زوج ماهیچه های دوسر ماهیچه های سه سر نگاه کنید طور یکه میبینید ، ماهیچه های دوسر در ناحیه جبهی بخش علوی بازوه آ ها را خم میکند ، در حالیکه ماهیچه های سه سرکه در جناح عقبی موقعیت دارند بسط میدهد . به گونه مثال : رابطه بین ماهیچه های چار سره وپی های زیر زانو رادر نظر بگیرید . عین همین برنسیب در این جا نیز صدق میکند . ماهیچه های چار سر در قسمت جبهی ناحیه علوی ساق ساق رادر ناحیه زانو خم میسازد .

برنسیب زوج های مخالف عضله یی برای تمرین کننده یوگا کاملا روشن است . پوز های یوگا در حدود پا را . میتر های این برنسیب به خاطر افزایش هرچه بیشتر قابلیت انعطاف یك گروپ عضلی را افزایش میدهد در حالیکه گروپ مخالف را از طریق انقباض دوامدار تقویت میکند . کش دادن ماهیچه های سه سر به نوبه خود ماهیچه های دوسر را قوی تر خواهد ساخت . کش دادن پی — های زیر زانو ماهیچه های چار سره را تقویت خواهد نمود .

عضله ها	موقعیت	وظیفه
عضله های بطنی	قسمت جبهی و جناحی بخش وسطی	جدار بطنی رادر جریان تمرین محافظه میکند
ماهیچه های دوسر	جناح جبهی قسمه علوی بازو	قسمت علوی بازو راخم میکند
عضله های سه گوشه یی	شانه ها را میپوشانند	بازو ها رابلند میکند و بسط میدهد
عضله های گاستروك نی می یس	جناح عقبی قسمه سفلی ساق (نرمه ساق پا)	کری را بلند میکند
عضله های سرینی	سرین	فصل ران رابسط میدهد .
پی های زیر زانو	جناح عقبی قسمه علوی ساق	ساق را در قسمت ساق خم میسازد
عضله های لاتی زیموس دورسی	جناحین قسمت علوی پشته رست زیر بازوها	ماهیچه های دوسر را قادر جریان حرکات کش کرده کمک میکند
عضله های صدری	سینه	بازو ها راد رجریان حرکات فشاری بسط میدهد

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرید و جاوید

در صفحه ورزش

جاوید : ورزش کاران افغانی باید در مسابقات سراسر جهان شرکت داشته باشند

(برنده مدال طلا در مسابقات بین المللی تکواندو دهلی ۱۹۹۰)

◆ لطفاً خود را به خوانندگان مجله سباوون معرفی نمایید و بگویید که از چند سال در دهلی اقامت دارید و مصروفیت تان چیست؟

— اسم من ماهر رسولیست، ۱۹ سال دارم و به ارتباط ماموریت پدرم در سفارت کشورم دهلی تقریباً از یک ونیم سال به این سو در دهلی میباشم و فعلا مصروف گذشتاندن امتحانات کانکور صنف ۱۱ استم.

◆ در بهلوی درس به چی نوع ورزش — علاقه مندی و اشتغال دارید؟

— تقریباً هر نوع ورزش را دوست دارم در کابل نیز مشت زنی (بوکسنگ) وکاراته را — تمرین میکردم امسال افزون بر قهرمانی دومین دور مسابقات بین المللی فدراسیون تکواندو دهلی که به تاریخ نهم ودهم اپریل ۱۹۹۰ برگزار شده بود در بازی های قبل محصلی در گلوله اندازی واندا ختن دیسک به درجه اول نایل شدم.

◆ میخواهم بپرسم که حریف در مسابقه قهرمانی تکواندو کی بود؟

— حریفم در آخرین دور مسابقات حسن المري (H.Almerry) تبعه سوریه بود دارنده کمربند سیاه که در چندین مسابقه بین المللی برنده مدالها والقاب بوده است ونیز در هند از شهرت زیادی برخوردار میباشد.

◆ در مسابقات آینده برای کشورت چی به دست خواهید آورد؟

— فعلاً از طرف فدراسیون ازمن دعوت شده تا در مسابقات سطح پایین که به زودی در ایالت اتراپردیش هند برگزار میگردد، اشتراک ورزم، ولی هنوزمن آمادگی خود را نشان نداده ام ومعتقدم هرگاه در چنین مسابقات اشتراک ورزم از لقب وکمربند خود دفاع جدی نمایم.

◆ نظر شما درباره تکواندو در افغانستان چی طور است وچی پیشنهاد هایی برای بهبود این ورزش برای هموطنان دارید؟

— تاحدی که برداشت شخصی خودم ازین نوع بازی ها در کشورماست، دیر برگزار کردن این بازی ها وعدم اشتراک در بازی های بین المللی به نفع ورزشکار ما نیست برای این که با تخنیک های جدید این ورزش آشنایی بیشتر صورت گیرد، — بالطبع چنین مسابقات در فواصل کمتر اشتراک بیشتر در مسابقات بین المللی وبرای ورزشکاران جوایز وکمربند های استحقاقی شان زود تر داده شوند تا موجب تشویش — ورزشکاران وانکشاف ومعرفی بیشتر این بازی ها گردد زیرا افغانها در این نوع بازی ها استعداد ی بهتر دارند.

شاهکار معماری

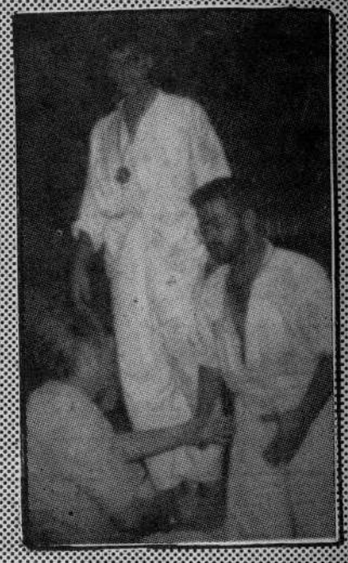

در ماه اپریل ۱۹۹۰ مسابقات سرتاسری تیکواندو که در دهلی نو (مرکز کشور هند) برگزار گردید، جاوید محتاط — اشتراک نموده باکسب مقام اول در بین ورزشکاران این رشته مدال طلا را به دست آورد. وی با برادرش (فرید محتاط) مدت شش سال را در مرکز کاراته جاپانی زیر نظر استادان مشهور کاراته چون (اوهاراواوسه کی) قهرمانان کاراته جهان این ورزش را در هند آموخته اند. این قهرمانان جهان هرکدام شش کمربند سیاه را دریافت کرده اند. جاوید محتاط وفرید محتاط نیز کمربند های سیاه تیکواندو و کاراته را از نزد این قهرمانان حاصل کرده اند.

هردو برادر در بیشتر مسابقات کاراته وتیکواندو در جاپان که در مکاتب شهر به راه انداخته میشد، اشتراک نموده همیشه به مقام های خوبی رسیده اند. — چنانچه جاوید محتاط در مسابقات کاراته مکاتب شهر توکیو در سال ۱۹۸۶ به مقام اول رسیده، مدال طلا را دریافت نموده وبرادرش در مسابقات مکاتب شهر توکیو در سال ۱۹۸۵ مدال برونز را بدست آورده است.

در مسابقات اخیریکه در شهر دهلی به اشتراک ورزشکاران داخلی وخارجی مقیم هند دایر شده بود، جاوید محتاط با اشتراک خویش شایستگی نشان داده با تبارز مهارت های تخنیکی این ورزش، مقام اول را باکسب مدال طلا حاصل کرد.

بقیه از صفحه ۲۳

سال شاه جهان در همان بستر یاسمن اسیر ماند و فقط دختر وفادارش — جهان آراء به او خدمت می کرد. در تمام مدت اسارت شاه جهان از بستر یاسمن تاج محل را از فراز رود جمنا تماشا می کرده جایی که محبوبش بیمار محل در مقبره آراسته با جواهر خود خفته بود.

پس از مرگ اورنگ زیب سلسله تحویل ها طی هفده سال از هم پاشید. و حمایتی که اکبر از مردم بدست آورده بود در اثر ظلم جهانگیر و ولخرجی های شاه جهان و تعصب دینی اورنگ زیب از دست رفت.

به هر حال دیدار از قلعه آگره عظمت دوره یی را نشان می دهد که علی الرغم تناقضات آن تاریخ هند را به بخشی از تاریخ تمدن جهانی مبدل کرده است. خدمات شاه جهان در عرصه بنای عمارت زیبا شهرت او را به پای اکبر رساند. چه خوب گفته اند: "شاید آن اراده که ساختمانی مانند تاج محل را طرح کرد معظم تر و استوار تر از اراده بزرگترین فاتحان جهان بود. اگر زمانه عقل و هوش داشت — هرچه جز تاج محل بود ویران می کرد و برای تمام دل آدمی این گرانمایه نشان شرافت انسان را برجای می نهاد".

با این اندیشه حوالی عصر پس از صرف طعام چاشت در آگره راه دهلی را در پیش گرفتیم.

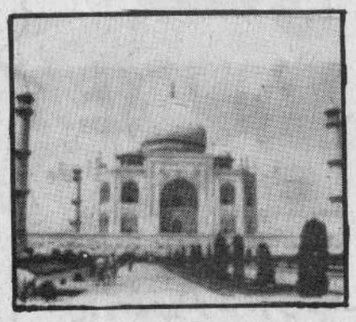

(c) ketabton.com: The Digital Library

شپه ولی...

کړي . د معما د حل له پاره هغه د شمسی نظام فلسفی تیوري طرحه کړه .

هرشل وښود له چیري په هرشمسی نظام کی د ستوري مخصوص وزنونه په ډیره چټکتیا کم شی نو د لید لود سیمی یا ساحی محدودیت به ډیر زیات وي او په دي ټوګه به د شمبی تووالی ثابت شی ـ هغه کال چی هرشل د خپلو خیرنو پایله په ډاګه کړه په دي کال کی (اډګارالن پو) خپله عشقی رساله د شمسی نظام په باب بشپړه کړه چی غټه ټکی یی دا دي : ((د اشمسی نظام نورخه نه دي . یوازي او یوازي د اسی د یوالونه چی د زرګونو رونبانو جسمونو د یوځاي کید و په حال کی یوشان د ـ معلومیږي . جوړ شویدي)) .

د اولبرس په یاداکس کی د اسی راغلی دي :

((که چیري د ستورو سلسله نه خلاصیدونکی وه . د اسمان له لمنو خخه به مونږ ته یوډول یا یوشان رونبایی راورسیږي . د ابه د هغه نوره خیر وي چی له ګالاکسی (کهکشان) خخه راځی . محکه په دي سطح کی به د اسی نقطه نه وي چی ستوري په یګ نه وي .

په همدي بنسټ د اخبره د کولو وه چی په د اسی شرایطوکی د هغو خلاګانو د توضیح کولو له پاره یوازنی ممکن میتود چی د تلسکوپونو په واسطه په اوسنی وخت کی لید ل کیږي . دا دي . چی د اسمان نه بنکاره کید ونکی یانه لید ل کید ونکی سطح باید به ډیر لیري واټن کی تصورکړو ـ د اهغه واټن د ي چی د هغی په اوږدو کی هیڅ کومه وړانګه مونږ ته نه شی رارسید لاي)) .

د د غی خبري خخه د اولبرس هوښیا ري په ډاګه کیږي خود ه په پوره ډول په د غوخو تکو هم بسنه نده کړي اوخپلی خبري ته د اسی دوام ورکوي : ((د اسی خوک به پیدا نه شی چی په زغرده د ـ د ارنګه خرګند و او رکډیولوژیکی حقایقو خخه منکرشی . زه په ډیره ساده توګه خرګندم مونږ د د غه قانع کوونکی د لیل کومه نخښه د ځان سره نه لرو خو به د ي مو باور راشی چی ایا د اسی شی امکان لري .))

راځی چی د اولبرس له خبري نه د وه مفاهیم ترلاسه کړو : د نور وروستی چټکتیا او د ستورو عمر ـ دا موضوع به د تنیو پیژند نو په رناکی وخیږو ـ لومړي یی د انرژي له پلوه مطالعه کوو ـ د مادي مناخنی مخصوص وزن په شمسی نظام کی د اسی یوشی دي چی په یوه سانتی متر مکعب کی د هاید روجن د اتیم د کتلوي وزن ـ سره مساوي دي . د انشتاین البرت له وخت خخه راوروسته مود کتلی ـ انرژي د موازنی په باب پوهه ترلاسه کړیده ـ که فرض کړو چی د تول شمسی نظام ماده د راد یاسیون یانور خپرولو وړ تیا لري . (محکه چی د کتلی ـ انرژي د موازنی د موجودیت پر بنسټ ماده په نور اوږي) ـ په د اسی حالاتوکی محاسبو نبودلی ده چی د انور خپرونه به چاپیره یورنګ اویو براږوي اود تود و خي درجه به یی د کلوین ۲۰ درجی یا (د سانتی ګراد ۲۵۳ درجی وي) ـ او په سم ډول د ومره اندازه تود وخه د ستورو د سطحی د تود وخی سره ورته والی نه لري . اویه عملی توګه د ومره تود وخه د (٦۰۰۰) کلوین درجو په شاوخواکی ده اویایه بل ډول د اتود وخه (۱۰۰۰۰) ملیارده واري له هغی اندازي خخه ډیره ده چی امکان لري ـ اسمان ډ تل له پاره پري رونبانه وځلیږي .

په همدي ډول په شپه کی د اسمان د تووالی یو د لیل خرګند شو اوپري ـ بحث ترسره شو . خو د اموضوع مونږ ته خه په لاس نه راکوي اوحتی د هغو د لایلو په باب کوم شواهد نه راشیی ولی هغوي چی پخوا وړاندي شوي دي غلط دي .

اوس که مونږ ځان د نیوټنی شمسی نظام په سیمه کی چی نه تمامید ونکی خو ساکن دي ـ فرض کړو ـ ترهغه ځایه چی یوهیږ و نوریه یوه حدي سرعت (په خلا کی په یوه ثانیه کی د ري سیوه زره کیلومتره) خپریږي . هغه وړانګی چی باید د یوه ستوري خخه مونږ ته راورسی . هرخومره چی ستوري لیري وي . باید ډیري کمی شی ـ په شمسی نظام کی د مادي د مخصوص وزن په پوهید وسره د اسی عقیده خرګندولا ي شو .

آقای عضلات...

بقیه از صفحه (۳۷)

مردان مسلح موفقانه میجنگند " کونیی در هر دو فلم مانند یک حیوان میجنگد . زیرا او حرف ـ دفاع و رهایش را از هر در می میدا ـ ند و بس . او به هیچ چیز فکر نمی کند . و در زنده گی تنها به خودش اتکا دارد و بالای خودش حساب ـ میکند . ان چه در بین فلم برایم خو ـ شایند است این است که من رول هر ـ کول راکه ستون های معابد را از جا میکند زیرا این حرکت برا یم جذاب نیست کونن در فلم عاشق است . عاشقی که در مرگ معشوقه اش میگریید . او در فلم بدون اشتباه نیست و نه سو پرمن است وقتی میجنگد پیروز پیش قطعی نیست " .

دایرکتر فلم ریچارد فلیشر " در زمان اماده گی برای نمایش صحنه جدال من را با ده تن از جنگاوران به تربیت دیده و در اخیر ضمن صحبت خصوصی به من گفت که ارزو دارم تا عضلات ات قویتر و بزرګتر کردد . من کاملا متعجب بودم زیرا برای نخستین بار کسی برای من تمرینات را توصیه میکرد . برای من یعنی قهرمانی مطلق پرورش اندام .

من مجبوراه به سالون تمرینات بر ـ گشتم و دوماه روزانه ۵ ساعت تمرین میکردم و پروګرام غذایی مشخص داشتم تا ۵ کیلو وزن گرفتم انګاه کارګردان به من گفت که درست همانی شده ام که امید داشت .

بعداز کونن ۵ ارنولد در یک فلم دیګر را قبول کرده و نقش منفی را

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه از صفحه (۵۷)

مردم عجیب ، ایتان ها در اینجا زندگی میکردند تمام چیز ها بکلی فرق داشت
ـ بلیندا براي یك دقیقه خاموش بود ، بعد از آن گفت :
ـ الیزابت ، درباره ایتان ها چصیدانی
الیزابت واقعه ایراکه بروي گذشته بود براي دوستش تعریف کرد ووقتیکه تمام شد بلیندا گفت :
ـ من ... من اینرا نمیدانم نمی توانم باور کردنی نیست . قبل از اینکه درین باره حرف دیگري بزنیم بیا یك چیزي بنوشیم .
وقتیکه بلیندا خدمتکار را می رفت ناگهان توقف کرد و نزدیك بود که بتل از دستش بیفتد .
ـ آیا آن کیست ؟ اطاق ؟
من هستم وقتیکه داخل شدم دیدم بکتاب دستنویس آنرا در دست دارد ، من آنرا در اطاق پیدا کرده ام .
الیزابت با تبسم نگریسته پرسید زد :
ـ او ، چه دلچسپ ، این همه وقایع عجیب و ترسناك هستند من یکسی را خواهم بداخل اتاق و یکتور ایتان ها بوده بودم وبخاطر میاورم که انرا در همین کتاب گذاشته بودم . این چه معنی میدهد ؟ آیا پایان قصه را خودتان حدس زده میتوانید ؟ بلیندا به آهستگی حرف میزد :
ـ این فقط معنی میدهد که براي چند دقیقه گذشته و آینده باهم متلاقی شده اند . اینطور واقعات بعضی اوقات صورت میگیرد . اما بگذار برایت چیزي راکه درباره ایتان ها شنیده ام بگویم ...
ـ قبل از اینکه من این کلبه را بخرم یك زن بسیار پیر در قریه درباره چیزعجیبی برایم گفت که در یك شب اکتوبر دقیقاً صد سال قبل از امروز اتفاق افتاده بود . شش خانواده بیشتر از آنروز ایتان ها از لندن به آنجا آمده بودند . بخاطر صحت خانم ایتان ها بسیار آرام زندگی میکردند تا اینکه در یك شب واقعه وحشتناك اتفاق افتاد صبح روز بعد آنها تمام اثاثیه خود را گذاشته وبجاي دیگري در دهکده کوچ کردند ایتان ها بعد از آن شب دیده نشدند آن واقعه بکلی تغییر کرد .
ـ او چه دید ، چه اتفاق افتاد ؟
ـ خوب قصه اینطور است که در یك شام اکتوبر یك شاگرد بسیار عجیب به خانه ایتان ها رسیده و در یك کرتی سرخ روشن پوشیده بود ولباسش بسیار کوتاه بود که بمشکل تا میانه زانوانش میرسید . موهایش کوتاه قیچی شده بود . بسرعت وعجیب حرف میزد و لغاتی راکه براي ایتان ها مفهومی نداشت استعمال میکرد . او در خارج کلبه از یك وسیله نقلیه غیر اسپ با چراغهاي خیلی روشن پیاده شده بود اوگفته بود که همان بعد از چاشت از لندن آمده است فاصله اي زیاد تر از صد میل او دور را از یك قطعه جوب سفید و کوچك کمتو سط یك صندوق کوچك نقره یی آتش زده بود ، به حد قوم فرو میبرد و آنرا از دهن وبینی خود خارج میکرد ایتان ها یقین داشتند که این زن از طرف شیطان آمده بود .
آتش شعله می کشید و نور سرخ رنگی چهره آنها را روشن مینمود . در اطاق سکوت حکمفرما بود . الیزابت منتظر بود . امید است که بلیندا چه میخواهد بگوید .
ـ الیزابت ... بلی . انها تراید میبودند!

(۸۰) غ یادی

د خان او که بل خوک

اوس په رسمی دفتر کی د بالغ ، عاقل اوباخبره سړي دعمان او د خلکسره فولولو چل ول وګوره . دغه سړي چی په بوسټن کی اداره کی د فورمو مامور دي یو وخت یی له جا اوربل روپۍ تر دري سوه افغانیو پورې بهیر اخستل په بدو ((رشوت)) کی نه حسابیږي او خارنوال حق نه لري چی له دري سوه کمو افغانیوباندي ګډبډ وکړي د جا لاسونه ترشاوتړي . نوله دغه ((قانونی)) لاري څخه په ګټی اخستو سره یی د فورمی ټوکولو په وخت کی له یوتن څخه له سهاره تر مازدیګره پورې په وقفو وقفو کی دري دري سوه افغانی په ډډي ډول واخستی چی د ټولواخستل شوو پیسو شمیر لسوزره افغانیو ته ورسید . د فورمو نومورې مامورچی عمان هیڅکله ورته ډډي خور نه ښیی په دغه ډول دلس ګونو زړو خه چی دلس ګونو میلیونو خاوند ګرځو . خوبه یاي کی . صداقت اوایمانداري کی هیڅ چانته هم غاړه نه زدي . همکه چی له قانونو څخه وتلی او ناجایزه کارونه سرته نه دي رسولی .

بقیه از صفحه (۸۰)

اجرا میکنند . ده سال بعد از فلم " طاقت و توانایی " فلم های کوماندو قرار داد " معرف شوارزنگر موفق در سطح رقیب در بهمه یك ویا ـ دوسه صحنه او ستلون است او می گوید :
" من و ستلون دو دوست صمیمی استیم ، هر دو یك وکیل مدافع داریم و غالباً در یك سالون درلوس انجلس تمرین میکنیم . ما تصمیم داریم تا مشترکاً فلمی را تهیه نمایم البته که فلم ان قدر مصرف گزاف راکه به تنهایی در فلم کماندوی من و دو ـ کس ستلون مصرف شده است در بر نخواهید داشت . عیب او اینست که فراموش کرده است که سینما بطور عام یك تماشاست و همیشه کار ها را بسیار جدی تلقی میکند و با ـ سیاست خود را مرتبط میداند . "
دایرکت فلم کوماندو درباره ارنولد میگوید :
بااالعموم اشخاصیکه به ورزش ـ پرورش اندام روی اورده اند از چابکی خودم برخوردار نیستند اما بر خلاف ارنولد در فلم کوماندو مانند یك پلنگ با چابکی و ترس حرکات را انجام میدهد و گفته میتوانم که او همسطح یك کمربند سیاه کونگ فو ـ است . ودر ضمن او یگانه ستاره ایست که از خطرات نترسیده و صحنه ها را با قبول خطر مرگ اجرا ـ میکنند . "
فلم اخیر او " خارکتر " است که با گروپی از افراد ضد مبارزه یك قاتل نامرئی مبارزه دارد و برای از بین بر ـ دن آن میکوشد . یکی از دایرکتران میگوید :
ارنولد در سمیر رسیدن به مقام بهترین وعالیترین هنرپیشه سینما یکست ، شاید او یك " ان بی " دیگر برای سینمای امریکا باشد "
او با " کن شر پور برادرزاده " ـ رییس جمهور اسبق امریکا (کنتای) عروسی کرده و سالانه از دو یا سه فلم افزونتر تهیه نمیکند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

آیا می‌توان از چنگال انحطاط روانی نجات یافت؟

گزارنده به دری: فلام سخی اختر

چگونه در راس خوشی امیدها کشی می‌شود؟

(دپرشن) که معمولاً آن را انحطاط روانی میگویند، آن - طوریکه ذهنیت‌ها پذیرفته است مفاهیم تلخ کامی، حرمان نومیدی، یاس، همه واژه‌ها یی مترادفی اند که مفهوم دپرشن (Depression) را میرسانند. دپرشن کلمه کوتاهیست، ولی وقتی انسان در چنگال آن گیر می آید، در روانش نفوذ کرده دیر کرکتر و سجایایش تاه تهریس منفی وارد مینماید، چنان می انگاری که انسانهای گرفتاره دپرشن خود را گناهکار، زیر فشار بزرگ دماغی و حتی ((انسانهای مضمحل شده)) فکر میکنند ودر وجود آنان تمام خوشیها وامیدها ((کشته)) میشوند)) ومتاه شر و غمگین میباشند. شگفت آوراین است که خود آن عاجز نمیدانند چرا؟ و چی باید بکنند؟ ولی هستند کسانیکه با این بیماری به مبارزه بر میخیزند وسرانجام ازان - رهایی میبابند.

من، بخت خوبی نداشتم و به این بیماری، دچار گردیدم. روزنا روز تکلیف من انزایش میبافت. به حدی در پنجه دپرشن گیرمانده بودم که حتی گاهی بهوده از چشمانم اشك سرازیر میگردید، باری در اشبز- خانه منزلم دستانم رامی شستم وقتی به آینه نگاه کردم، دیدم که از چشمانم اشك روان است، حتی ندانستم که چی وقت وچرا گریه کرده ام، چیز دیگری که بر من مستولی گردید، این بود که نمیتوانستم غالباً آخرین تصمیم

من مون مسایل روز مره
گیرم واگر تصمیمی هم میگرفتم
بازهم دودل می بودم.
باری وارد سوپر مارکیتی
شدم، در خریدن لوبیا و نخود
دچار تردید گردیدم: به لوبیا
دست بردم که خیطه آنرا در
سبد خود انداختم، بعد بشیمان
شدم وخیطه نخودرا گرفتم
واین وضع چند لحظه دوام کرد
ومن ازآن به شدت رنج بردم.
دپرشن مرابه وضعی دچار
ساخت که اگر کدام دوست ورفیق
خودرا میدیدم، گاهی درقیافه
اش نشانه هاي ناآشنایی میدیدم،

(c) ketabton.com: The Digital Library

تنها دواها برای تداوی انحطاط روانی کافی نیست

راههایی که طب پیشنهاد می‌کند

ویاری هم نام او از ذهنم بیرون میشد، حیرت‌زده میشدم، بـه لکنت زبان گرفتار میگشتم و با شتاب، صحبت را بدون دلیل قطع میکردم و به اصطلاح ((فرار را بر قرار)) ترجیح میدادم. از آبیازی صرف نظر میکردم و تر- سیدم که ریفلکس‌های عصبی ((انعکاسات عصبی)) مرا نهرونخوا- هد داد که آبیازی کـرده بتوانم.

زنگ تیلفون خانه خود را پاسخ نمیدادم از برداشتن گو- شی تیلفون میترسیدم، از صدای عارن موتر خود را در گوشه پـی پنهان میکردم و اگر در خانـه میبودم خود را عقب چوکی دیا پرده مخفی میکردم. در آغاز ((والتر)) شوهرم خواست مرا نجات بدهد، تلاش کرد در عمق روحم نفـوذ کند او به چشمان گود، رنگ پـ ام متوجه میشد و میپرسید: برایم چی کرده میتواند؟

یک بستر به بستر دیگر میافتادم و مضطرب بودم تا آن که در یـک بستر نامنظم مهمان خانه کـه آنشب وجود نداشت خوابیدم و برق را خاموش کردم تا خانه تاریک شود.

سه روز بعد از "خواب" بیدار شدم و به هوش آمدم و متوجه شدم که در شفاخانه در یک اتاق تنها هستم که آن را اتاق "مراقبت جدی" مینامیدند تنها هستم. آیا این اتاق داخل شدن به دوزخ بود؟ تی سرانجام دانستم که حتـی مرگ هم مرا رد کرد و نپذیرفت. وقتی به اطراف خود نظر انداختم دیدم در چهرکت بیماری با ریسمانهای خاصی بسته شده ام و چندین سوزن و پیچکاری در نقاط مختلف وجودم فرو رفته است کوشیدم ریسمانها و تسمه ها را باز کنم و یا بکنم در همین لحظه دکتور معالجم نزدیک شد و با چشمانیکه مرا محکوم میکرد تقاضا کرد چنین کاری نباید انجام بدهم و بـه من توضیح داد که چی گونـه شوهر و پسرم و پسر دومی ام از پو هنتونش به خانه تیلفون کرده بود و در فرجام شوهرم داکتر را خواسته بود...

وقتی از جریان آگاه شدم حیران ماندم در غیر آن شاید خود را به کام مرگ میسپردم. داکتر رویه من کرده گفت: من ترا کمک کرده نمیتوانم، باید نزد داکتر طب روانی بروید. من در پاسخ ابراز داشتم: به کمک ضرورت ندارم... سرانجام مرا به شفاخانه طـب روانی بردند و در یک اتاقـی که تعریباً دروازه های آن بسته و محکم بودند بستری کردند. کلکین ها به آسانی بـاز نمیشدند یا ادراک من همینطور بود. لحظه یی بعد "داکتر اف" که کارشناس روانشناسی بود بر بالینم قرار گرفت و سرو رویش آراسته و بروتها یش منظم بود، در مقایسه داکتر پیشتـر مهربانتر بود کمتر سر زنش گونه حرف میزدو زیاد تر بـا مهربانی از من پرسید: از حساب ده چقدر بهتر شده اید؟ یک درصد؟ بلی! گفتم: منفی یعنی کمبدتـر شده ام.

در فکر فرو رفت و گفت: نوعی از تکلیف روحیست که آن را ((مانیاک)) مینامند و بعـد از چند هفته دوام میکند و ولـی انحطاط روحی همین دیپریشن ماه ها و یا حتی برای تمام عمـر دوام میکند تداوی اصلی هـر دو نوع مربوط می شود به بخش تحقیقات "کیمیای مغز" تحقیقا- ت کیمیاوی در مورد مغزانسان.

سخنان زیادی میان من و او رد وبدل شد ولی داکتـر از من پاسخهای خوب نشنیـد حتی درباره تلاش دوباره ام برای خودکشی هم مطمین نگر- دید ندا نست که من باز بـه این عمل دست خواهم زد یانـه. راستی این که من هم نمیدا- نستم سرانجام به صحبت آغاز کرد و گفت:

بعضی از مواد کیمیاوی در مغز انسان وجود دارند کـه کمبود آن ها وضع نورمال انسان را تغییر میدهد: تغییـر در رژیم غذایی و در صحبت و عادت و کرکتر و در حقیقـت بهانه هایم به خاطر پاسخ دادن به ابراز محبت هـا و آرام آرام برایش معلوم گردید و گویی توافقی در زمینه بـه وجود آمد.

انکار و منفی بافی در همـه چیز و برمن مسلط گردید و والتر تقریباً با فشار و زور مرا نزد داکتر طب برد.

داکتر با دقت کامل و بـا دلسوزی و علاقه مرا معاینه کرد و بعد از معاینه و مشاهـده همه اسناد و مدارک بیماری- گفت:

"شما صحت کامل دارید کوچکترین بیماری در وجود شما به چشم نمیخورد"... و بـه شوخی افزود: "مانند اسپ صحتمند هستید."

من هم متوجه شدم عزم وارادهٔ خود را به کمک بخواستم و داکتـر مرا به تماس و معاشرت با مـردم و بیرون برآمدن از منزل توصیه کرد. من برایش گفتم:

فلان و بهمان کار برایم غیـر ممکن است...

ولی او نپذیرفت و گفت: شما از خود شکایت دارید انسـان نباید چنین باشد.

تغیراتی در کارهایم پدید آمد وقت زیادی را پنجره بیرون را مینگریستم. حرکاتم محـدود بود تقریباً بیشترین ساعتهای بودن در خانه را در نشستن- سپری میکردم و ولی غذا را می پختم. گرچه ظاهراً میسوخت میز نان را آماده میکردم و ولـی صدای ظرفها زیاد بلند میشد والتر می پرسید:

کارها را درست اجرا کـرده. نمیتوانی؟ کارهای زیادی در خانه وجود داشت کـه باید انجام داده میشد و از پسرم "مارک" هم که در دوره- ثانوی درس میخواند باید وارسی و مواظبت میکردم در حالیکه کمتر به این امر توفیق میافتم.

از خود میپرسیدم اعضای فامیل چی قدر براین حوصله کنند. حوصله آنان آخر میرسی آید و به همینگونه محبت و علاقه آنها به نفرت و یا حد اقل بـه بی علاقه گی مبدل خواهد شد. روز ها و هفته ها به همین منوال گذشت و من صحـت یاب نشدم و سرانجام دریافتم آن شدم که از این وضع بیرون گردم... در نتیجه به این موضوع رسیدم که باید خودکشی کنم. از همه مساعد ترین راهها برای رهایی لحظات دریغ ناپذیر فاصله میگرفتند.

بقیه در صفحه (۹۱)

(c) ketabton.com: The Digital Library

سناپیری

د (۲۷) مخ پاتې

د خاوند کډه جیرته اوکړم ځای ته ولاړه. خونوي ګاونډي هغه لوړې کارجی د ي کورته یې به راتلو سره وکړ "د اووچی د ا دروازه" د بنګلی سناپیري د خیالی ا و اخاطره انګیزه انځور د اچوکاټ اوزما د نیمګړي خودرنی مینی د ادرګاه یی له سره خلاصه کړه اود اواریی د اسی برا- نسته چی بیا به هیڅ وخت ترلی اوبوري نه وه اوکله ناکله به نوي ګاونډیا ن له همدې دروازې څخه تیریدل راتیر- یدل اوشپه وړځ به همښی خلاصه پاتې خونورمی که هرڅو انتظار وویست او ه ورځو ورځو خپلو هغو وعدو خایونوته ورغلم چی یخوا به می هلته له سناپیري سره لیدل کتل، خو هغه می نوره ونښو لیدلی. خو هغه یی هم د ترور کورته ورغلم خوکتل می چی د هغی سر ه هم د سناپیري څه پته نه وه. اود اشا ن سناپیري د اآسمانی پیرینته می د تل له پاره له لاسه ووته. تري تمه شوه او زه یی د خپلی دي نه هیرید ونکی اوجنجالی سوزند ه مینی د د رد ونکو یاد ونوهمیشنی ویر او ماتم ته یوازي پریښودم.

صلیب ...

بقیه از صفحه (۱۱)

وضع صحی او د ر اثر تلاش د وکتور ها روبه بهبود ی است خو د ش را "راحله" معرفی میکند و میگوید :

"وقتی که مرا به این ش فاخانه آوردند من با انسان های برخوردم که د و ر از تصور و خیال من بود. د ر ینجا هر کس وظیفه اش را خیلی صادقانه و با برخورد انسانی انجام میدهد.

وقتی مرا به ش فاخانه آوردند امید م از زندگی قطع بود. ولی د وکتوران خیلی زود کارهای مقد ماتی را انجام دادند و مرا برای عملیات آماد ه کردند. بعد از انجام عملیات د راتاق مراقبت جد ی تحت تداوی و مراقبت جد ی قرار گرفتم د رآن جا همراه با د وکتوران خارجی د وکتوران و نرس های افغانی نیزبودند که هرکدام به نوبه و ظایف خود را به وجه احسن انجام میدادند.

که اگر علاوه از د وکتوران و نرس ها ی خارجی از داکتر زمان ه داکتر سخی و از نرس ها شهلا جان ه زهره جان پلوشه جان نام بگیرم اندکی اظهار سپاس خواهد بود. د ر مدت ۱۲ روز ی که د رین شفاخانه بستر بودم کوچکترین مصرفی از ناحیه" تهیه" ادویه ه سیرو م خون و غیره متقبل نگرد یده ام که این کلانترین کمک به مریضان جنګه زده است"

بقیه د ر صفحه (۱۰۱)

کف شناسی

ه از صفحه (۶۵)

آثار کف پا نیز مروج شده ه زیرا اشکال خطوط کف پا نیز به اندازه" کف دست د ر نواع خود بی نظیراست.

طب عدلی موفقانه از تکنیك های کفشناسی معاصر د ر ایجاد نزدیکیها بین کودك و پد ر و مادر استفاد ه میکند.

طور مثال مادر و دختر میتوانند د ر اثر جنګه از هم جدا شوند. حتی پس از سال های زیاد ه وقتی که آنها به د شواری یکد یگر خود را بشنا- سند ه نشان داده شده میتوانند که آنان مربوط به هم استند. و یا ممکن شخصی ازین اقرار خود داری کند که بچه" معین پسر او باشد. برای استفاده د رچنین حالات دا- نشمند هنګری "Sandor-Okris" جد و ل یا ارزشی را به وجود آورد ه است. د رین جدول او ۹۵ تیپ خطوط بر جسته را نشان دا ده است او با مطالعه" بسیاری حالاتی که د ر آن صورت د رمورد اصل و نسب شك- وجود دا شته نمیتواند ه به این نتیجه رسید که انګشت یك طفل معین اشکال مخصوص و د قیق اقاربش را به ارث میبرد. میتود "Okris" واقعیتش را د ر ۱۶۰۰ حالت که مورد تردید قرار گرفته بود ه به اثبا ت رسانیده است.

پیښې...

بقیه از صفحه (۴۶)

تازمانی که طرزنواختن موسیقی کلاسیك سه تار را نیاموخته باشد، حق نواختن موسیقی لایت راند ارد ومیتوان گفت که د ر کشورما نواختن سه تار "یك د لخوشی سطحیست تاحظ برد ن عمیق آن.

♦ کدام مکتب موسیقی وکدام اساتید موسیقی رابیشتر د وست دارید.

– چنانچه بیشتر یاد کردم د رمکتب موسیقی میخواهم سبك مشخص خود را – داشته باشم واز اساتید موسیقی بیشتر سه تار نوازي عبد الحلیم جعفر استاد هندي راد وست دارم.

♦ شما که نوازند ه" خوب راد یوتلویزیون استید، د رباره" کارهاي موسیقی راد یو و تلویزیون چی گفتنی هایی دارید.

– باتاسف که مسوولان موسیقی راد یو و تلویزیون ما د رزمینه موسیقی کلاسیك تك – نوازي کمتر توجه کرد ه اند. میخواهم راد یو وتلویزیون به منابه آموزشګاه موسیقی به هنرد وستان باشد. حد اقل ما ه یك بار برنامه تك نوازي وموسیقی کلاسیك را به نشر بسپارد. ریاست موسیقی باید کورسی راد رفراګرفتن آلات موسیقی کلاسیك ایجاد نماید تاجوانان که استعداد آموزش را د رخود د ارند وعلاقه مند استند تنظیم شوند تا د رآینده به نابیدایی هنرمندان کلاسیك سرد چار نشویم.

♦ تا آن جاکه آګاه استیم. شما شعر نیز میسرایید. لطفاً د رمورد اشعارتان نیز حرفهایی بګویید!

– موسیقی مرابه سرود ن شعر رسانید که به خود جرات د هم تا ګاه ګاه شعري بسرایم. تا اکنون شمار سرود ه هایم به د وصد پارچه میرسد. به خاطر آموزش وزن وقافیه هاي شعري نزد استاد عبد الحمید اسیرزانوزد ه ام وبیرواشعارکلاسیك به ویژه مکتب بیدل استم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه ازصفحه (۸۹)

انحطاط روان

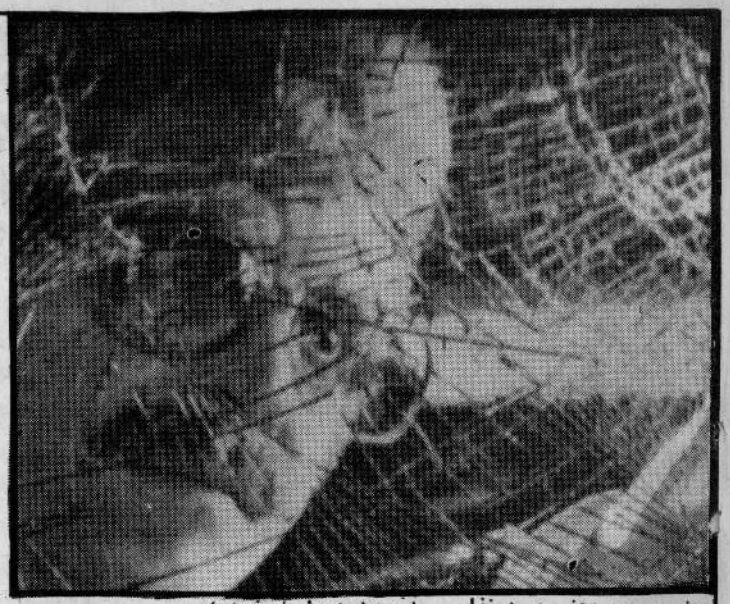

تغییرمیدهد : تغییردر رژیم غذایی درصحبت، عادت، کرکتر و در — حقیقت درهمه جهات زنده گی او . دپیرشن راچی به وجود می آورد و تشدید میبخشد ؟ — درزنان وحتی بعضاً درمردان طلاق ازیک پگر ویابعضاً حوادثی که انسانرا ازوظیفه منفصل میسازد وشخص نمیتواند کاري براي امرار زنده گی حتی نسبتاً مرفه به دست آورد ، ولی غالباً عقیده براین است که، پیرشن ازهیچ کدام جا نمی آید ، یعنی کسی نمیداند ازکجا آمد وچرابه وجود آمد وبنابر آن هم تحقیقات وسیعی درزمینه وجود دارد وازجمله باید همان عصبی راکه پیرشن به اثر ((عطالت)) ویابیماري آن به وجود آمده ، با دارو به ((حرکت)) آورد و ((بیدار)) ساخت . داکتر به من گفت :

بیایید باهم ((سفرکیمیایی)) کنیم . میخواهید داروي مراقبول کنید ؟

بعد ازفکرزیاد پاسخ دادم :

— بلی !

نسخه یی برایم نوشت نرسها بعد از هرچارساعت دارو رابرایم می آوردند و من آن رامیخوردم . خلاف تصورمن بعد ازچند هفته د پیرشن من ((کم)) شد و ((به خود)) آمدم . اراده ام استوار گردید وخنده برلبهایم نقش میبست . داکتر ازخوشی ((در لباسش نمیگنجید)) . وقتی براي بار اول بعد ازتطبیق ((کورس مکمل دوا)) شوهرویسرم رادیدم ، نشانه هاي بهترشدن زیادتر در وجودم آشکاربود .

اولین باربود که اشتهایم خوب شد وغذاخواستم . به مرفکان متوجه شدم که درخارج اتاق لانه داشتند ازغروب آفتاب خوشم آمد به مطالعه آغازکردم درحالیکه درگذشته چنین تغییراتی در وجود به چشم نمیخورد ونه من بان علاقه داشتم . داکتر (ا ف) اوقات ویزت رافراموش نمیکرد ویا من از هردري صحبت میکرد . او درباره این که تعدادي از — انسانها به خاطرعقیمانی طبابت ، میمیرند ، صحبت کرد و از صحت یاب شدن من خوشی نمود بعد ازچارهفته من به کلی انسان نورمال گردیدم به غلطی ها و اشتباهاتم دربرابر اعصاي ناسیلم متوجه گردیدم . ازهمه غم ها و مصایب رهایی یافتم . باشوهرو پسرم زنده گی شیرینی را از نو آغازکردم ودرباره معجزه طبابت که مرا ازچنگال د پیرشن نجات داده بود زیاد حرف میزدم و از داکترمعالجم ابرازخوشی میکردم نه ازصداي تیلفون ونه از صداي موتر میترسیدم ونه خود را ازدوستانم پنهان میکردم وبه همه کسانیکه به پیرشن دچار بودند ، توصیه میکردم که داکتر درستی رابیابند تاتداوي شوند

سخنی چند درباره تداوي انحطاط روانی (د پیرشن)

درانگلستان تقریباً نیم ملیون تن به د پیرشن دچار استند ، بیماریی که تداوي — اساسی وسلکی را ایجاب میکند دراین جا سخنانی ازداکتر ((مایکوم لیدر)) راتقدیم میدارم — داکتري که دراین رشته معلومات زیاد دارد —

ازوي میپرسم :

— نشانه هاي د پیرشن کدام ها اند ؟

— کم علاقه گی به مزایاي زنده گی که غالباً با احساس گناه، خجلت اضطراب وتشویش همراه میباشد . چنین علایم دردپیرشنی دیده میشوند که عامل بیرونی دارد . مثلا سبک وشی از وظیفه ونا امیدي از پیداکردن کار دیگر ویا امثال ان ، چنین د پیرشنی — تجربه شده که غالباً خوب میشود . یعنی که میتوان گفت خود به خود به حساب (شب تصمیم) فرارسید : شب مرگم ، شوهرویسرم بسراي تماشاي فلمي ازخانه بیرون — میشدند ازآنان تقاضاکردم که حین بازگشت به خانه مرا ازخواب بیدارنکنند ، لذا باآن ها شب به خیر گفتم ، به بسترخواب رفتم . یک گیلاس ویسکی راکه در بوتلی نگهداشته بودم ، نوشیده وهم مقداري ازبود رخواب آوري راکه داشتم ، صرف کردم ، اینبود رابه شکل نمک بوده ومسکن قوي بود .

برخود فشارمی آوردم کاحساس غم واندوه عمیق کم ، ولی حواسم اجازه نمیداد ازیک بستربه بستر دیگر میافتادم و میلولیدم تاآن که دریک بستر نامنظم مهمانخانه ، که آنشب وجود نداشت خوابیدم و برق راخاموش کردم تاخانه تاریک شود .

سه روز بعد ازخواب بیدارشدم و به هوش آمدم ومتوجه شدم که درشفاخانه ، دریک اتاق تنها استم که آن را اتاق ((مراقبت جدي)) مینامیدند ، تنهااستم آیا این اتاق داخل شدن به دوزخ بود ؟ نی . سرانجام دانستم که حتی مرگ هم مرا رد کرد ونپذیرفت . وقتی به اطراف خود نظرانداختم ، دیدم درچهرکت بیماري باریسمانهاي خاصی بسترشده ام وچندین ((سوزن پیچکاري)) درنقاط — مختلف وجودم فرورفته است . کوشیدم ریسمانهاوتسمه ها رابازکم ویابکم . درهمین لحظه دوکتور معالجم نزدیک شد و باچشمانیکه مرامحکوم میکرد تقاضا کرد ، چنین کاري نباید انجام بدهم وبه من توضیح داد که چی گونه شوهرویسرم وبسردومام از پوهنتون به خانه تیلفون کرده ودرفرجام شوهرم داکتر راخواسته بود .....

وقتی ازجریان آگاه شدم ، — حیران ماندم درغیر آن شاید خودرابه کام مرگ میسپردم . — داکتر روبه من کرده ، گفت :

— من تراکمک کرده نمیتوانم باید نزد داکتر طب روانی بروید ! من دریاسخ ابرازداشتم :

— به کمک ضرورت ندارم ...

سرانجام مرا به شفاخانه طب روانی بردند وه دریک اتاقی که تقریباً دروازه هاي آن بسته ومحکم بودند ، بستري کردند . کلکین ها به آسانی بازنمیشدند یا ادراک من همینطور بود . لحظه یی بعد (داکتر اف) که کارشناس روانشناسی بود پر — بالینم قرارگرفت . سروریش آراسته وبروتهایش منظم بودند در مقایسه با داکترپیشتر مهربانتر بود . کمتر سرزنش گونه حرف میزد وزیادتر بالطف ومهربانی ازمن پرسید :

— ازحساب ده چقدربهتر شده اید ؟ یک درصد ؟ بلی ! گفتم :

— منفی یعنی که بدتر شده ام در فکر فرورفت وگفت :

— وقتی ازتکلیف روحیست که آن را ((مانیا)) مینامند ، براي چند هفته دوام میکند ، ولی انحطاط روحی همین د پیرشن ماه ها ویاحتی براي تمام عمر دوام میکند تداوي اصلی هردو نوع مربوط می شود به بخش تحقیقات ((کیمیاي مغز)) تحقیقات — کیمیاوي درمورد مغزانسان .

سخنان زیادي میان من واو رد و بدل شد ، ولی داکترازمن پاسخهاي خوب نشنید حتی در باره تلاش دوباره ام براي خودکشی هم مطمین نگردید ، تدا — نست که من بازبه این عمل دست خواهم زد یانه ، راستی این که من هم نمیدانستم سرانجام به صحبت آغازکرده ، گفت :

— بعضی ازمواد کیمیایی در مغزانسان وجود دارند که کمبود آن هاوضع نورمال انسان را خوب میشود یازمینه هاي آن از بین میرود ویاانسان بروضع تازه عادت میگیرد . ولی نوع دیگر د پیرشن که میتوان آن را — ((د پیرشن کلینیکی)) ویاحتی بهاري گفت ، نوع بد آن است که نیازمند تداوي دقیق است واگر این نوع د پیرشن ، تداوي نشود ، شخص دچاربه آن ، همیشه زجر میکشد واگرمصاب ، خانم باشد حالش بد ترمیگردد . درواقعیت امردراین نوع د پیرشن ، فعالیت ارگانیزم انسان ((آهسته وکند)) میشود . تداوي اساسی چنین د پیرشن تداوي کیمیاییست که از آن نام بردم وبطور قاعده ازجمله پنج تن ، چارتن مصاب بآن حتماً صحتیاب میشوند . ویزت داکتران روانی یک فکتورمهم تداوي چنین د پیرشن است . گاهی ود رمواردي بیشترد پیرشن با الکهولیزم همراه میشود که تداوي رامشکل ترمیسازد تداوي برقی به نام (اي . سی . تی) درصحتیاب شدن مصایب به این بیماري تاثیرزیادي دارد . — عناصر کیمیایی به نام ((امین ها)) به اصطلاح ارتباط میان مغزو رشته هاي عصبی را تقویت میبخشد وسالم میسازد تیوري اساسی طبی این است که در — چنین د پیرشن مقدار ((امین ها)) درمغز، کم میشود که باید تکمیل گردد . تکمیل آن ظرافتهاي خاص طبی را ایجاب میکند ، نه این که بیوسته به بیمار تابلیت داده شود ویابیچکاري گردد در زمره این داروها کنگوري ((مونومین اکسایدها)) و ((تراي سلیک انتی د پیرشن)) ادویه هاي بس موثراند اکثر داکتران جهان این داروها رامیستایند ، ولی به تاثیر آن هاکمتر توجه دارند . اگر بعد ازتداوي بیمار ، بازبه وجود آمد بازهم باید بی حوصله نشده وبه تداوي ثانی پرداخت . وقتی احساس میکنید که به د پیرشن ((انحطاط روانی)) — دچاراستید نخست ازهمه به داکتر خانواده گی خود مراجعه کنید وي بعد ازچند پرسش وپاسخ کم از کم نوع د پیرشن شمارا — تشخیص میدهداگرد پیرشن ، نوع دوم بود ، شاید به تداوي شما آغازکند ویاشمارانزد داکتر متخصص این رشته بفرستد .

●●●

(c) ketabton.com: The Digital Library

جوایز اسکار

بقیه از صفحه (۴۰)

ای عالی به "تاندی" و "برین" برای بازیهایشان در دو کاراکتر اصلی ـ الزامی است. "تاندی" که سالهایی مدید در سینما و تیاتر بازی میکرد اما هیچگاه پاداشی ها بسته نگرفته بود "با این فیلم ثابت نمود که از چه استعداد شگرفی بهره می گیرد. "مورگان فریمن" و هم مثل او یک فرد با تجربه در عرصه بی تیاتر است. او که در آستانه بی ۵۳ سالگی ناستعاله لهاست به بازی در تیاتر اشتغال ـ دارد اما تاقبل از سال ۱۹۸۷ هرگز در نظر سینماروها انطور که باید مطرح نشده بود بازی در فلم "زندگی بانکی" در آن سال که او را نامزد اسکار نقش دوم نمود و در بی آن درخشش در فلم "به من تکیه کن" نامبرده رابه دو ـ ستداران سینما معرفی کرد. و سال ۱۹۸۹ "با درخشش که او در سه فلم داشت" به بهترین سال زندگی هنری او بدل شد. این سه فلم با احتساب فلم فوق الذکر "جانی خوش سیما" و "افتخار" نام دارند. دست اندرکاران به لطف درخشش در سه سال اخیر "مورگان فریمن" را امروز بهترین هنرپیشه مرد سیاهپوست امریکایی انگارند.

بی انصافی است اگر از بازی قابل توجه "دان ایکروید" در نقش پسر خانم دیزی در فلم "رانندگی برای خانم دیزی" یاد نشود، او که متخصص بازی در فلمهای کمدی و از محبوب ترین ـ شخصیت های این گونه فلمها در دهه ۱۹۸۰ بوده است. برای یکی از معدو ـ دفعات که در این فلم در یک کاراکتر جدی ظاهر می گردد و بیشتر از آن خوب بازی می کند بتوان انتظارش را ـ داشت و به هر حال فلم "رانندگی برای خانم دیزی" به جمع ۶۱ فلمی که طی سالهای گذشته جوایز اسکار ـ بهترین فلمها را برده بودند می پیوندد و اعتباری همانند آنها کسب می کند. گفتنی است که "برو سی بر سفورد" ـ کارگردان موفق این فلم که کاندید ای دریافت اسکار بهترین کارگردان سال نیز شده بود. به نسل فلمسازان برفنر استرالیایی تعلق دارد. نسلی که از اوا خر دهه ۱۹۷۰ خود را مطرح نمود و با استقبالی که کمپانی های امریکایی از آن به عمل آوردند راهی این کشور شد "بر ـ فورد" هم مثل "پیتر ویر" سا ـ زنده ی فلمهای "کالی پولی" "شاهد" و "جامعه بی شاعران مرده" فلم آخری نامزد جایزه اسکار امسال بود در امریکا رحل اقامت افکنده و بیشتر کارهای هنری خود را در این سامان صورت می دهد. این دومین بار طی سه سال است که "بر سفورد" به ساختن یک فلم از روی یک تمایشنامه بی معروف می پردازد. در اواخر سال ۱۹۸۶ او فلم "جنایات قلب" را بر اساس نمایشنامه بی با همین نام عرضه داشت. اما اگر آن اثر او را به اوج ـ نرساند در عوض امسال تبدیل نمایشنا ـ مه بی "رانندگی برای خانم دیزی" به فلمی که وصفش را آوردیم بیشتر بن موفقیت را نصیب او ساخت.

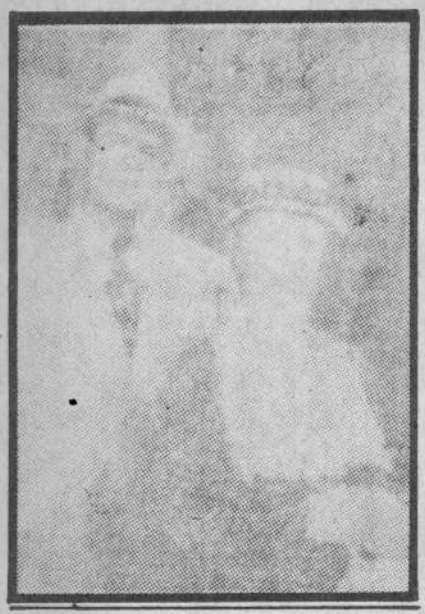

بهترین فلم

بقیه از صفحه (۴۱)

"متولد روز چهارم جنوری" نیز قصه ضد جنگ مانند فلم "جوخه" دارد. ـ این فلم همچنل "جوخه" به آثار بسیار بار جنگ با ویتنام می پردازد و باز گشت یک سرباز مفلوج رابه کشورش و مشکلاتی که در وفق دادن خود با شرایط زندگی تازه دارد به تصویر می کشد.

بواقع "اولیواستون" کمخود در ایام جوانی در جنگ ویتنام شرکت کرده ـ بهترین بیان کننده ی دردهای این جنگ و بهترین ترسیم کننده ی خطا ـ های شگرف دولت جانیکار امریکا در ـ حین این جنگ طی سالیان اخیر بوده است "تام کروز" هنرپیشه ۲۸ ساله امریکایی که نقش سرباز مفلوج را در فلم "متولد روز چهارم جنوری" بازی می کند از دیدکارشناسان کاندیدای اول بردن جایزه اسکار بهترین هنرپیشه مرد نقش اول بود اما وقتی نوبت اعلا

(c) ketabton.com: The Digital Library

جوایز این رده رسید سختگو تام "دانی یل دی لوئیس" هنرپیشه ۳۲ ساله بریتانیایی را اعلام کرد. "دانی یل-دی لوئیس" این افتخار را به دلیل بازی درنقش شاعر و نقاش خلوج ایرلندی - "کریستی براون" در فلم "پای چپ-من" کسب کرد.

"دانی یل دی لوئیس" پس از دریافت جایزه اظهار داشت:

"من و سایر اعضای سازنده ی فلم از یک عامل کسب نیرو کردیم تا از یاد-آوری تلاش هایی که کریستی براون برای تامین خوراک فکری و نوشتن و ترسیم بهترین اشعار و نقاشی ها برای جامعه اش انجام داد."

گفتنی است که "کریستی براون" به دلیل فلج بودن اکثر اعضای بدنش تمام کارها منجمله نوشتن و نقاشی را با پای چپ انجام می داد و در فلم "پای چپ من" به کارگردانی "جیم شریدان" - ایرلندی، "دی لوئیس" کاراکتر او را به شکلی شگفت انگیز احیا نموده - است. دیگر کاندیدای عنده ی اسکار بهترین هنرپیشه نقش اول مرد "مورگان فریمن" بود که در فلم "رانندگی برای خانم دیزی" نقش راننده ی سیاه-پوست خانم دیزی را بعهده دارد اما او هم در عمارش تنهایی آرا، مانند "تام کروز" مغلوب "دانی یل دی لوئیس" شد.

و اما فلم "پای چپ من" فقط به-همین یک جایزه بسنده نکرد چرا که خانم "بونه اغریکر" هنرپیشه ایرلندی که در نقش مادر "کریستی براون" در این فلم ظاهر شد اسکار بهترین هنر-پیشه زن نقش دوم را ربود و اسکار - بهترین هنرپیشه مرد نقش دوم نیز به - "دیزل واشینگتن" رسید که در فلم "افتخار" نقش یکی از سرکرده های سیاهپوست یک گروهان در کمپ در جنگ های داخلی امریکا "بین ایالت های شمالی و جنوبی این کشور در قرن نوزدهم" را بعهده دارد. "افتخار" مجموعا سه جایزه اسکار به خود اختصاص داد تا پس از "رانندگی برای خانم دیزی" پر افتخار ترین فلم سال باشد.

چمن د...

د (۴۷) مخ پاتې

- ستاسی د دې پوښتنې سره مې د یادونې خبره رابه یاد شوه هغه به ویل: زویه هنرمند زده کوه همک چې زموږ شاعر یې کورکی یواځې زوی نږدې شوی. د میرمنې یې هکله مې باید ووایم چې هغې یې واده کې زه طبلې وهلوته مجبورکړم نو-اوس یې هغه خه دوایی. خبره داسې ده کله چې مو واده وا و له ((وړا)) سره د خسرکورته ورغلوچې ناوې راولولوخسر مې وویل ترڅو چې په خپله طبله ولې وهی ناوې له شی ښیولی. او بیا د توګه یې په خپلې واده کې راباندې طبله وغږوله.

- د طبلې سره جوخت ستاسی نوم ډیر پرسرد ې خواږم ښه شم ستاسی بړې یې څه کې دې؟

- ماد هماغه اول نه چې د طبلې غږول پیل کړل کوښښ یې کړې چې سمه او اساسي طبله زده کړم. سړیږه برد یې چې تره مې رازده کړې، په پیښور کې مې هم زده کړه کړې او استاد هاشم سره مې هم کارکړې اوهغه د تال سره هم بلد یې کړم. زما طبله په علمي توګه زده ده. زه طبله په خپیره وهم نه په ګوتو. اود طبلې آواز باید دوسره اوچت وي چې د زیږ اوم غږ یې باید پلاسوس متره ورسیږي. باید خرڅند مکړم چې د پښتو او دري موسیقۍ له پاره د طبلو یه غږولو کې توپیر شته. همکه پښتو طبله ځانته جلا تالونه لري لکه د تکوتال، تیګره، تیرایی، شا ● د (تې تال) بلبله، شادول اوهغسې ور. همداعلت دی چې بیدري طبلې غږونکی پښتو طبله نه اود رسته نه شي غږولې.

- تاسي د طبلې ترڅنګ نورد موسیقۍ په کومو آلاتو وهیږي؟

- یه آرمونیم، ټنباره، بنجواو رباب بنجو خواصلاً مایه هیواد کې رواج کړه. د مخه چا بنجو سره بلد یه نه د ولود. مایه پیښورکې د یوهلرمند وزیرخان سره بنجوولیده. خوښه می شوه هغه راتنه یه خپرو سوکې زده کړه اوچې بیرته وطن ته راغلم د ځان سره می راوړه اوچې - غږ وله می خلکو ته یوه خوښوله. یوشمیر میله والو زما شاګردې وکړه اوزده یې کړه. مایه راډیو یوکې هم خو پارچې د بنجو ټیټه کړې دې. یوڅه می زیږ وکښیښې یوخو پارچې ټغاره چې زیات میله وال لري هم یه راډیو یوکې ټیټ کړم. د یوکال مخ دوراځنې وله ویروسته موفق شوم چې د ټیټه اجازه یې واخلم. د وه پار-چې می ټیټه کړې چې د موسیقۍ د ریاست له خوانه یې تشویقي جایزه هم وګټله مګر یه راډیو یوکې یه دې دوه کالوکې نشرته شوه اوچې پوښتنه کوم چې ولې له نشریږي وایی تك نوازي سره خلوق علاقه نه لري.

- خرڅنګ چې هنرتاسی ته یه میراث د رسیدلی آیا ستاسی لارستاسی کوم اولاد ګام اینبی؟

- دري زامن اوخلورلورګانی لرم. چوې زه د موسیقۍ خخه بنه زړه له لرم نو اولاد ته می ویلی چې هیڅکله د موسیقۍ شوق وله کړي اود موسیقۍ آلاتوته چې یه کورکی موجود دي ورنږدې هم نه شي.

- تاسي د خپلې هنري ژوند یوه خاطره ګه وویایی خوښیږه شو.

- یوڅه یه لنډه ډاکې سوروا-لوساز کو لو سفر یې شو نو یوې ویل خنګ خوند یه وکړي چې یوځل ټغه ولاړ شواویږته د ساز کولوپسې واخلو او راشو. یه هغه وخت کې یولږد لغاړه خخه چې د زوی سفر ګړیدلی وه د سړې پسې راغلې. یه لاړکې باران شروع شو، ترڅو چې لغاړه ته رسیدلو باران د ویره د ویر شوچې یه کاسوکاسوویده. هغه نفر وویل زه د وه کوټی لرم نوید ې باران کې میلمانه اوبجلس نه کوزې سباته یه محفل جوړ کړو. سباوخ د لمې نه بد تره وه اوهوا ډیره ښکلې د میلمنو نه وه هغه اوچه وه چې بهیر یې راکړې اوبه ته د ساز ه بهیر ته راغلو.

- ستاسی ترټولو لویه آرزوخه شی ده؟

- زه د خپل وس نه، د یو مجلسونکی چې زه یه میدان کې یه خاندرناسه طبلې غږوم او دې راته یه کټوکې ناست اوغږوله راباندې کوې او پوخوله اخلم.

زمازرګی چې بړې ډاډه شی خوبره ښکلې دې دغه زما داشناګانې دې نو د خدایه خواږم چې آرام شی. مسافران بیرته یه خپل وطن شی. چې بیرته لنګرهار وې، شنه باغونه، پسرلنۍ وړانه او خوښې اوبجلسونه اوچمن اوپسرلي.

- ستاسی د هیلې د فرصه کې به ...مینه.

(c) ketabton.com: The Digital Library

رازیکه ...

بقیه از صفحه (۵۴)

اما جاي تعجب اينست که چرا سري د يوي بالمجاجت ميخواهد آفتاب را با د وانگشت پنهان کند ...

سري د يوي که تا ان لحظه از زينه افتاد ن راتمرين ميکرد ، نزد ما امد وخنده کنا ن گفت : ((خوب د ايرکترصاحب ! خودم اززينه افتاد ن راآموختم . حالا بگوييد چه کسي را از بام بيند ازم .)) وقتي د ربار ه آشوک پرسيدم ، قهر کرد وستد يوراتر ک نمود . ومن حد س زدم که اوچي کسي را به بام بالا کرد ه است ...

تصادم با ...

بقیه از صفحه (۵۵)

داد وبه اينگونه د رمرحله حساس عمر يعني سرآغاز جواني معتاد گرد يد .

اثرات اعتياد ، ازاوجوان عياش ، آتشين مزاج ، مضطرب وهيجان زد ه ساخت . اگر باري هم به اصرار وتوصيه من ، اقد ام به ترک آن نمود . نتيجه معکوس داد . سر انجام سنجي مبد ل شد به يک بارچه خشم وخشونت ، لجاجت وپرروئي .

د رگرماگرم چنين حالت صحي «سنيل - د ت» پاي اورا به عرصه هنرسينما کشانيد . ولي نتوانست آنچه راکه انتظار د اشت به د ست بياورد تا د يرها موفقيت هاي فلمي سنجي اصلا قابل توجه نبود . او نيز د رين ساحه کوشش نميکرد . وقبل ازينکه به کار بيند يشد به ياري اند يشيد ود رآن محيط د وستان زيادي يافت ود وستان زياد تر ي را رنجاند . جون محروميت هاي محبت د وران کود کي اورا روحا مي آزرد ، اوبه حلقه هاي نامتجانس د وستاني چون ريکها ومند اکيني پيوست . د يري نگذ شت که عاقبت نيند يشانه شيفته وباکباخته تينا منيم شد . اونميد انست که تمام ريشه هاي تينانزد راجيش کهنه است . تينا با اشاره کوچک راجيش به تمام روياهاي سنجي پشت پا زد وسرگرد ان ترش ساخت . سنجي به قصد انتقام کشيد ن تصميم گرفت راجيش - کهنه را توسط چاقوي کوچکش قطعه قطعه کند (ولي فراموش کرد !)

عاشق شد ن هاي موسمي و شکسته خورد ن هاي پيابي ، اين بود برنامه تکرار شونده دايمي سنجي .

اوبا چند بارسفرکرد ن به خارج ازهند وتحت تد اوي قرار گرفتن بالاخره موفق شد کرکتر خود را تاحد ود ي تغيير د هد . بافکر کرد ن د رباره سنجي بيچاره ، د رينجا من به ياد همان ضرب المثل انگليسي مي افتم که ((اگر اسب سرنوشت لجوج شد ، مهار نمي پذ يرد .))

د يري از ازد واجش نگذ شت که همسرش به بستر مريضي افتاد وبکباره گي نظم نو ساخته زند گي سنجي را به هم زد . اينک ماه ها ازين عارضه مزمن او ميگذ رد و - سنجي د ت به خاطر تد اوي او صرف به يک چيز مي اند يشد : ((پول)) او اين روزها سخت ميکوشد وبه اصطلاح جان ميکند - تاناوقت هاکارهاي فلمي اشرا ادامه مي د هد وازجانبي هم امورتجارتي سهم خود ش را (د ربانک اوبا) پيش ميبرد . او فرياد ميزند " پول ... پول ... پول ... "

کانون فرهنگی ...

بقیه از صفحه (۵۵)

نهاد هاي مرکزي وولايتي کانون قرار گرفته ود رصورت اضافه توليد محصول فروش آن به بود جه مالي کانون فرهنگي حکيم ناصر خسروبلخي واريزخواهد شد .

۹ - ايجاد ((د ستگاه حکاکي حکيم ناصرخسروبلخي)) که از چند ي به اين طرف وارد مرحله توليد گرد يد ه ، مبالغ ناشي از فروش محصولات آن د رخارج به بود جه مالي کانون واريزشد ه است .

۱۰ - تاسيس د ستگاه فلزکاري به نام اين کانون که با ساختن ميز ، "چوکي" ، "موبل فرنيچر عصري باکيفيت بسيار عالي توفيق حاصل نمود ه ، محصولات کنوني آن به خد مت کانون د رآمد ه ود رصورت اضافه توليد محصولات به خارج صاد رو قيمت فروش آن به بود جه مالي کانون واريز خواهد شد .

هرگاه علاقه بسيارجد ي به شنيد ن تفصيل تمامي فعاليت هاي کانون د اشته باشيد ، ميتوانيد ليستي را د رهمين زمينه ازمحترم محمد مهد ي ((نصرت هروي)) منشي کانون فرهنگي حکيم ناصرخسروبلخي (که همين اکنون به شهر مزارشريف رفته است) د ريافت نماييد .

* همپيوند ي وعلايق کانون فرهنگي حکيم ناصرخسروبلخي ، عمد تا با کد ام نهاد ها ، حلقات وسازمان هاي اجتماعي تامين است وبيشتر حامل چي نوع مناسبات ميباشد ؟

- اين کانون با شخصيت هاونهاد هاي متنوع علمي ، ادبي وفرهنگي کشور از - روابط خاص حسنه اي برخورد اراست .

نمبر اول ...

بقیه از صفحه (۱۵)

پشاي بيوه خود د زدي ميکم ...))

آمرجنايي د رحاليکه ميخواهد تسلط روانی بالاي گل محمد ايجاد کند ، امر ميد هد که ته لاشيش کنند خارند ويان معتقد استند که اگر از وجود بازپرسي شونده سوزني رابيد اکنند ، رنگ تازش رابيد ا خواهند کرد .

د رچنين مواقع ، تمام کارهاي خارند وي بايد به شمار د قيقه ها انجام شود ، جنا - يتکاران حالا د ربله هاي آخر استند و - خارند وي از بله هاي اول ميخواهد با لا شود ، د رحاليکه جنايتکار بابلند شد ن از هر بله ، آن را ميشکند .

نتيجه ته لاشي براي پوليس رضايتبخش ميشود ... از حبيب گل محمد بالغ برسه صد وهفتاد وسه هزار افغاني به د ست مي آورند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

چنانکه الان بسا برخی از اعضای محترم اکادمی علوم افغانستان ، استادان پوهنتون کابل ، پوهنتون علوم اسلامی ونیز انجمن نویسنده گان افغانستان ، انجمن فرهنگی هرات باستان ، انجمن فرهنگی مولانا جلال الدین بلخی ، ذوات ونهاد های فرهنگی، وزارت اطلاعات وکلتور از نزدیک تماس داشته ومشوره های ارزشمندی از ایشان دریافت ودرعمل پیاده میکند .

✦ دربایان جی حرف هاویا گفتنی هایی رالازم به توضیح میدانید که زمینه آن در پرسش های من طرح نشده باشد ؟

— خدمتگاران کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی با اذعان به این نکته که استدام حرکت بلاوقفه قافله راهیان دانش وفرهنگ وبه ویژه تسریع حرکت کمی و کیفی این قافله رانمیتوان صرفاً با داشتن آرزوهای خیرخواهانه انتظار داشت ، ازین رو به هدف وصول به انجام اهداف علمی و فرهنگی این کانون تاکنون به انتخار مصرف مجموعاً مبلغ پنجاه ملیون افغانی از وجوه شخصی خود درخدمت امور مربوطه این کانون نایل آمده ام . نکته دیگراینکه دانشمندان ، ادبا ، شعراوفرهنگیان مسوول اداره این کانون را در صدر رهبری وصلاحیت فرمایش قرار داده وخود م به حیث خدمتگار شان ایفای وظیفه مینمایم .

محترم الحاج سید منصور نادری سرپرست فرقه شیعه اسماعیلیه وبنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصرخسرو بلخی !

ازین که باوجود مصروفیت های فراوان دعوت مجله رابا ارایه پاسخ های واقعاً علمی وتوضیح دهنده پذیرا شدید ، از شما جهانی سپاس .

— واز شما نیز . . . .

— ای پول چیس ؟

— حتمی باید بدانید ؟

— ای پول را از کجا به دست آوردی ؟

— به خاطر کاری از مادرم گرفتم !

خارندوی بیشتر از مادرش جویا شده بود ومادر گل محمد گفته بود که از سه روزبه این سو از پسرش احوالی ندارد . بازهم به صورت فوری مادرش را احضار میکنند .

— ای پول را خودت برای گل محمد سپرده ای ؟

— نی نی آغا جان !

خارندوی دوباره از گل محمد میپرسد :

— راست بگو این پول ها را از کجا به دست آوردی ؟

— از فلان رفیق مه اس !

رفیقش احضار میشود وثابت میشود که پول از او نیست . . . .

حالا کلید رسیدن به انتهای نقطه ، همین پول شده . لحظه به لحظه دروغگویی گل محمد وافشا شدن دروغش رنگش را تغییر میدهد . خارندوی باتحمل میخواهد دراعتراف گل محمد راکمک کند .

((پول را از کجا به دست آوردی ؟))

— این پول معاش سربازان اس که باید برایشان میدادم !

اداره خارندوی ، موضوع را رسماً وعاجل ازقطعه گل محمد مطالبه میکند وبازادعای گل محمد دروغ ثابت میشود . در موقعیتی که گل محمد خود رایافته ، وقتی نگاه صمیمانه ومطمینانه آمرجنایی رامیبیند ، مفکوره اش وارونه میشود . اجازه میخواهد که به چوکی شعبه بنشیند . . . اجازه اش میدهند در کمتر ازیک دقیقه تصمیم میگیرد که چیزی بگوید . . . .

فیض محمد — مرد یکه در همسایه گی دور مهتاب زنده گی میکند — چاشت روز اخیر جدی ، دربخشی از جاده گرفتار وتوسط آمبولانسی انتقال داده میشود . . . .

همسر فیض محمد اندکی مشکوک میگردد که شاید شوهرش را خارندوی دستگیر کرده باشد ، لذا باشتاب خود را طرف کندوی آرد میرساند .

دیگر برای به دست اوردن پول پنهان شده درکندوی منزل فیض محمد ، روانه خانه اش میشوند ویک گروپ دیگر جانب منزل مهتاب میشتابند گل محمد تمام اعترافات را صادقانه گفته است . . . .

گروپی از خارندوی ها که برای عملیاتی به منزل مهتاب رفته اند . موفق میشوند آن ها مطیع الله را که قسمت از دوستان فامیل مهتاب است وبرای دلداری وهمدردی به منزل مهتاب آمده ، دستگیرمیکنند و گروپ دیگر که برای کشیدن پول ها منزل فیض محمد را تحت لاشی میکنند . به گونه غیر مترقبه به یک ناکامی موقتی روبه رو میشوند . چه وقتی که آن ها داخل منزل فیض محمد میشوند ، پس از ارائه شناسنامه هایشان به خانم فیض محمد میگویند که شوهرت گفته که هموچیزرا که شب گرفته من وگل محمد ومطیع الله درکندوی آرد گذاشته بودیم ، تسلیم کن .

واما زن فیض محمد که باعقلتر ازخودش است ، خارندوی را دعوت میکند که بفرمایید خودتان ته لاشی کنید من ازچیزی خبر ندارم . خارندوی درکندوی آن چیزی راکه باید باشد میبیند وبس . آرد را ، پس پول وزیورات چی شد ؟

سه مردی که قرار بود ساعت دوی پس از ظهر همین روز درمنزل فیض محمد جمع شوند وهرکدام سهم خود را برداشته از هم جدا شوند ، حالا درشعبه مبارزه — علیه جرایم جنایی اداره خارندوی در — برابر همدیگر قرار گرفته اند

— ((برادرها ، نمیخواستیم که گیر بیاییم . حالی که گیر آمدیم ، مه کل گپ هارا اعتراف کدم وازشما هم خواهش میکنم)) فیض محمد ومطیع الله درسکوت خود هم اورا تایید میکنند وهم نفرت آلود به سویش میبینند .

خارندوی هرسه نقاب پوش رابه منزل فیض محمد میبرد . ازخانم مهتاب نیزدعوت میکنند او هم حضورمیرساند سارق ، خارندوی پول وزیور سرقت شده و صاحب اصلی آن ها (مهتاب) همه دراین جا ستند — درمنزل فیض محمد .

وقتی فیض محمد باواژه های به هم ریخته یی که ازدهانش میریزد ، با نگاه هایی که به سوی همسرش میکند ودر پرسش های فیر ارادی انگشتان ولبهایش زنش را دعوت به افشای مخفیگاه دوم پول بعد از کند ومیکند ، زن مخفیگاه را — نشان میدهد . اوهمه پول وزیورات رابعد ازاقاهر دستگیر شدن همسرش به چاه انداخته بود .

تمام نیروهای اطفاییه شهر درکشیدن پول ها ازعمق چاه که قطرش کمتر از نیم متر بود عاجز ماندند ، پول ها بسته شده کمپنی بودند وزیورات هم در دستمالی بسته شده بود ، یکی از کارمندان خارندوی در مورد یک خارنوال درولایت کابل اطلاع حاصل میکند که نامش اکرام الدین است وباپانزده سال ، امرخارندوی هدایت میدهد که بیدایش کنند . . .

امرپولیس میترسد که مبادا اکرام الدین دراین عملیاتیکه حتی اطفاییه موفق نشد ، جانش را ازدست بدهد ، اما اکرام الدین بدون ترس وباعلاقه شخصی وتضمین جان خود اجازه داخل شدن به چاه رامیخواهد .

چشمها مرد لاغراندام وبور گوشه را میبینند که بعد ازاندکی تمرین به داخل چاه میرود . او درهربار فوطه ورشدنش مقادیری از پول را به بالا میفرستد عمق چاه بسیار قطرکم دارد . واتفاقاً بسیار عمیق هم است . هوابسیارسرد است ، اما تا جاییکه معلوم میشود عملیات خارنوال صاحب موفقانه ادامه دارد .

برنامه کشیدن پولها از چاه دو روز را دربرمیگیرد ودرنتیجه به غیر از یکصد و چهل وپنج هزار افغانی بقیه پول ها و زیورات ازچاه به دست می آید .

کمیدی ترین بخش کشف قضیه این است که گل محمد باپارانش چی بی وفایی کرده ، اودرهمان شب اول سرقت پنجصد هزار افغانی رابیشتر ازتقسیمات پول هایدزده شده ، به صورت پنهانی درجیب خود گذاشته وبعد ازافشا شدن موضوع حالا پارانش درمحبس بالایش قهراستند . . . !

اما نفر نمبراول کیست ؟

خودش (. . . .)

(c) ketabton.com: The Digital Library

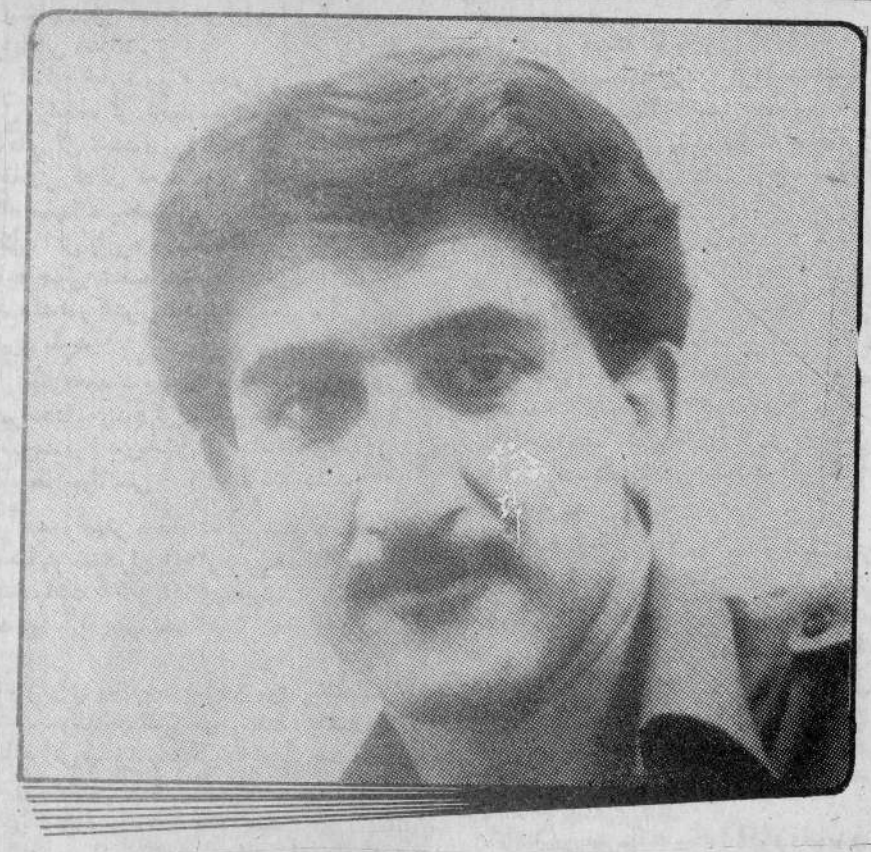

درخشش...

بقیه از صفحه (۳۳)

میکرد که چقدر انسان را به کام خود کشانده است. من میتوانم این نمایش را به حیث بهترین سند کار در برگشت به کشور خود داشته وهم میتوانم این نمایشنامه را در فستیوال ها کاندید بکنم ویگویم که جای ویژه خود را دارد. زیرا پیام آن برای همه بشریت است. این نمایش را قسمی عیار ساخته ایم که همه مردم ما بتوانند درک اساسی خود را از آن به دست بیاورند وهم برای دیگران چیز فهم باشد.

سومین کار ما نمایش (پیش پنج هم پنج بود) که ما خواستیم یک ژانر خاص کمیدی را پیاده بکنیم.

* اکنون چی کارهایی را روی دست دارید؟

— اکنون جریان کارهای میتود یک ما ادامه دارد. ۳۰ برنامه افزون برد و نمایش قبلی در تلویزیون ثبت کردیم و یک تعداد نمایش های ما اکنون در زندان آرشیف تلویزیون منتظر سرنوشت اند.

* چرا؟

— وقتی که من به بحران تیاتر کشور خود نگاه میکنم با وضاحت میتوانم بگویم که متاسفانه شناخت کلی از تیاتر نزد شماری از فرهنگیان وتیاترشناسان ما کم است. زمانیکه یک تیاتر دچار بحران میشود به این معناست که کاستی هایی در میان است. خواه از نگاه تخنیکی باشد ویا از نگاه اقتصادی وتروپ بندی. زمانیکه هنوز خود تیاتر ها ی ما به کل تیاتر معتقد نباشند. چی طور آن عده مقاماتی که اصلا شناختی از تیاتر ندارند میتوانند تیاتر را درک کنند واین مشکل اساسی کار است. که سرنوشت تیاتر ما را امروز به رکود روبه رو ساخته است.

* آیا تیاتری را که شما بازی میکنید و برای تماشاگرها به کلی نواست پدیده نوگفته میتوانیم؟

— اگر ما از کارهای استاد علی رونق و یا احمد شاه علم یاد آوری بکنیم کاری که من میکنم، پدیده نوگفته نمیشود ولی در این ۱۲ سال اخیر میتواند پیش قراول باشد. زیرا پدیده نو چارچوبات خاص خود را دارد وقتی میگویم یک نمایشنامه نویس او باید یک آگاهی کامل داشته باشد از جهان تیاتر، دسترسی به ادبیات، با تاریخ تیاتر آشنایی داشته باشد و در آخرین تحلیل چنان روانشناس خوبی باشد چنان هنرمندانه، ظریفانه و دقیقانه از مردم چیزی را بدزدد (ربودن سوژه) که موضوع درد و شرط آن دور نرود از مردم، بالا نرود از سطح دانش مردم، ویا پایین نرود به سطح ابتذال. یک مثال دیگر زمانیکه میگوییم اکتور تیاتر به این مفهوم که او تمام اساسات فن اکتوری را بشناسد در قدم اول رقص، موسیقی — ادبیات وهمه موارد را کاملا بشناسد.

مکاتب کامل بازیگری را بشناسد، از جهان پیشرفت هر رونق فن اکتوری — آگاهی داشته باشد. متاسفانه ما استعداد های داریم که خود پرورش — یافته ولی تا هنوز دست نخورده مانده. و بازهم همان گپ قبلی خود را تکرار میکنم که بحران به اندازه پیش رفته که هنوز استاد های تیاتر ما متاسفانه سینو — گراف ودیکوراتیور را ازهم فرق نمیکنند وقتی مفهوم اساسی از کلاسینوگراف — موجود نیست به (استثنای احمد شاه علم واستاد علی رونق) و همچنان این موضوع وفق میکند در مورد دراماتورگ فنی که کاملا آشنا باشد با اختصارو تکامل سوژه وهمچنان رژیسوری که بتواند به مثل کاشف یک سرزمین به آن عده کسانی که تازه به این سرزمین قدم میگذارد این رهنمایی را بکند که شما کجا بروید، چه کار بکنید، وچه نوع زنده گی بکنید. وقتی این گپ ها در یک

(c) ketabton.com: The Digital Library

تیاتر وجود داشت میگویم این یک تیاتر مکمل است این ها اند اجزای اساسی تیاتر که باید این ها را بیاموزیم وبعد بیاییم بروی تیاتر.

* در گروپ شما کی ها موفق تر استید؟

— چند شاگرد مستعد داشتم که متاسفانه فرار کردند همچنان شاگرد فوق العاده مستعد دیگرم (زیبا یادش) بود که فعلا برای تحصیل به اتحاد شوروی رفته است همینطور وحید کاویار، امان عثمانی، حبیب مخمور، وحید منان ودیگران موفقند. درین اواخر یک کورس فن اکتوری از سوی اتحاد به انجمن های هنرمندان و سازمان دموکراتیک جوانان ایجاد شد. (۵۰۰) نفر امتحان دادند وما ۲۰۰ نفررا به این کورس جذب کردیم مدت سه ماه ادامه داشت. بنابر عواملی که خودم هم نمیدانم سقوط کرد کورس— هایی که توانسته بود نتیجه خوبی بدهد، استعداد های خوبی وجود داشت، امید واری یک تیاتر خوبی میرفت. من توانستم یک گروپ را از— آنجا جذب کنم.

* شما در کجا مشق وتمرین میکنید؟

— ما بدون هیچ نوع محلی برای مشق وتمرین میباشیم ماکارهای خود را درین گوشه وآن گوشه تمرین میکنیم.

* چرا دخترها در گروپ شما کم است؟

— متاسفانه هم در سینما وهم در تیاتر این پرابلم وجود دارد. متاسفانه در ۱۲ سال اخیر ذوق تیاتری وجود ندارد.

وهم تبلیغات اساسی در خود تیاتر موجود نبوده تا برای مردم عرضه شود تا مردم راجلب بکند حتی تیاتر نتوانسته نظر هنرمندان را جذب بکند اگر این حرف نمیبود علت این همه فرارها و دلسردی ها علت دور رفتن از خود بخش های فرهنگی به روشنی اشکار میشد. حتی هنرمندان عرصه کار به هنر خود علاقه نمیگیرند. تیاتر از مردم دور شده. تیاتر کلیشه شده وشکل کاملا خاص— بحرانی خود را میماند چیزی در بطن خود ندارد، بی روح وخشک است— زنده گی در آن دیده نمیشود حتی سوژه که از میان مردم برداشته میشود برای مردم قلابی معلوم میشود. تیاتر کادر اساسی ندارد. اشکال خاص قرار دادی بر تیاتر وضع شده. توجه عمیق به وضع تیاتر موجود نیست.

* و در فرجام شما از کار خود راضی استید یا نه؟

— از کار خود راضی استم به خود اتکا دارم وبه تخلیق کار خود. در زنده گی مشکلی ندارم، فقط به کار خود فکر میکنم. دوست دارم برای مردم همیش کار بکنم. وهمیش آن حلاجی را که من از تیاتر کرده ام در بروش ذوق بیفگنده وبلند بردن سطح استتیکی (زیبایی شناسی) اجتماع یکی از وظایف عمده خود میشمارم ودست های اساسی ولیروهای اساسی اگرچه هنوز نهال های نیمرس استند به اصطلاح نیرود هنده اساسی ومحرک اساسی کارهای ما میباشند، من به نیروی آنان ایمان دارم.

* کارهای آینده تان چیست.

— یک پیس حماسی به نام ((دخمه)) ((اسرار)) باسلام سنگی رویکار است که پس از یک ماه به پایان خواهد رسید. یک نمایش بزرگ دیگرهم داریم به نام (دکمه) یک نمایش جدی میباشد. همچنان یک پیس کمیدی برای اطفال آماده ساخته ایم که میخواهم بتوانیم خودم دست به ایجاد تیاتر کودک بزنم گسه یک قسمت کار آن پیشرفته است وهمچنان یک نمایش پولیسی داریم که محترم رشید یاپا و احسان اتیل بازیگران اساسی آن خواهند بود. کوشش میکنم که این پیسها را تامید قربان آماده نمایم... برنامه بخش اینک به پایان رسیده وما هیچ برنامه اینک نخواهیم داشت.

* اندکی از خود صحبت کنید؟

— در یک خانواده روشنفکر در کوچه های کهنه باغ علی مردان به جهان آمده ام از زنده گی گذشته جزیک خاطره زود گذر چیزی ندارم اکنون تنها زنده گی میکنم، از دوره مکلفیت ترخیص به دست آورده ام، با ارگانهای مختلف به گونه (باالمقطع) همکاری دارم وباهمین تروپ خود کار میکنم. مجرد استم وبی خانه.

* پس در پرابلم و دو کمبود اساسی در زنده گی دارید؟

— بلی مجرد بودن وبی سرپناه بودن خود مشکلیست قابل دقت.

♦ ما امیدوار آن استیم تا ارگانهای ذیربط بدلسوزی از هنر شما مراقبت نموده در رفع پرابلم های شما کمک نمایند زیرا که هر پدیده مثبت نیازمند دلسوزی ومراقبت جدی دارد در غیر آن میمیرد وازبین میرود.

ببین...

بقیه از صفحه (۷۷)

— درد سر تو در برابر مشکل من ناچیز است چندی پیش پسر کوچکم یک چوچه خروس را به خانه آورد و نمیدانم چرا نام آن را (انفلاسیون) گذاشته. شاید این اصطلاح که جدیداً در زبان ها معمول شده به خاطر تو بود. خوشش آمده باشد. حالا فعالین سازمانهای محلی احزاب می آیند تا مرا به جلسات وگروپ هم آیی ها دعوت کنند و پسرکوچکم فریاد میکشد:

— انفلاسیون (انفلاسیون) خود را کجاپنهان کرده ای ومیخواهی مرا فریب بدهی که اینجانیستی؟!

فعالین سازمانهای محلی احزاب — وقتی فریاد پسرم راشنیدند. میپرسند:

— آیا واقعاً فکر میکنید که انفلاسیون وجود دارد؟

— چی طور وجود ندارد. اول کوچک بود اما در یک ماه اخیر باسرعت رشد کرده وبزرگ شده است. حالا به هر طرف جست وخیز میکند. هرطرف که بنگرید خوار بکاری هایش را میتوانید ببینید.

مردی که پهلوی نشسته بود به داخل صحبت ما شده گفت:

— راست میگوید. انفلاسیون روزها روز رشد میکند. مساله (مسکن) از آن هم بد تر است (از بیست وپنج سال به پنسو تامین دولت مستحقین درجه اول قرار دارد. استحقاق دارم. اما (مسکن) ندارم؟!

(c) ketabton.com: The Digital Library

از این دستان نامه ها و مطالب گرفتیم:

نادیه " رضایی " فارغ لیسه سلطان رضیه ٔ کابل ٔ عبدالواسع محصل سال چارم هایه رولوژی پوهنځی زیمنفناسی پوهنتون کابل ٔ ملالی " کبتی ملال " از لیسه آمنه قدوی ٔ سوما " نهایسی " شمس الدین از ولایت هرات ٔ میلا — " احمد ی چهش " ازلیسه شهید بلخی انیسه مقبل پناه ٔ شامرخان توریالی هوایی ٔ صوفیا حمدی از لیسه جمهوریت ٔ عبدالخالق صفی ٔ عبدالقاسم " طنیت " محصل پوهنځی تاریخ وادبیات پوهنتون بلخ ٔ آدینه " عباسیون پیرزاد " از خیرخانه مینه ٔ محمد نسیم " بلوچ " از مطالعات ولایت جوزجان ٔ وحیده " راسخ " از لیسه جمهوریت ٔ ماهیلا " ابراهیمی " فوزیه " عثمانی " از خیرخانه مینه ٔ ثریا " صدیقزاده " کاریند وزارت امور خنوخ ٔ کنده کان ٔ آمنه " صدیقیار " محمد هاشم " آشنا " جمیله " بهارباختری " نورالحمد سلیم " احمدی " محمدنسیم تخنیکی غلت وگار مزار شریف ٔ محمد اصغر " تنویر " محصل در اتحاد شوروی دهیا " عزیز " محصل انستیتوت پولی تخنیک کابل ٔ رویا " رحیا " — وحیده " رامش " محمد نجیب " رحیمی " یاسمین صباح لطیفی از رابعه بلخی نادیه امید کارمند شورای شهر کابل چ ٔ م ٔ رویا " لیسانسه " انستیتوت پیدا — گوزی کابل ٔ رونا ضمیری از مکرویان سوم ٔ عزت الله بهمان سرباز فرقه ۱۷ پیاده هرات ٔ سوما لطیفی و — مسوده هاشمی ٔ قدسیه " هوفیانی " از لیسه حوه جلالی ولایت پروان ٔ

محترم فریبا نوروزی محصل پوهنځی طب اطفال !

سلام های ما را نیز بپذیرید ٔ امیدوارم سروده های خیرتان را برای ما بفرستید ٔ

محترم نیلوفر نوابی و جاوید هاشمی ! طرح جدولی را که فرستاده بودید ٔ به طرح آن صفحه سپردیم ٔ از همکاری تان سپاسگذاریم ٔ

محترم ظاهر " وفاجو " افسر قطعه ۱۵۸ مخابره فرقه ۹ پیاده !

دو نوشته از شما گرفتیم ٔ البته در — صورت امکان چاپش میکنیم منتظر نوشته های بعدی تان استیم ٔ وفاجو باشید ٔ

محترم امیرخان سرباز !

مطلبی از شما را بایک قطعه فوتبوی تان گرفتیم ٔ نوشته اید :

میخواهم بعد از سپری کردن دوره — خدمت سربازی ٔ پوهنځی ژورنالیزم را که سخت به آن علاقمند میباشم بخوانم و همچنان در مورد همسر آینده ام باید بگویم که دختر مورد علاقه ام باید دختری گردیده است ٔ با حوصله باشید ٔ

محترم غلام حضرت ستانکزی سرباز — کندک تعلیمی فرقه دوم پیاده !

احساس تان را قدر میکنم اما باید با تاءسف بگویم که مطلب تان رانتوا — نستیم نشر کنیم ٔ نکته ها را در صورت — ضرورت چاپ خواهیم کرد ٔ

انتظار همکاری های بعدی تانرا میکنیم

محترم محمد حکیم " حارث " پنجشیری از شهر مزار شریف !

سلام های ما را نیز بپذیرید دو نوشته از شما گرفتیم ٔ آن چه راکه در مورد " کد و " نوشته اید از آن " برانسی " خوشمزه تهیه خواهیم کرد ٔ

تفاخر، آفت شرافت است ٔ دروغ ٔ آفت سخن است ٔ سرکشی ٔ آفت شجاعت است مخود پسندی ٔ آفت جمال است هوس آفت دین است ٔ

محترمه فهیمه " سلیمان خیل " فارغ لیسه رجائی ملکه ولایت سمنگان !

سلام های ما نیز نثار تان باد ٔ نوشته های خوب خویتر تان را برای ما بفرستید : با نطاق مورد علاقه ٔ شما معما حیه خوا — هیم کرد ٔ موفق باشید ٔ

محترم حسنی بهار " بابکر خیل " !

نوشته اید سلام را " علیک " بگو بصد هزار ها بار علیک ! با مطالعه مطلب ارسالی تان و تطبیق نسخه یی که فرستاده بودید ٔ نزدیک بهن را به خواب خوش فرو برده ٔ ... او با چشم های نیمه باز میگفت که بهترین ها رابرای مجله بفرستند ٔ

محترم دوهم نجارن محمد میران دخیرتان نجار دهارندوی ببز افسر !

زمرد سلا مونه هم ومنی ٔ متاسی پسه خپل قلم لوکلی شعر مود شعر د صفحی متصدی ته ورکړ ٔ متاسود همکاری پسه هیلمسه ٔ

محترم محمد طیب دلومان !

سلام های ما را نیز به خوشبویی وزیبایی شگوفه نارنج بپذیرید ٔ اشعار شما را به متصدی صفحه شعر سپردیم ٔ شاعر باشید ٔ

محترم انیسه مقبل پناه فارغ لیسه مریم !

سروده کهدی شما را مطالعه کردیم زیاد هم کهدی نبود ٔ آنرا در مرتبان مربای مرچ انداختیم ٔ استعداد شعری تان را باروتر میخواهیم !

محترم عبدالکریم کریمیار سرباز فرقه ۸ — پیاده بغلان !

شعری راکه از احساس مردم دوستی شما بهرون تراویده بود مطالعه کردیم ٔ آن را به متصدی صفحه شعر سپردیم ٔ اگر چانس چاپ شدن داشت ٔ حتماً چاپ خواهد شد ٔ

محترم فاطمه سهاك ٔ محترم زهره زیوری محترم بلقیس نوروزی و محترم هوسی لهیب محصلان پوهنځی ساختمانی انستیتوت پولی تخنیک کابل !

یک کشمش و چهل قلندر ... نامه مشترک تان برای ما رسید ... اینک یک نگاهی تان را نشر میکنیم :

در یک مجلس ضیافت شبانه ٔ خانمی با آواز دلخراش آهنگی را میخواند یکی از مهمانان آهسته در گوش مردی که در کنارش نشسته بود ٔ گفت : چنین صدای دلخراش دارد ٔ او را میشناسید؟ مرد پاسخ گفت :

بلی او خانم من است !

بنهمان که ناراحت شده بود گفت : معذرت میخواهم ٔ اما به نظر من صدای خانم تان چندان بد نیست ٔ فقط آهنگی راکه میخواند خیلی بد است ٔ دلم — میخواهد بدانم کدام احمقی چنین ژیوه مزخرفی ساخته است ٔ او راهم میشناسید؟ مرد با خونسردی پاسخ داد :

بلی خود بنده هستم ٔ

کارتون های ارسالی شما را به متصدی صفحه مربای مرچ سپردیم ٔ منتظر همکاری هر چارتن شما در چار پاکت میباشیم ... !

محترم لیلا " صدیق " متعلم لیسه سلطان رضیه !

نوشته داستانی تان را مطالعه کردیم استعداد خوبی برای داستان نویسی دارید ٔ به شما توصیه میکنم که باز هم بنویسید ٔ منتظر همکاری بعدی تان — استیم ٔ

محترم غلام نبی مجیبی !

آن چه را برای لیلا " صدیق " توصیه کرده ایم شما هم مطالعه نمایید ٔ — منتظر همکاری هرچه خوبتر شما استیم ٔ

محترم ثریا " فیض " از صنف دهم لیسه ملالی !

مطلبی راکه در مورد هنر پیشه هندی " چانکی پاندی " فرستاده بودید ٔ — گرفتیم چون ازمتابعی که ترجمه شده است ٔ یادی نکرده بودید هنوز ما — مشکوک بود ٔ لذا نتوانستیم چاپ کنیم ٔ از همکاری تان سپاسگزاریم ٔ

محترم سلما کارمند پولی کلنیك مرکزی !

احترامات ما را هم بپذیرید ٔ اینک عکاهی تان را بدست نشر میسپاریم :

" پولیس از دزد ماهری که به دوکان جواهر فروشی دستبرد زده بود پرسید : دوکان را چی گونه باز کردی ؟

دزد پاسخ داد :

طریقهٔ باز کردن را غیر از شاگردانم به کسی یاد نمیدهم ... "

محترم نوروز یوسفزی کارمند شفاخانه انتانی ابن سینا ٔ محترم عالمه یوسفزی محصل سال اول انستیتوت پولی تخنیك و — محترم فریبا یوسفزی متعلم مکتب متوسط زلیخا !

هرگاه نامه یی به ما برسد ٔ بی پاسخ نمیماند ٔ معلومدار که نامه های دیگرتان ظاهر ایپی که خود داگر طب است سپردیم حتماً به درد بخور است ٔ

به شوروی اتحادکی دحقو قو دفاکولتی د دریم کال محصل ٔ

محترم شیر افضل " ولی " !

متاسی د نیمه احساس ضعفه د مجلسی په هکله منفنه کیو ٔ متاسی دلیك پسه هرنکی باندی به غو روشی ٔ

هغه څه چی بود محترم صدیق مختری په هکله زموږ په مجله کی لیستی دی ٔ — حقیقت لری ٔ متاسفانه دپری او نی هماکا — ری په هیله ٔ

محترم عبدالمصور سرباز کمپساری نظامی ولایت بلخ !

از حسن نظر تان در مورد مجله ٔ اظهار سپاس میکنیم ٔ طرح جدول شما در صورت امکان نشر خواهد شد از همکاری تان سپاسگزاریم ٔ

محترم سارا و الماس از ولایت پروان !

نظر تان را در مورد مجله ٔ سپاسوون — تمجید میکنیم ٔ نوشته هایتان را بمتصدی یان صفحات مربوط آن سپردیم ٔ وحوصله تان را آفرین میگوییم ٔ منتظر نوشته های مقبول تان استیم ٔ

محترم ثریا اسد صافی و محترم کاملیه امانی از لیسه عالی زرغونه !

سلام های تان را با امانت داری کامل به کاکا " رهبین " سپردیم ٔ اینک پاسخ پرسش هایتان در مورد هنرمندان :

۱ــ به خاطری که تاکنون عروسی نکرده — است ...

۲ــ زیاد گفتنش که پاسخ بگوید ٔ ولی — نهٔ پرفت ... شما هم زیاد دروین مورد فکر نکنید فقط اگر برایتان خوش لگ پند است آوازش را بشنوید ٔ برای تان کافی خواهد بود ٔ

محترم نجیب الله سرباز !

نامه تان را که برای صفحه " دختران و پسران " فرستاده بودید ٔ گرفتیم " هزار و یک گپ " است ٔ به امید همکاری های بعدی تان ٔ گم حرف باشید ٔ

محترم عبدالحمید محصل سال چارم پولی تخنیك کابل !

نوشته طنز گونه تانرا خواندیم ٔ عجیب دارویی بود ... راز دار باشی قلی الدیده ٔ به شعر سرودن آغاز کرده و مرا نیز چنان چرت برد که وقت گذشت و مطلب از چاپ ماند ٔ منتظر نوشته های بهتر شما استیم ٔ

محترم امید " پنهان " !

سلام های دوستانه ما را نیز بپذیرید به اثر تقاضای شما ٔ رشته از هم گسیخته را دوباره پیوند میزنیم ٔ صبر و حوصله فراوان نصیب تان باد ٔ منتظر نوشته های تان میباشیم ٔ

بسم الله بسمل و محمد صادق محصلین مرکز تربیهٔ معلمات !

هر دو نوشته شما را گرفتیم از خیر " شراب روح " گذشتیم و پیمانه ای را به هانیم ٔ صفحه "کشتزار سوخته " به اثر تقاضای شمار زیادی از خواننده ها اداءه خواهد داشت ٔ تقاضای تان مبنی بر مصاحبه با طنز نویس خوب " هارون یوسفی " در نظر گرفته خواهد شد ٔ

محترم یلقیس هوتکی محصل پوهنځی طب کابل !

از همه مطالبی که فرستاده بودید ٔ سپاسگزاریم ٔ ولی پس از بن بکوشید که خودتان مطالبی را در باره هنر پیشه های هندی ترجمه نمایید و سپس برای ما بفرستید بهتر خواهد بود ٔ موفق باشید ٔ

محترم محمد عارف راسخ سرباز !

مطالب " خواستگاری میکنون " را نشر میکنم به امید ادامهٔ همکاری تان ٔ

نیلوفر آرزو فارغ لیسه حاجیه درانی :

اگر از ما میشنوید زیاد آثار شاعران را مطالعه کنید در مورد استعدادتان چیزی گفتنی نیستم ٔ

شمیم " رنجبر " فارغ التحصیل لیسه سلطان رضیه کابل و حیات الله سرباز شاب های تولیدی :

شماهم سلام های مارا بپذیرید ٔ نامه مشترک شما را همراه با مطلب — کوتاه تان گرفتیم ٔ به جواب تان باید بگوئیم که همکاری تانرا قطع نکنید نکته هایی راکه فرستاده بودید نشر نکردیم منتظر مطالب خوبتر از شما استیم ٔ

وحید الله ابراهیمی از ناحیه دهم شاروالی کابل !

طرح جدول راکه فرستاده بودید گرفتیم هرگاه ضرورت افتید نشرش خوا — هیم کرد همکاری تانرا ادامه دهید ٔ

ثریا فیض متعلم لیسه ملالی !

همه کارکنان مجله سلام تان را علیك میگویند به جز بابه قربان که از مدتی مریض است ٔ در مورد پیشنهاد تان باید گفت که باءوحید صابری در شماره های قبلی مصاحبه مفصل صورت گرفته است ٔ منتظر نامه های بعدی تان استیم ٔ

زین الدین مرزی از لیسه تجربوی — اعتبار :

سلام های گرم تانرا در گرمای یک روز چاهت که لای نامه تان گذاشته بودید گرفتیم ٔ سلام های ما راهم بپذیرید پیشنهاد کرده اید که با سنی دیول — مصاحبه کنیم حتماً چرانه در صورتی که به افغانستان بیاید ٔ اینکار را خواهیم کرد ٔ پرسش دومی تان رادر مورد نرخ ها ما چه که شاروالی کابل هم پاسخ نخواهد گفت ٔ منتظر همکاری تان استیم ٔ

جاوید احمد متعلم لیسه عاشقان وهرفان :

از عکس مقبول تان برمی آید که به فن عکاسی کافی دسترسی دارید اما اگر مشوره ما را میخواهید درس و تعلیم را رها نکنید زیرا برای کار در دوکان وعکس برداری سالهای زیادی پیشرو دارید ٔ

بحیره برمودا

بحیره برمودا در جنوب غرب ایالات متحده امریکا موقعیت داشته عرض آن ٤ کیلو متر و طول آن ۳ کیلو متر است ٔ بحیره با خصوصیات عجیبی که دارد بهخوبی یاد مانده است ٔ

علما با وصف پیشرفت های چشمگیر در بخش های ساینس و تکنالوژی تاهنوز موفق به کشف تمامی خصوصیات و ویژه گیهای این بحیره نگردیده اند ٔ طور — یکه شواهد نشان میدهد علما و دریا — شناسان زمانیکه باکشتی های خویش، جهت تحقیقات داخل این بحیره میگشتند به زود ترین فرصت کشتی ها با سر — نشینان خود مفقود میشدند ٔ

چندی قبل " ژورت " در یانورد ماهر فرانسوی در حالیکه کشتی های زیادی به تعقیب او بودند داخل بحیره شدند، زمانیکه کشتی ها به وسط بحیره رسیدند حالت عجیبی رو نما گردید ٔ کشتی ها همه غرق شدند ٔ ولی هلیکوپترها موفق شدند تا در یانورد مذکور را نجات بدهند ٔ

" ژورت " پس از نجات در پاسخ پرسشی گفت :

زمانیکه داخل بحیره شدم حالت عجیبی داشتم ٔ میتوان آن حالت را نمیه بیهوشی گفت ٔ

دیری نگذشته بود که حیوان قوی هیکلی راکه شکل پشك عادی را داشت دیدم که به کشتی ما حمله کرد ٔ پس از آن کشی حامل ما غرق شد و من چیزی نفهمیدم ٔ

ارسالی محمد نادر ثروه خیل

(c) ketabton.com: The Digital Library

سرگرمی

جدول معلومات عمومی

افقی :

۱ــ پسر مریم ــ فروتن ــ این حرف بخشی از شعر است (فقط صداست که میماند ...)
۲ــ بحر ــ نابغهٔ موسیقی آلمان .
۳ــ واحد پول چکو سلواکیا ــ معکوس آن از به املای غلط .
٤ــ بدون (عربی) ــ دریا (عربی)
٥ــ نام کتاب مانی ــ معکوس آن آواز غیبی است .
٦ــ نگاه ــ مانند ــ دوست خیلی ــ نتکار اتللو .
۷ــ نی ــ رطوبت .
۸ــ پیمان نظامی کشورهای سرمایه‌داری .
۹ــ عریان ــ جایزهٔ سینما ــ انگور .

عمودی :

۱ــ مجسمه حضرت داؤد و حضرت عیسی از شهکار های اوست .
۲ــ شب ــ بستر خون ــ کهنه نیست .
۳ــ کلمه ــ مخترع ماشین بخارید و سر .
٤ــ زیبایی ــ کولی .
٥ــ نمایشنامه مشهور روس .
٦ــ ریگ نرم .
۷ــ .
۸ــ خویشاوندان بی سر ــ ناامیدی .
۹ــ بدل .
۱۰ــ پسر سام نریمان ــ راه بی پایان .
۱۱ــ فال بی پایان ــ از پهلوانان معروف یونان .
۱۲ــ معکوس آن نقص است بانگه بی ــ آغاز .
۱۳ــ چی (انگلیسی ــ معکوس آن نگریستن است .
۱٤ــ آنست که نه خود خواندی و ــ نه غیر ....

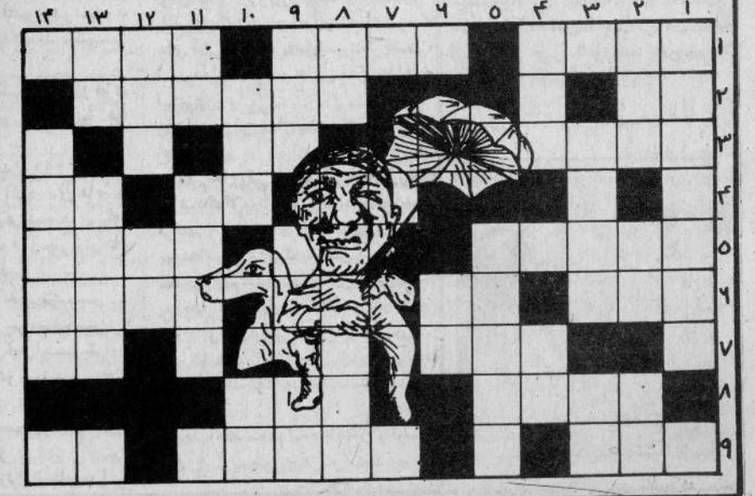

شطرنج

سفید شروع و در ۳ حرکت سیاه را مات می‌کند

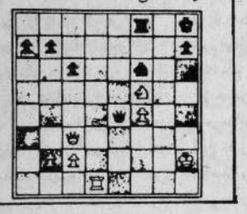

سفید شروع و در ۲ حرکت مات می‌کند.

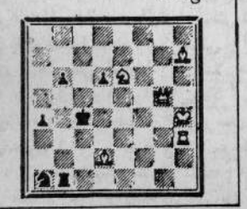

حل جدول شماره گذشته

	۱	۲	۳
۱	ت	ف	ک
۲	س	ر	■
۳	ب	خ	ی
۴	ی	■	ل
۵	ح	ب	■
۶	■	ل	ی
۷	ک	ا	ر
۸	و	ل	ا
۹	چ	■	■
۱۰	■	م	ی
۱۱	ا	س	ب

جدول برای شاگردان صنوف ۷ ــ ۱۰

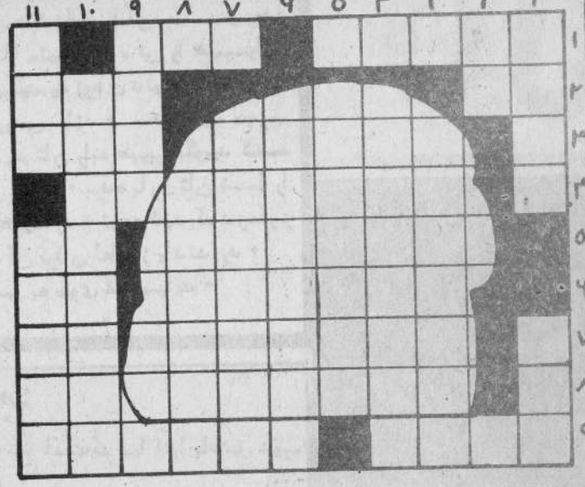

افقی

۱ــ شاگرد مکتب راگویند ــ شوخی میکند
۲ــ نوشیده میشود ــ دریاغ ..... حیوانات رابه نمایش قرارمی‌دهند .
۳ــ چشم های بعضی از متعلمین از ترس امتحان ..... ویلق میشود
٤ــ آنرا توسط بینی حس میکنیم .
٥ــ باآن خود رامی شوییم .
٦ــ .
۷ــ بار می برد
۸ــ توسط آن راه میرویم .
۹ــ آرد + آب = ... ــ کسی که جوب رامی شکند .

عمودی

۱ــ زن بد ــ مرکز آن شهرمزارشریف است .
۲ــ حرارت بلند وجود دروقت مریضی .
۳ــ .
٤ــ .
٥ــ .
٦ــ .
۷ــ .
۸ــ .
۹ــ ضد بیداری .
۱۰ــ خورد نسی که درمراسم ختم قرآن شریف پخته میشود ــ مردم میگویند: ..... زیر بوریا .
۱۱ــ دردل هرعاشق است ــ میارد .

بقیه از صفحه (۹۱)

صلیب سرخ ...

ما از بخش‌های مختلف شفاخانه دیدن کردیم . شفاخانه صلیب سرخ بین المللی نه تنها به صحت مریض طور جدی و ــ پیگیر موظف است بل به یک انستیتوت برای آموزش بهترد کتوران و نرس‌ها و ــ دیگر موظفین شفاخانه نیز مبدل گردیده است و نیز مرکز آموزش لسان برای پرسونل شفاخانه ایجاد گردیده است درین کورس انگلیسی برای نرس‌های تازه کار افغانی وجود دارد این کورس افزون بر آموزش زبان تجدید آموزش ــ مسلکی نرس‌ها را نیز به دوش دارد . ازطریق این کورس کوشش میشود معلومات کافی به دسترس آنان گذاشته شود در مرکز ارتوپیدی که در ساحه پلچرخی موقعیت دارد نیز همینگونه فعالیت جریان دارد . در آنجا خود افغانها تحت پرورش قرار میگیرند تا در آینده خود بتوانند هموطنان را کمک کنند .

کمیته بین المللی صلیب سرخ همیشه در جستجوی آنست تا از آلام جنگ بکاهد وبرای صلح کارکند . چنانچه کارش درین زمینه سبب شد که درجهان شناخته شود . اولین جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۰۱ به هانری دونانت ــ داده شد و سه بار دیگر هم این جایزه به کمیته بین المللی صلیب سرخ تعلق گرفت . در سالهایی ۱۹۱۷ــ ۱۹٤٤ و ۱۹٦۳ مشترکاً با اتحادیهٔ جمعیت های صلیب سرخ این جایزه را دریافت کرد . در سال ۱۹۷۸ این کمیته یکی از برندگان جایزهٔ حقوق بشر سا زمان ملل بود . و در فرجام کمیته بین المللی صلیب سرخ ، اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ و هلال احمر و جمعیت های ملی صلیب سرخ ، سه پیگیری استند که صلیب سرخ بین المللی را تشکیل میدهند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

فال عشق

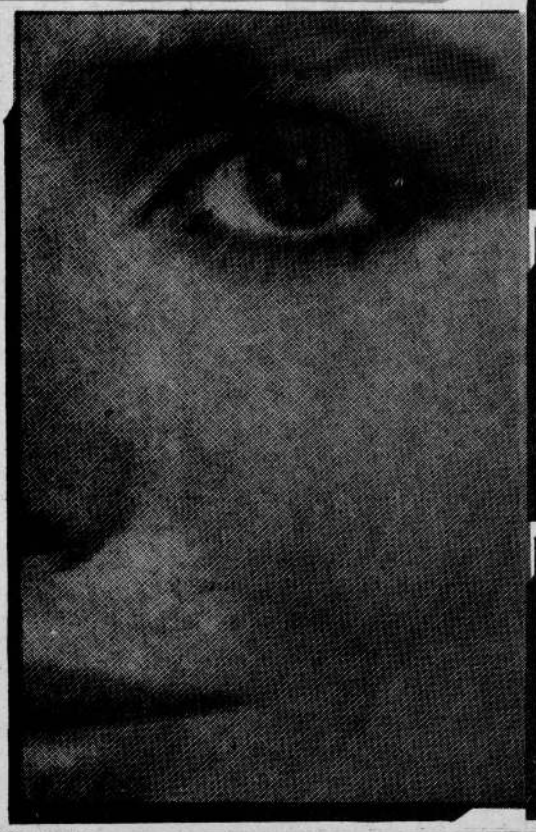

متولدین ماه حمل :

همه چیز برای دوست داشتن نیست و زندگی برخی موارد ی است که باید با آن جدی بود. شما شاعر رویا ها ستید و زنده گی را همواره مثل شعری می بینید. به زود ی دنیای تنهای شما را صدای کسی پر می سازد . سعی کنید مهربانتر باشید . درد تان را به طبیبی بگویید که قادر به علاج آن باشد . برده باری تان شما را عزیز و گرامی نگهمیدارد . توجه کنید که در سکوت و تنهایی زنده گی کردن لطف زیاد ندارد . منتظر باشید کسی به سوی شما میاید .

متولدین ماه ثور :

زندگی واقعیت تلخ است که شما آنرا باعشق شیرین ساخته اید .

مهربانی شما اطرافیان شما را مجذوب میسازد توجه کنید که شما در حضور خود موهبت بلند ی دارید . آنرا بهتر و عمیق تر بیابید .

متولدین ماه جوزا :

شکست همیشه پیروزی است که ثمره آنرا سالها بعد درک می کنید . حسرت روز ها و خاطره های رفته را نخورید . بگذارید زنده گی در هر روز طلوع تازه داشته باشد . شما روز های بارانی را دوست دارید ، اما روز های عاشقانه همیشه بعد از باران آغاز میشود .

متولدین ماه سرطان :

شما تحمل و شکیبایی را خیلی زیبا تجربه می کنید نامه یی به شما میرسد که برایتان کلمات پر محبت خواهد داشت . دیداری در همین هفته برایتان اتفاق میافتد در زنده گی شما اهمیت زیاد خواهد داشت .

متولدین ماه اسد :

از چیزی قهر شوید که ارزش داشته باشد . سعی کنید مناسبات تانرا با دوستان عزیز خراب نسازید . پراگنده گی در زنده گی تان مزاحمت هایی را بوجود میاورد که بعد ها حتی خود تان نیز از چاره سازی آن عاجز خواهید ماند .

متولدین ماه سنبله :

حرف شنیدن بهتر است اما حرف های که موجب ایجاد ناراحتی در شما و رابطه با نزدیکان شما میگردد کار ثواب نخواهد بود . هر آغاز خوب را انجام خوب بدهید . خاموشی برای شما زیبایی خاصی دارد .

متولدین ماه میزان :

وقتی از دیروزی سخن میزنید که برایتان دردناک است بهتر است از یاد ان بگذرید و در مورد خوشی های آینده فکر کنید زندگی یکبار میاید و لطف نخواهد داشت اگر آنرا به بیهوده گی بگذرانید مصیبت همیشه نمی ماند .

متولدین ماه عقرب :

خبر خوش نمیتواند کیفیت خوشی واقعی را داشته باشد . خوشباوری تانرا کم سازید . و نسبت به زنده گی و عشق خود جدی باشید . رویاهای شیرین طرف راهم در نظر بگیرید .

متولدین ماه قوس :

عصبانیت شما موجب میگردد تا هیچکس نسبت به شما مهربان نباشد . در ماه جاری کسی با شما ملاقات خواهد داشت دقت کنید که زیر بار حرف ها و نظریات منفی کسی شانه خم نسازید . شما با اندیشه های خود زنده گی کنید .

متولدین ماه جدی :

تجربه یگانه موردی خواهد بود که در عشق واقعی و نخستین راه ندارد . اما میتواند با صداقت خویش عشق تانرا پاکیزه نگهدارید . بحث درباره وفا مفید نیست . بهتر است که در عهد خود ثابت قدم باشید .

متولدین ماه دلو :

این هم یک تعبیر دیگری از زنده گی است که دل شما میخواهد همیشه غمناک و سوگوار زنده گی کنید اما در زنده گی چیز های زیبا و شاد زیاد است که شما به راحتی میتوانید آنها را داشته باشید نگذارید همیشه مغلوب باشید تجربه کنید شما میتوانید پیروز شوید

متولدین ماه حوت :

شما میتوانید غم تانرا با کسی تقسیم کنید . هنوز در دنیای ما کسانی زیادی هستند که میتوانند در غم شما شریک شوند از بد بختی اندوه فقط اراده و تصمیم قاطع شما را نجات داده میتواند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

کتاب فروشی مخدوم عبدالکریم

تازه ترین کتب علمی، ادبی، مذهبی و انواع کارت های تبریک
انواع قرطاسیه و نشرات موده علاقه شما مانند سبادون، جوانان امروز
اخبار هفته وسایر نشریه ها را بدترسی قرار میدهند

آدرس: شهر سمنگان نزدیک مخابرات

خوراکه فروشی جسپر

مواد خوراکی مورد نیاز شما را عرضه میدارد:
برنج اعلی و مواد اه تزاقی به نرخ مناسب بفروش میرسد
آدرس: مکروریان سوم مقابل ریاست اطفائیه.

کلب ورزشی تکواندو آسیا

با شرایط مناسب شاگردی پذیرد. جوانان علاقمند
که خواهش شمول باین کلب را داشته باشند در تماس شوند
آدرس: سالنگ وات مقابل سینما ملی.

وقت: از ساعت ۷-۹ بجه
از ساعت ۴½-۵½ عصر
از ساعت ۵½-۷ شام

فروشگاه مواد تعمیراتی گردیزی

اقسام سیخ گول، انگلارن، آهن چادر
آهن پتی، اقسام پروفیل باب
وسیخ ولدنگ را طور عمده
پرچون به ضرورت مندان محترم به قیمت مناسب عرضه میدارد.

آدرس: سالنگ وات مقابل سینما ملی. فروشگاه حاجی محمد گردیزی نمبر تیلفون ۳۰۶۸۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

ACKU
مسلسل
DS
350
.22 س

فروشگاه بزرگ افغان

صنایع ملی را تقویه نمایید

بزرگترین مارکیت فروش
بوتهای ساخت وطن

شما میتوانید از اموال که جدیداً
آورده شده دیدن نمائید

انواع عطرهای که تازه رسیده
خرید نمائید

رستوران فروشگاه همیشه در خدمت شهریان است

بوده از لذت
غذای خوب، قیمت مناسب

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library